

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسینین علیهما السلام بصورت
الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

الگوهای رفتاری جلد 2

«امام علی علیه السلام و مسائل سیاسی»

نویسنده: محمد دشتی رحمة الله عليه

سر آغاز

معرفی اجمالی کتاب حاضر

نوشتار نورانی و مبارک و ارزشمندی که در پیش روی دارید، تنها برخی از الگوهای رفتاری آن یگانه بشریت، باب علم نبی، پدر بزرگوار امامان معصوم علیهم السلام، تنها مدافع پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام بعثت و دوران طاقت فرسای هجرت، و جنگ ها و یورش های پیایی قریش، و نابود کننده خط کفر و شرک و نفاق پنهان، اول حافظ و جامع قرآن، و قرآن مجسم، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است. که همواره با قرآن بود، و با قرآن زیست و از قرآن گفت، و تا بهشت جاویدان، در کنار چشمه کوثر و پیامبر صلی الله علیه و آله، وحدتشان جاودانه است.

مباحث ارزشمند آن در حال تکامل و گسترش است، نورانی است، نور نور است، و عطرآگین از جذبه های عرفانی و شناخت و حضور است، که با نام های مبارک زیر، در آسمان پر ستاره اندیشه ها خواهد درخشید مانند:

1- امام علی علیه السلام و اخلاق اسلامی

الف - اخلاق فردی

ب - اخلاق اجتماعی

ج - آئین همسرداری

2- امام علی علیه السلام و مسائل سیاسی

3- امام علی علیه السلام و اقتصاد

الف - کار و تولید

ب - انفاق و ایثارگری

ج - عمران و آبادی

د - کشاورزی و باغداری

4- امام علی علیه السلام و امور نظامی

الف - اخلاق نظامی

ب - امور دفاعی و مبارزاتی

5- امام علی علیه السلام و مباحث اطلاعاتی و امنیتی

6- امام علی علیه السلام و علم و هنر

الف - مسائل آموزشی و هنری

ب - مسائل علمی و فرهنگی

7- امام علی علیه السلام و مدیریت

8- امام علی علیه السلام و امور قضائی

الف - امور قضائی

ب - مسائل جزائی و کیفری

9 - امام علی علیه السلام و مباحث اعتقادی

10 - امام علی علیه السلام و مسائل حقوقی

11 - امام علی علیه السلام و نظارت مردمی (امر به معروف و نهی منکر)

12 - امام علی علیه السلام و مباحث معنوی و عبادی

13 - امام علی علیه السلام و مباحث تربیتی

14 - امام علی علیه السلام و مسائل بهداشت و درمان

15 - امام علی علیه السلام و تفریحات سالم

الف - تفریحات سالم

ب - تجمل و زیبایی

مطالب و مباحث همیشه نورانی مباحث یاد شده، از نظر کاربردی مهم و سرنوشت سازند، زیرا

تنها جنبه نظری ندارند، بلکه از رفتار و سیره و روشهای الگوئی امام علی علیه السلام نیز خبر می دهند،

تنها دارای جذبه قال نیست که دربردارنده جلوه های حال نیز می باشد.

دانه های انگشت شماری از صدف ها و مرواریدهای همیشه درخشنده دریای علوم نبوی است؛ از رهنمودها و راهنمائی های جاودانه علوی است، از محضر حق و حقیقت است و از زلال و جوشش همیشه جاری واقعیت هاست که تنها نمونه هائی اندک از آن مجموعه فراوان و مبارک را در این جزوات می یابید و با مطالعه مطالب نورانی آن، از چشمه زلال ولایت می نوشید که هر روز با شناسائی منابع جدید در حال گسترش و ازدیاد و کمال و قوام یافتن است.⁽¹⁾

و در آینده به عنوان یک کتاب مرجع و تحقیقاتی مطرح خواهد بود تا:

چراغ روشنگر راه قصه پردازان و سناریو نویسان فیلم نامه ها و طراحان نمایشنامه ها و حجت و برهان جدال احسن گویندگان و نویسندگان متعهد اسلامی باشد، تا مجالس و محافل خود را با یاد و نام آن اول مظلوم اسلام نورانی کنیم.

که رسول گرامی اسلام فرمود:

«تَوَرَّوْا مَجَالِسَكُمْ بِذِكْرِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»

«جلسات خود را با نام و یاد علی علیه السلام نورانی کنید»

با کشف و شناسائی الگوهای رفتاری امام علی علیه السلام حقیقت چگونه بودن؟! برای ما روشن می شود و آنگاه چگونه زندگی کردن؟! نیز مشخص خواهد شد.

پیروی از امام علی علیه السلام و الگو قرار دادن راه و رسم زندگی آن بزرگ معصوم الهی، بر این حقیقت تکیه دارد که با مطالعه همه کتب و منابع و مآخذ روایی و تاریخی و سیاسی موجود کشف کنیم که:

امام علی علیه السلام چگونه بود؟

آنگاه بدانیم که: چگونه باید باشیم

زیرا خود فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْتُكُمْ عَلَى طَاعَةٍ إِلَّا وَاسْتِغْفُوكُمُ الْيَهُودَ، وَلَا أَنْهَاكُمُ عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَّا وَ

أَتْنَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا»⁽²⁾

«ای مردم! همانا سوگند به خدا من شما را به عمل پسندیده ای تشویق نمی کنم جز آنکه در عمل کردن به آن از شما پیشی می گیرم، و شما را از گناهی باز نمی دارم جز آنکه پیش از نهی کردن، خود آن را ترک کرده ام»

پس توجه به الگوهای رفتاری امام علی علیه السلام برای مبارزان و دلاورانی که با نام او جنگیدند، و با نام او خروشیدند، و هم اکنون در جای جای زندگی، در صلح و سازندگی، در جنگ و ستیز با دشمن، در خودسازی و جامعه سازی و در همه جا به دنبال الگوهای کامل روانند، بسیار مهم و سرنوشت ساز است تا در تداوم راه امام علیه السلام بجوشند، و در همسوئی با امیر بیان بکوشند، که بارها پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«آنانکه از علی پیروی کنند اهل نجات و بهشتند» و به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود:

«این علی و پیروان او در بهشت جای دارند»⁽³⁾

و امیدواریم که کشف و شناسائی الگوهای رفتاری امام علی علیه السلام آغاز مبارکی باشد تا این راه تداوم یابد، و به کشف و شناسائی الگوهای رفتاری دیگر معصومین علیهم السلام بیانجامد. در اینجا توجه به چند تذکر اساسی لازم است.

اول - الگوهای رفتاری و عنصر زمان و مکان

رفتارهای امام علی علیه السلام برخی اختصاصی و بعضی عمومی است، که باید در ارزیابی الگوهای رفتاری دقت شود.

گاهی عملی یا رفتاری را حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در شرائط زمانی و مکانی خاصی انجام داده است که متناسب با همان دوران و شرائط خاص قابل ارزیابی است، و الزامی ندارد که دیگران همواره آن را الگو قرار داده و به آن عمل کنند، که در اخلاق فردی امام علی علیه السلام نمونه های روشنی را جمع آوری کرده ایم، و دیگر امامان معصوم علیهم السلام نیز توضیح داده اند که: شکل و جنس لباس حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام تنها در روزگار خودش قابل پیاده شدن بود، اما هم اکنون اگر آن لباس ها را بپوشیم، مورد اعتراض مردم قرار خواهیم گرفت. یعنی عنصر زمان و مکان، در کیفیت ها تأثیر بسزائی دارد.

پس اگر الگوهای رفتاری، درست تبیین نگردد، ضمانت اجرایی ندارد و از نظر کاربردی قابل الگوگیری یا الگوپذیری نیست، مانند:

- غذاهای ساده ای که امام علی علیه السلام میل می فرمود، در صورتی که فرزندان و همسران او از غذاهای بهتری استفاده می کردند.

- لباس های پشمی و ساده ای که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می پوشید، اما ضرورتی نداشت که دیگر امامان معصوم علیهم السلام بپوشند.

- در برخی از مواقع، امام علی علیه السلام با پای برهنه راه می رفت، که در زمان های دیگر قابل پیاده شدن نبود.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خود نیز تذکر داد که:

«لَنْ تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَلَكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ»

«شما نمی توانید همانند من زندگی کنید، لکن در پرهیزکاری و تلاش برای خوبی ها مرا یاری

دهید» (4)

وقتی عاصم بن زیاد، لباس پشمی پوشید و به کوه ها می رفت و دست از زندگی شست و تنها عبادت می کرد، امام علی علیه السلام او را مورد نکوهش قرار داد، که چرا اینگونه زندگی می کنی؟ عاصم بن زیاد در جواب گفت:

«قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَذَا أَنْتَ فِي خُشُونَةٍ مَلْبَسِكَ وَجُشُونَةٍ مَأْكَلِكَ!»

«عاصم گفت، ای امیرمؤمنان، پس چرا تو با این لباس خشن، و آن غذای ناگوار بسر میبری؟»

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«قَالَ: وَيْحَكَ، إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى أَيْمَةِ الْعَدْلِ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ، كَيْلًا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ!» (5)

وای بر تو، من همانند تو نیستم، خداوند بر پیشوایان حق واجب کرده که خود را با مردم ناتوان همسو کنند، تا فقر و نداری، تنگدست را به هیجان نیاورد، و به طغیان نکشاند.

دوم - اقسام الگوهای رفتاری

بعضی از رفتارهای امام علی علیه السلام زمان و مکان نمی شناسد، و همواره برای الگوبرداری ارزشمند است، مانند:

- 1 - ترویج فرهنگ نماز
 - 2 - اهمیت دادن به نماز اول وقت
 - 3 - ترویج فرهنگ اذان
 - 4 - توجه فراوان به باز سازی، عمران و آبادی و کشاورزی و کار و تولید
 - 5 - شهادت طلبی و توجه به جهاد و پیکار در راه خدا
 - 6 - حمایت از مظلوم و...
- زیرا طبیعی است که کیفیت ها متناسب با زمان و مکان و شرائط خاص فرهنگ و آداب و رسوم اجتماعی در حال دگرگونی است.
- گرچه اصول منطقی همان کیفی ت ها، جاودانه اند، یعنی همواره ساده زیستی، خودکفائی، ساده پوشی ارزشمند است، اما در هر جامعه ای چهار چوب خاص خودش را دارد، پس کمیت ها و اصول منطقی الگوهای رفتاری ثابت، و کیفیت ها، و چگونگی الگوهای رفتاری متغیر و در حال دگرگونی است.

1. سیاست از دیدگاه امام علی علیه السلام

مقدمه ای کوتاه

می پرسند: آیا دین و سیاست یکی است؟

آیا اصول و مبانی سیاست در نهج البلاغه وجود دارد؟

و مباحث سیاسی نهج البلاغه کدامند؟

برای پاسخ دادن به پرسش های یادشده ابتدا باید سیاست و مسائل سیاسی را تعریف کنیم و

آنگاه به ارزیابی دین و هدفداری آن پرداخته بدانیم که؛

دین و سیاست یکی می باشند یا از یکدیگر جدا هستند.

اول - تعریف سیاست

در فرهنگ نامه ها، و کتب و مقالاتی که به سیاست و علوم سیاسی اختصاص دارد سیاست و

مسائل سیاسی را اینگونه تعریف و توضیح داده اند که شامل مسائل پیرامون؛

روابط فرد با فرد؛

روابط فرد با جمع و جامعه؛

روابط جمع با جمع و جامعه؛

روابط متقابل دولت و مردم، مردم و دولت؛

روابط متقابل دولت با دولت ها (برون مرزی) خواهد شد.

سیاست و مسائل سیاسی به روابط اجتماعی انسان ها وابسته است.

هر کتابی که به امور اجتماعی انسان ها اختصاص داشته باشد کتابی سیاسی است.

هر قانونی، هر دستورالعملی که به روابط اجتماعی انسان ها بپردازد سیاسی است.

سیاست و امور سیاسی به کیفیت اداره زندگی مجتمع های انسانی در بخش های مدیریت

نظامی، مدیریت اجتماعی، مدیریت اقتصادی، مدیریت علمی و بهداشتی و... ارتباط دارد؛

که همه ادیان الهی به امور یادشده می پرداختند و به اداره امور اجتماعی ملت ها توجه داشتند. حضرت موسی علیه السلام یا حضرت ابراهیم پیامبر علیه السلام و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله با انواع تلاش ها و مجاهدت ها:

با رژیم های استبدادگر مبارزه می کردند، کاری سیاسی بود.
رژیم طاغوتی را سرنگون کردند، کاری سیاسی بود.
رژیم الهی و عادلانه را استقرار می بخشیدند، کاری سیاسی بود.
تشکیل دولت می دادند، و امتی را به وجود می آوردند و تدوین قانون داشتند، کاری سیاسی بود.

و پس از پیروزی در اجرای عدالت اقتصادی و عدالت اجتماعی می کوشیدند و با فساد و فسادگر مبارزه می کردند، و به کار و تولید و سازندگی می پرداختند و مشکلات نظامی و اقتصادی و بهداشتی مردم را برطرف می کردند، کاری سیاسی بود.

خود در رأس امور اجتماعی قرار داشتند، رهبری مردم را بر عهده می گرفتند جنگ و صلح را می گذراندند، جامعه را به سوی کمال و تکامل هدایت می کردند کاری سیاسی بود.

اگر آیات قرآن کریم نسبت به آغاز مبارزات حضرت موسی یا عیسی یا ابراهیم پیامبر علیه السلام تا پایان مراحل تشکیل دولت و ملت، استخراج و سازماندهی شود متوجه خواهیم شد که کار و مبارزه سیاسی پیامبران الهی دارای چه ویژگی های ارزشمند سیاسی بود که انواع مدیریت ها را سامان بخشیدند، و با انواع ظلم و نابرابری ها مبارزه کردند.

کتاب نهج البلاغه گرچه کتاب اخلاق است، کتاب معنویت است، کتاب دل است، کتاب نیایش و راز و نیاز است.

اما در همین محورهای یادشده خلاصه نمی شود که نهج البلاغه کتاب سیاست است زیرا اکثر خطبه ها و تمام نامه ها و برخی از حکمت های آن در دوران 5 سال حکومت امام علی علیه السلام پدید آمده است.

در این کتاب نورانی انواع دستورالعمل های نظامی، اقتصادی، علمی، اجتماعی، بهداشتی وجود دارد که تمامی آن سیاست است و به امور سیاسی اختصاص دارد.

در خطبه ها:

به بازسازی دل ها، به استقرار نظم اجتماعی، به اصلاح جامعه، به روش های دفاع به شیوه های جهاد و پیکار، به کار و تولید و سازندگی، به برقراری عدالت اجتماعی و اقتصادی می پردازد که سیاسی است.

و در نامه ها:

به معیارهای گزینش کارگزاران فرماندهان، فرمانداران و استانداران و علل عزل و نصب فرمانداران به روش های دفاع و پیکار به شیوه های استقرار عدالت و اجرای حقوق فرد و جامعه، و استقرار نظم و قانون توجه دارد که تمامی آن سیاسی است.

آیا باز هم می شود گفت: دین از سیاست جداست؟

و قرآن کاری به مسائل سیاسی ندارد؟

و نهج البلاغه را می شود از مباحث و مسائل سیاسی جدا کرد؟

با توجه به واقعیت های یادشده باید کلمات نورانی آیت الله مدرس شهید را زمزمه کرد که

فرمود: سیاست ما عین دیانت ما، و سیاست ما عین دیانت ماست.

دوم - نغمه های جدائی

اگر دین و سیاست یکی است و دیانت بدون سیاست امکان ندارد و سیاست بدون دیانت مفهومی نخواهد داشت می پرسند، چرا برخی نغمه جدائی ساز می کنند، و با مطرح کردن سکولاریسم⁽⁶⁾ جدائی دین از سیاست می خواهند بگویند که دین از سیاست جداست، و رهبران روحانی نباید در مسائل سیاسی دخالت کنند؟

در پاسخ به این دسته از سؤالات باید زمینه های پیدایش تفکر جدائی یا جداسازی دین از سیاست را باز شناخت که چرا و در کجا اینگونه از تفکرات پدید آمد.

در اروپا و غرب آنگاه که کلیسا و روحانیون کلیسا با علم و تئوری های علمی به جنگ و ستیز برخاستند، و در طول 7 قرن هزاران دانشمند نوآور را سوزاندند یا کشتند یا محاکمه کردند، و دوران تفتیش عقائد و انگیزسیون را سامان دادند، ضربه های جدی بر دین در اروپا وارد شد و سرانجام با پیروزی محافل علمی بر مذهب و کلیسا، همه از دین فاصله گرفتند، مردم لائیک شدند، و ساختار حکومت به سکولاریسم ختم شد.

این جدائی و فاصله گرفتن به برخوردهای غیر انسانی، روحانیون کلیسا ارتباط دارد. هم مسیحیت یک دین نسخ شده بود که توسط مدعیان آن مسخ و تحریف شد و نتوانست به نیازهای انسان در غرب و اروپا پاسخ دهد، و هم یک دین کامل الهی چونان اسلام در اروپا و غرب حضور نداشت تا نغمه های جدائی را پاسخ مناسب دهد.

ادعای جدائی دین از سیاست، به جوامع لائیک و حکومت های سکولار اختصاص دارد که از دین و کلیسا فاصله گرفتند، این شعار دروغین در کشورهای اسلامی جایگاهی ندارد، زیرا: اسلام با علم و علوم جنگی ندارد.

اسلام مشوق علم و علوم و پدید آمدن فرضیه ها و کاوش های علمی است و آن را عبادت می شمارد و والاترین ارزش ها را برای عالم قائل است.

اسلام زمینه های پیدایش علوم و فنون را فراهم می آورد.

اسلام عامل اصلی شکوفائی علمی، اختراعات، اکتشافات و تحولات علمی است، که مولوی می گوید:

پس طیبیان از سلیمان ز آن گیا	عالم و دانا شدند مقتدی
تا کتب های طبیی ساختند	جسم را از رنج می پرداختند
این نجوم و طب وحی انبیاست	عقل و حس را سوی بی سوره کجاست
عقل جز وی عقل استخراج نیست	جز پذیرای فن و محتاج نیست
قابل تعلیم و فهمست این خرد	لیک صاحب وحی تعلیمش دهد
جمله حرفتها یقین از وحی بود	اول او لیک عقل آنرا فزود
هیچ حرفت را بین کین عقل ما	تاند او آموختن بی اوستا
گرچه اندر مکر موی اشکاف بد	هیچ پیشه رام بی استا نشد
دانش پیشه ازین عقل اربدی	پیشه بی اوستا حاصل شدی ⁽⁷⁾

وقتی اسلام عامل پیدایش علوم است، و در مسائل و مباحث سیاسی نیز حرف اول و آخر را می زند، و شیوه ها و طرح های اجتماعی آن در اجرای عدالت اقتصادی و اجتماعی کاربردی و قابل اجراست، همه آن را می پذیرند و بکار می گیرند.

نه دین از سیاست و مسائل سیاسی جداست؛

و نه سیاست بدون دین قابل اجراست.

امام علی علیه السلام این حقیقت روشن را در خطبه 3 نهج البلاغه اینگونه بیان می فرماید:

«أما والذي فلق الحبة، وبرأ النسمة، لولا حضور الحاضر، وقيام الحجة بوجود الناصر، وما أخذ الله على العلماء ألا يقاتروا على كظة ظالم، ولا سغب مظلوم، لألقيت حبلها على غاربها، ولسقيت آخرها بكأس أولها، ولألفيتم دنياكم هذه أزهدي عندي من عطفة عنز!»

«سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود، و یاران، حجت را بر من تمام نمی کردند، و اگر خداوند از علماء عهد و پیمان نگرفته بود که برابر

شکم بارگی ستمگران، و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رها می نمودم، و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می کردم، آنگاه می دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی گوسفندی بی ارزش تراست.»

امام علی علیه السلام در خطبه 119 مسئولیت های دینی و سیاسی را با بیان هشدار دهنده ای اینگونه مطرح فرمود که:

«وَلَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَدَعَ الْجَنْدَ وَالْمَصْرَ وَبَيْتَ الْمَالِ وَجَبَايَةَ الْأَرْضِ، وَالْقَضَاءَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، وَالنَّظَرَ فِي حَقِّ الْمَطَالِبِينَ، ثُمَّ أَخْرَجَ فِي كَتِيبَةٍ أَتْبَعَ أُخْرَى، أَتَقَلَّقُ تَقَلُّقَ الْقَدَحِ فِي الْجَفِيرِ الْفَارِغِ. وَإِنَّمَا أَنَا قُطْبُ الرَّحَا، تَدُورُ عَلَيَّ وَأَنَا بِمَكَانِي، فَإِذَا فَارَقْتَهُ اسْتَحَارَ مَدَارُهَا، وَاضْطَرَبَ ثِفَالُهَا. هَذَا لِعَمْرِ اللَّهِ الرَّأْيِ السُّوءِ.

وَاللَّهُ لَوْلَا رَجَائِي الشَّهَادَةَ عِنْدَ لِقَائِي الْعَدُوِّ - وَلَوْ قَدْ حَمَّ لِي لِقَاؤُهُ - لَقَرَّبْتُ رَجَائِي ثُمَّ شَخَصْتُ عَنْكُمْ فَلَا أَطْلِبُكُمْ مَا اخْتَلَفَ جَنُوبٌ وَشَمَالٌ؛ طَعَانِينَ عَيَّابِينَ، حَيَّادِينَ رَوَّاعِينَ.

إِنَّهُ لَا غَنَاءَ فِي كَثَرَةِ عَدَدِكُمْ مَعَ قَلَّةِ اجْتِمَاعِ قُلُوبِكُمْ. لَقَدْ حَمَلْتُكُمْ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ الَّتِي لَا يَهْلِكُ عَلَيْهَا إِلَّا هَالِكٌ، مَنْ اسْتَقَامَ فَإِلَى الْجَنَّةِ، وَمَنْ زَلَّ فَإِلَى النَّارِ»

«و برای من سزاوار نیست که لشکر و شهر و بیت المال و جمع آوری خراج و قضاوت بین مسلمانان، و گرفتن حقوق درخواست کنندگان را رها سازم، آنگاه با دسته ای بیرون روم، و به دنبال دسته ای به راه افتم، و چونان تیر نتراشیده در جعبه ای خالی به این سو و آن سو سرگردان شوم.

من چونان سنگ آسیاب، باید بر محور خود استوار بمانم، و همه امور کشور، پیرامون من و به وسیله من بگرددش در آید، اگر من از محور خود دور شوم مدار آن بلرزد و سنگ زیرین آن فرو ریزد.

به حق خدا سوگند که این پیشنهاد بدی است.

به خدا سوگند! اگر امیدواری به شهادت در راه خدا را نداشتیم، پای در رکاب کرده از میان شما می رفتیم، و شما را نمی طلبیدم چندان که باد شمال و جنوب می وزد زیرا شما بسیار طعنه زن، عیب جو، رویگردان از حق، و پر مکر و حيله اید.

مادام که افکار شما پراکنده است فراوانی تعداد شما سودی ندارد، من شما را به راه روشنی بردم که جز هلاک خواهان، هلاک نگردند، آن کس که استقامت کرد به سوی بهشت شتافت و آن کس که لغزید در آتش سرنگون شد.»⁽⁸⁾

سوم - ویژگی های سیاست توحیدی

مقدمه

پس از آنکه واقعیت سیاسی بودن دین به اثبات رسید می پرسند، سیاست مذهبی با سیاست های غربی و شرقی، و دیگر مباحث سیاسی روز چه تفاوت هایی دارد؟ و کدامین واقعی و زلال حقیقت است که باید به آن عمل کرد و آن را باور داشت؟ اگر پژوهشگران علوم سیاسی، مباحث سیاسی قرآن و نهج البلاغه را بخوبی ارزیابی کنند متوجه خواهند شد که مبانی نظری و اصول سیاست در اسلام، تمام والائی و جاذبه های مسائل سیاسی دنیا را دارد با این فرق که ویژگی های موجود در اصول سیاسی اسلام را در دیگر سیاست های غرب و شرق نمی توان یافت که به برخی از آنها اشاره می شود، مانند:

1 - توحیدی بودن

اصول و مبانی سیاست در شرق و غرب را انسان ها می نویسند، و دستورالعمل های سیاسی تراوشات مغز انسان است که:

انسان بر انسان حاکم است.

و مسائل سیاسی در اختیار سیاستمداران است.

هم انسان اسیر سیاست است و هم سیاست اسیر انسان.

که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه 50 به این حقیقت تلخ اشاره فرمود:

«إِنَّمَا بَدَأَ وَقُوعَ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تَتَّبِعُ، وَأَحْكَامُ تَبْتَدِعُ، يَخَالِفُ فِيهَا كِتَابَ اللَّهِ، وَيَتَوَلَّى عَلَيْهَا رَجَالٌ رَجَالًا، عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ.

فلو أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مَزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُرْتَادِينَ؛ وَلَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الْبَاطِلِ، انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمَعَانِدِينَ.

ولكن يؤخذ من هذا ضعفٌ، ومن هذا ضعفٌ، فيمزجان! فهناك يستولي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ، وينجو الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمُ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى.»⁽⁹⁾

علل پیدایش فتنه ها

«همواره آغاز پدید آمدن فتنه ها، هواپرستی، و بدعت گذاری در احکام آسمانی است، نوآوری هایی که قرآن با آن مخالف است، و گروهی (با دو انحراف یاد شده) بر گروه دیگر سلطه و ولایت یابند، که بر خلاف دین خداست.

پس اگر باطل با حق مخلوط نمی شد، بر طالبان حق پوشیده نمی ماند، و اگر حق از باطل جدا و خالص می گشت زبان دشمنان قطع می گردید.

اما قسمتی از حق و قسمتی از باطل را می گیرند و به هم می آمیزند، آنجاست که شیطان بر دوستان خود چیره می گردد و تنها آنان که مشمول لطف و رحمت پروردگارند نجات خواهند یافت.»⁽¹⁰⁾

در اینگونه از نظام های سیاسی، انسان بر انسان حاکم است، و آزادی به معنای واقعی اسیر انسان های حاکم خواهد بود، گرچه شعار آزادی و دموکراسی فراوان سر می دهند.

اما در آدیان الهی و اسلام و از دیدگاه نهج البلاغه، مباحث و مسائل سیاسی، و دستورالعمل های فردی و اجتماعی را خدای انسان آفرین مشخص می فرماید که به وسیله وحی و کتب آسمانی به انسان ها ابلاغ می گردد.

در سیاست توحیدی، خدائی که انسان را آفرید و او را تربیت کرد، با شناخت کامل کیفیت اداره زندگی او را مشخص می کند، همه مسائل سیاسی با واقعیت ها و ضرورت ها انطباق دارد، حق، و زلال حقیقت است، همواره راهگشا و جاودانه است و از نظر کاربردی قابل اجرا و تکامل آفرین است؛

بنابر این هم اروپا و غرب، سیاست و مباحث سیاسی دارند و هم اسلام با سیاست جدا نیست، با این فرق که در اسلام سیاست توحیدی است.

خدای انسان آفرین حکیمانه و با شناخت کامل مسائل سیاسی را تعیین می کند.

اما در غرب انسان ها برای انسان ها خط و نشان می کشند.

و بدون آنکه انسان را بشناسند یا انسان موجودی قابل شناخت برای انسان ها باشد،
بدون علم و آگاهی، مسائل سیاسی را می نویسند که هر روز در معرض زوال و کاستی است،
همه متفکران غرب و شرق این حقیقت را باور دارند که:
تا انسان را نشناسیم.

تا زوایای روح آدمی را کشف نکنیم.
نمی توانیم برای انسان دستورالعمل (کاتالوک) زندگی فردی، اجتماعی تدوین کنیم، آنها که از
دین و خدا فاصله گرفتند و در حکومت سکولار زندگی می کنند می گویند:
ما چاره ای نداریم و ناچار با عدم شناخت صحیح از انسان، اصول و مبانی سیاست او را تدوین
می کنیم.

که این ادعا در کشورهای اسلامی و در جوامع توحیدی بی اساس است.
در تفکر قرآن و نهج البلاغه خدای جهان آفرین، انسان را آفرید و سود و زیان او را مشروحاً
بیان داشت و راه های کمال و تکامل او را در پرتو وحی روشن فرمود.
امام در نامه 53 خطاب به مالک اشتر (استاندار مصر) می نویسد:

«أمره بتقوى الله، وإيثار طاعته، واتباع ما أمر به في كتابه: من فرائضه وسننه، التي لا يسعد أحدٌ
إلاَّ باتباعها، ولا يشقى إلاَّ مع جحودها وإضاعتها، وأن ينصر الله س بجانة بقلبه ویده ولسانه؛ فإنه جلَّ
اسمه، قد تكفل بنصر من نصره، وإعزاز من أعزّه.
وأمره أن يكسر نفسه من الشهوات، ويزعها عند الجمحات، فإنَّ النفس أمارَةٌ بالسوء، إلاَّ ما رحم
الله.

ثم اعلم يا مالك، أني قد وجهتك إلى بلادٍ قد جرت عليها دولٌ قبلك، من عدلٍ وجورٍ، وأنَّ الناس
ينظرون من أمورك في مثل ما كنت تنظر فيه من أمور الولاية قبلك، ويقولون فيك ما كنت تقول
فيهم، وإنما يستدلُّ على الصالحين بما يجري الله لهم على ألسن عباده.»

ضرورت خودسازی

«او را به ترس از خدا فرمان می دهد، و اینکه اطاعت خدا را بر دیگر کارها مقدم دارد، و آن چه در کتاب خدا آمده، از واجبات و سنت ها را پیروی کند، دستوراتی که جز با پیروی آن رستگار نخواهد شد، و جز با نشناختن و ضایع کردن آن جنایتکار نخواهد گردید.

به او فرمان می دهد که خدا را با دل و دست و زبان یاری کند، زیرا خداوند پیروزی کسی را تضمین کند که او را یاری دهد، و بزرگ دارد آن کس را که او را بزرگ شمارد.

و به او فرمان می دهد تا نفس خود را از پیروی آرزوها باز دارد، و به هنگام سرکشی رامش نماید، که: همانا نفس همواره به بدی و امیدارد جز آن که خدا رحمت آورد. (11)

پس ای مالک بدان! من تو را به سوی شهرهایی فرستادم که پیش از تو دولت های عادل یا ستمگری بر آن حکم راندند، و مردم در کارهای تو چنان می نگرند که تو در کارهای حاکمان پیش از خود می نگری، و درباره تو آن می گویند که تو نسبت به زمامداران گذشته می گویی، و همانا نیکوکاران را به نام نیکی توان شناخت که خدا از آنان بر زبان بندگانش جاری ساخت.»

و آنگاه به فلسفه سیاسی، اجتماعی بعثت پیامبران آسمانی و رسول گرامی اسلام ﷺ می پردازد و می فرماید:

«واصفی سبحانه من ولده أنبياء أخذ على الوحي ميثاقهم، وعلى تبليغ الرسالة أمانتهم، لما بدّل أكثر خلقه عهد الله إليهم فجهلوا حقّه، واتَّخذوا الأنداد معه، واجتالهم الشياطين عن معرفته، واقتطعتهم عن عبادته، فبعث فيهم رسله، وواتر إليهم أنبياءه، ليستأدوهم ميثاق فطرته، ويذكروهم من سيّ نعمته، ويحتجّوا عليهم بالتبليغ، ويثيروا لهم دفائن العقول، ويروهم آيات المقدرة.

من سقف فوقهم مرفوع، ومهادٍ تحتهم موضوع، ومعايش تحيهم، وأجالٍ تفيهم، وأوصابٍ تهرمهم، وأحداثٍ تتابع عليهم.

و لم يخل الله سبحانه خلقه من نبيٍّ مرسلٍ، أو كتابٍ منزلٍ، أو حجّةٍ لازمةٍ، أو محجّةٍ قائمةٍ: رسلٌ لا تقصر بهم قلة عددهم، ولا كثرة المكذّبين لهم: من سابقٍ سمّي له من بعده، أو غابرٍ عرفه من قبله: على ذلك نسلت القرون، ومضت الدهور، وسلفت الأباء، وخلفت الأبناء.

إلى أن بعث الله سبحانه محمداً رسول الله ﷺ لإنجاز عِدَّتِهِ، وإتمام نبوّته، مأخوذاً على النّبيين ميثاقه، مشهوراً سماته، كريماً ميلاده.

وأهل الأرض يؤمئذٍ ملأ متفرقة، وأهواءٌ منتشرة، وطرائق متشتتة، بين مشبهٍ لله بخلقه، أو ملحدٍ في اسمه، أو مشيرٍ إلى غيره.

فهداهم به من الضلالة، وأنقذهم بمكانه من الجهالة.

ثم اختار سبحانه لمحمد ﷺ لقاءه، ورضي له ما عنده، وأكرمه عن دار الدنيا، ورغب به عن مقام البلوى، فقبضه إليه كريماً ﷺ.»

فلسفه بعثت پیامبران (نبوت عامه)

«خدا پیمان وحی را از پیامبران گرفت، تا امانت رسالت را به مردم برسانند، آنگاه که در عصر جاهلیت ها بیشتر مردم، پیمان خدا را نادیده انگاشتند، و حق پروردگار را نشناختند، و برابر او به خدایان دروغین روی آوردند، و شیطان مردم را از معرفت خدا باز داشت، و از پرستش او جدا کرد، خداوند پیامبران خود را مبعوث فرمود، و هر چند گاه متناسب با خواسته های انسان ها رسولان خود را پی در پی اعزام کرد، تا وفاداری به پیمان فطرت⁽¹²⁾ را از آنان باز جویند، و نعمت های فراموش شده را به یاد آورند، و با ابلاغ احکام الهی، حجت را بر آنها تمام نمایند، و توانمندی های پنهان شده عقل ها را آشکار سازند، و نشانه های قدرت خدا را معرفی کنند، مانند:

سقف بلند پایه آسمان ها بر فراز انسان ها، گاهواره گسترده زمین در زیر پای آن ها، و وسائل و عوامل حیات و زندگی، و راه های مرگ و مردن، و مشکلات و رنج های پیرکننده، و حوادث پی در پی، که همواره بر سر راه آدمیان است.

خداوند هرگز انسانها را بدون پیامبر، یا کتابی آسمانی، یا برهانی قاطع، یا راهی استوار، رها نساخته است، پیامبرانی که با اندک بودن یاران، و فراوانی انکار کنندگان، هرگز در انجام وظیفه خود کوتاهی نکردند، بعضی از پیامبران، بشارت ظهور پیامبر آینده را دادند، و برخی دیگر را پیامبران گذشته معرفی کردند، بدینگونه قرن ها پدید آمد، و روزگاران سپری شد، پدران رفتند و فرزندان جای آنها را گرفتند.»

فلسفه بعثت پیامبر خاتم ﷺ

«تا اینکه خدای سبحان، برای وفای به وعده خود، و کامل گردانیدن دوران نبوت، حضرت محمد (که درود خدا بر او باد) را مبعوث کرد، پیامبری که از همه پیامبران پیمان پذیرش نبوت او را گرفته بود، نشانه های او شهرت داشت، و تولدش بر همه مبارک بود.

روزگاری که مردم روی زمین دارای مذاهب پراکنده، خواسته های گوناگون، و روش های متفاوت بودند، عده ای خدا را به پدیده ها تشبیه کرده، و گروهی نام های ارزشمند خدا را انکار و به بت ها نسبت می دادند، و برخی به غیر خدا اشاره می کردند.

پس خدای سبحان، مردم را به وسیله محمد ﷺ از گمراهی نجات داد و هدایت کرد، و از جهالت رهایی بخشید.

سپس دیدار خود را برای پیامبر ﷺ برگزید، و آن چه نزد خود داشت برای او پسندید، و او را با کوچ دادن از دنیا گرامی داشت، و از گرفتاری ها و مشکلات رهایی بخشید و کریمانه قبض روح کرد.» (13)

2- زیربنائی بودن ارزش ها

یکی دیگر از ویژگی های سیاست اسلامی، زیربنائی بودن ارزش ها در سیاست توحیدی است که این حقیقت نیز در سیاست های غربی و شرقی راه ندارد.

سیاست اسلامی، سیاست علوی در نهج البلاغه، با ارزش های اخلاقی پیوند ناگسستنی دارد. اخلاق و ارزش های اخلاقی، ایمان و خداگرایی، تقوا و معادگرایی، زیربنای سیاست توحیدی است، در این دیدگاه سیاستمداران جامعه اسلامی، پرهیزکاران می باشند و پرهیزکاران و ارزش گراها، سیاستمداران دلسوز جامعه اسلامی خواهند بود.

که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به والاترین مدیر سیاسی خود در نامه 53 چنین دستور می دهد: «فلیکن أحبّ الذّخائر إلیک ذخیرة العمل الصّالح، فاملک هواک، وشحّ بنفسک عمّا لا یحلّ لک، فإنّ الشّحّ بالنّفس الإنصاف منها فیمّا أحبّت أو کرهت. وأشعر قلبک الرّحمة للرّعیّة، والمحبة لهم، واللطف بهم، ولا تکوننّ علیهم سبعا ضارياً تغتنم أکلهم، فإنّهم صنفان:

إمّا أحّ لک فی الدین، أو نظیر لک فی الخلق، یفرط منهم الزّلل، وتعرض لهم العلل، ویؤقی علی أیدیهم فی العمد والخطأ، فأعطهم من عفوک وصفحک مثل اللّذی تحبّ وترضی أن یعطیک الله من عفوه وصفحه.

فإنّک فوقهم، ووالی الأمر علیک فوقک، والله فوق من ولّاک! وقد استکفاک أمرهم، وابتلاک بهم.» «پس نیکوترین اندوخته تو باید اعمال صالح و درست باشد، هوای نفس را در اختیارگیر، و از آن چه حلال نیست خویشتن داری کن، زیرا بخل ورزیدن به نفس خویش، آن است که در آن چه دوست دارد، یا برای او ناخوشایند است، راه انصاف پیمایی.»

اخلاق رهبری (روش برخورد با مردم)

«مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرارده، و با همه دوست و مهربان باش.

مبادا هرگز، چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی، زیرا مردم دو دسته اند، دسته ای برادر دینی تو، و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می باشند، اگر گناهی از آنان سر می زند، یا علت هایی بر آنان عارض می شود، یا خواسته و ناخواسته، اشتباهی مرتکب می گردند، آنان را ببخشای و بر آنان آسان گیر، آن گونه که دوست داری خدا تو را ببخشد و بر تو آسان گیرد.

همانا تو از آنان برتر، و امام تو از تو برتر، و خدا بر آن کس که تو را فرمانداری مصر داد والاتر است، که انجام امور مردم مصر را به تو واگذارده، و آنان را وسیله آزمودن تو قرار داده است، چون ارزش ها نوع سیاست و ساختار حکومت را تعیین می کنند اصول و مبانی سیاست در چهارچوب دین و ارزش ها شکل می گیرد و آنگاه هرگونه گرایش های نفسانی، و شیوه های شیطانی طرد خواهد شد و سیاستمدار اسلامی به چپ و راست کشانده نشده و به انواع آفت ها دچار نخواهد گردید.»

که امام علی علیه السلام به مالک اشتر در نامه 53 چنین رهنمود می دهد:

«وَلَا تَقُولَنَّ: إِنِّي مُؤَمَّرٌ أَمْرَ فَأُطَاعَ، فَإِنَّ ذَلِكَ إِدْغَالٌ فِي الْقَلْبِ، وَمَنْهَكَةٌ لِلدِّينِ، وَتَقَرُّبٌ مِنَ الْغَيْرِ. وَإِذَا أَحْدَثَ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أَبْهَةً أَوْ مَخِيلَةً، فَانْظُرْ إِلَى عَظَمِ مَلِكِ اللَّهِ فَوْقَكَ، وَقُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَظَامُنُ إِلَيْكَ مِنْ طِمَاحِكَ، وَيَكْفُ عَنْكَ مِنْ غَرَبِكَ، وَيُفِيءُ إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ عَنْكَ مِنْ عَقْلِكَ!»

«به مردم نگو، به من فرمان دادند و من نیز فرمان می دهم، باید اطاعت شود، که این گونه خود بزرگ بینی دل را فاسد، و دین را پژمرده، و موجب زوال نعمت هاست.

و اگر با مقام و قدرتی که داری، دچار تکبر یا خود بزرگ بینی شدی به بزرگی حکومت پروردگار که برتر از تو است بنگر، که تو را از آن سرکشی نجات می دهد، و تند روی تو را فرو می نشاند، و عقل و اندیشه ات را به جایگاه اصلی باز می گرداند.»

امام علی علیه السلام به همه کارگزاران کشور اسلامی سفارش به خودسازی و کنترل هوای نفس می فرماید تا با خودسازی بتوانند سیاست توحیدی را تحقق بخشند

و در جامعه سازی این حقیقت به اثبات رسیده است که بدون فردسازی و خودسازی، جامعه هرگز ساخته نخواهد شد؛ زیرا جامعه از افراد تشکیل می شود که امام علی علیه السلام نسبت به ضرورت خودسازی برای داشتن جامعه سالم در حکمت 73 فرمود:

«مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلَعَلَّهِ أَنْ يَبْدَأَ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ، وَلَيْكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ؛ وَمُعَلِّمُ نَفْسِهِ وَمُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَمُؤَدِّبِهِمْ.»

ضرورت خودسازی رهبران و مدیران

«کسی که خود را رهبر مردم ساخته، باید پیش از آن که به تعلیم دیگران پردازد، خود را بسازد، و پیش از آن که به گفتار تربیت کند، با کردار تعلیم دهد، زیرا آن کس که خود را تعلیم دهد و ادب کند سزاوارتر به تعظیم است از آن که دیگری را تعلیم دهد و ادب آموزد.»⁽¹⁴⁾

اگر به مسائل زیربنایی سیاست توجه نشود، و ارزش ها در مسائل سیاسی نادیده گرفته شود، سیاست صحیحی وجود نخواهد داشت و سیاستمداران سالمی نخواهیم داشت.

چه سیاستمدارانی که اعتقادی به ارزش های اخلاقی ندارند و یا با سیاست توحیدی آشنا نیستند و چه سیاستمدارانی که در جامعه اسلامی زندگی می کنند، اما در عمل کاری به ارزش ها ندارند، هردو گروه به انحراف و کجروی و انواع آفت ها و مفسد اجتماعی دچار خواهند شد و در روش های دروغین سیاست و شیوه های شیطانی آن گرفتار خواهند شد.

آنها ندارند و محرومند و اینها در کنار چشمه های موج حقیقت تشنه کام مانده اند که: چندین چراغ دارد و بیراهه می رود

از نظر کاربردی تا مباحث زیربنایی سیاست روشن نشود و سیاستمداران و کارگزاران حکومت آن ارزش ها را بکارنگیرند، نمی توانند در اجرای عدالت اقتصادی و اجتماعی موفق باشند، و اصول و مبانی سیاست را در عینیت جامعه پیاده کنند.

آنگاه نه جامعه و حکومت سالمی می توان داشت و نه از سیاستمداران و کارگزاران دلسوز و ایثارگر، خبری خواهد بود.

3 - تحقق انواع آزادی

یکی دیگر از ویژگی های سیاست توحیدی و علوی، تحقق انواع آزادی است. وقتی مسائل سیاسی و دستورالعمل های آن را خدای جهان آفرین مشخص می فرماید و در سیاست توحیدی حاکمیت خدا و قوانین الهی وحی محوری، قرآن محوری، خدا محوری مطرح باشد، و انسان ها در پرتو احکام نورانی قرآن به رشد و کمال برسند، دیگر سلطه انسان بر انسان، سلطه گری سیاستمداران، حاکمیت فرد بر فرد یا جمع پدید نخواهد. همه بنده خداوند و همه تسلیم مقررات الهی می باشند. همه از خدا فرمان می گیرند. همه رهبران، مدیران، از بندگان خدا و در خدمت بندگان خدا قرار دارند. و همه خدمتگزار مردمند. همه باید به احکام و مقررات الهی احترام بگذارند. اینجاست که انواع آزادی ها تحقق می پذیرد، فرد آزاد است، جامعه آزاد است، و فرد و جامعه می تواند با آزادی انتخاب کند به تکامل برسد. پس ولایت مطلقه فقیه، آزادترین نوع حکومت هاست که ضامن اجرایی انواع آزادی هاست. زیرا در سیستم حکومتی ولایت فقیه، ارزش ها حاکمند، دین و فقه اسلامی و خدا حاکم است. شخص فقیه اگر قدرت دارد و ولایت دارد به برکت فقه و ارزش هاست، اگر مرتکب خلاف شود از عدالت ساقط شده دیگر ولایتی نخواهد داشت. در کدام حاکمیت سیاسی و در کدام نظام سیاسی دنیا اینگونه از آزادی دفاع می شود. امام علی علیه السلام در آغاز نامه های خود می نویسد: من عبدالله از بنده خدا وقتی امام و رهبر جامعه اسلامی، بنده خداست، و خدمتگزار ملت است، ریشه های سلطه و استبدادگری خشکانده می شود، و انواع آفت ها ریشه کن می شود و آزادی تحقق می پذیرد.

4- ضمانت اجرایی

یکی دیگر از ویژگی های سیاست توحیدی و علوی، داشتن ضمانت اجرایی است. چون ارزش ها، ایمان، اخلاق اسلامی، زیربنای سیاست توحیدی است، ضمانت اجرایی سیاست و امور سیاسی تحقق می یابد.

اصل نظارت در جامعه اسلامی، سامان می گیرد.

اصل کنترل صحیح، اجرا می شود.

اصل هماهنگی، جامعه را به وحدت می رساند.

اصل پاکسازی، درست اجرا می شود.

و اصل جاذبه و دافعه، نظام اسلامی را از انواع آفت ها دور نگه داشته سلامت نظام را تضمین می کند؛

که امروزه اصول یادشده را در مدیریت ها ضروری و حیاتی می شمارند.

درست است که مباحث و مسائل سیاسی هم در اسلام و هم در سائر ملل غرب و شرق وجود دارد اما مسئله مهم آن است که دیگر سیاست های دنیا از ضمانت اجرایی صحیحی برخوردار نیستند.

وقتی ایمان و اخلاق فراموش شد؛

و ارزش ها در سیاست های ماکیاولیستی از یاد رفت.

و سیاستمداران برای رسیدن به اهداف خویش هرگونه عملی را روا و مجاز پنداشتند.

چگونه می شود به سیاستمداران اطمینان داشت؟

و آنها چگونه می توانند سیاست درست و صحیحی داشته باشند؟

بدون ایمان و حاکمیت ارزش ها، اصل نظارت چگونه شکل می گیرد که با انواع رشوه ها

ناظران را تطمیع می کنند.

و با انواع تهدیدها اصل کنترل نیز تحقق نمی یابد.

و اصل هماهنگی نیز در دروغگوئی ها و دوروئی ها فراموش می شود و اصل پاکسازی در گرد و خاک حزب گرائی، و جناح بازی، مسخره می شود.

و هرکس هرکاری را که دوست دارد انجام می دهد.

گرچه از انواع چشم های الکترونیک استفاده کردند، و با تلویزیون های مدار بسته، و انواع ابزار هشدار دهنده خواستند مراقب انسان باشند و برای کنترل کارگزاران از نیروهای اطلاعاتی کمک گرفتند.

و آنگاه که در نیروهای اطلاعاتی به بن بست رسیدند به نیروهای ضداطلاعات امیدوار شدند.

اما حکایت همچنان باقی است.

از دیدگاه امام علی علیه السلام سیاست باید ضمانت اجرائی داشته باشد و ضمانت اجرائی با چشم الکترونیک سامان نمی یابد.

و انسان نمی تواند انسان را کنترل کند، باید ایمان و اخلاق را در دل ها زنده کرد.

باید ارزش های زیربنایی را تقویت نمود.

اگر سیاستمداران جهان، با ارزش های اخلاقی تربیت شوند، و از بهترین های جامعه اسلامی انتخاب گردند.

و با وحی محوری و قرآن محوری در مدیریت های خود مشغول انجام وظیفه باشند، اصول یاد شده دقیقاً اجرا می گردد.

امام علی علیه السلام در حکومت 5 ساله خود اصول یاد شده را با پشتوانه ارزش ها بکارگرفت و موفق هم شد.

که در خطبه 4 نهج البلاغه به آن اشاره فرمود:

«بنا اهتدیتم فی الظُّلُماء، وتَسَمَّتم ذرّوة العلیاء، وبنا أفجرتم عن السرار. وقر سمعٌ لم یفقه الواعیة، وکیف یراعی التَّباة من أصمَّته الصَّیحة؟ ربط جنانٌ لم یفارقہ الخفقان.

ما زلت أنتظر بکم عواقب الغدر، وأتوسَّمکم بجلیة المغترین، حتّی سترنی عنکم جل باب الدین، وبصّرنیکم صدق النیّة.

أَقَمْتُ لَكُمْ عَلَى سَنَنِ الْحَقِّ فِي جَوَادِ الْمَضَلَّةِ، حَيْثُ تَلْتَقُونَ وَلَا دَلِيلَ، وَتَحْتَفِرُونَ وَلَا تَمِيهُونَ.
اليوم أنطق لكم العجما ذات البيان! عزب رأي امرئٍ تخلف عني! ما شككت في الحق منذ
أريته! لم يوجس موسى ﷺ خيفةً على نفسه، بل أشفق من غلبة الجهال ودول الضلال! اليوم توافقنا
على سبيل الحق والباطل. من وثق بماءٍ لم يظماً!»

ویژگی های اهل بیت علیهم السلام

«شما مردم به وسیله ما، از تاریکی های جهالت نجات یافته و هدایت شدید، و به کمک ما، به
اوج ترقی رسیدید، صبح سعادت شما با نور ما درخشید، کر است گوشی که بانگ بلند پندها را
نشد، و آن کس را که فریاد بلند، کر کند، آوای نرم حقیقت چگونه در او اثر خواهد کرد؟ قلبی که
از ترس خدا لرزان است، همواره پایدار و با اطمینان باد.

من همواره منتظر سرانجام حيله گری شما مردم بصره بودم، و نشانه های فریب خوردگی را در
شما می نگریستم، تظاهر به دینداری شما پرده ای میان ما کشید ولی من با صفای باطن درون شما
را می خواندم.

من برای واداشتن شما به راه های حق، که در میان جاده های گمراه کننده بود به پاخاستم در
حالی که سرگردان بودید، و راهنمایی نداشتید، بدنبال رهبر و راهنما بودید اما او را نمی یافتید،
امروز زبان بسته را به سخن می آورم، دور باد رأی کسی که با من مخالفت کند، از روزی که حق
به من نشان داد، هرگز در آن شک و تردید نکردم، کناره گیری من چونان حضرت موسی
ﷺ برابر ساحران است که بر خویش بیمناک نبود، ترس او برای این بود که مبدا جاهلان پیروز
گردند و دولت گمراهان حاکم گردد، امروز ما و شما بر سر دو راهی حق و باطل قرار داریم، آن
کس که به وجود آب اطمینان دارد تشنه نمی ماند. (15)

2 - حکومت از دیدگاه نهج البلاغه

مقدمه

واژه حکومت دارای معانی متعددی است.

معنای اساسی آن عبارتست از انقاد حکم عملی رهبری و حکمرانی و از این منظر حکومت تجسم دولت و عامل اجرای حاکمیت در جامعه است.⁽¹⁶⁾

و جوهره حکومت سیطره و حکمرانی است.

معنای دیگر حکومت اشاره به ارگان هایی دارد که حاکم بواسطه آن اعمال حاکمیت می کند.⁽¹⁷⁾ درباره حکومت پرسش های مهمی مطرح است از جمله اینکه:

حکومت چیست؟

و منشاء پیدایش آن چیست؟

و آیا وجود آن در جامعه ضروری است؟

طبیعی است که هر دولتی دارای یک حکومتی است و همه اعضای ملت با قطع نظر از تمایزهای متنوع خویش، از اوامر حکومتی او تبعیت می کنند، گرچه حکومت را از زوایای گوناگون می توان مورد کاوش قرار داد ولی در این فصل صرفاً به ضروریات آن در جامعه اشاره می شود.

وجود حکومت امری ضروری است.

یکی از مسائل اساسی در اداره مملکت، مسأله ضرورت حکومت است و از دیرباز تا کنون وجود حکومت امری ضروری به حساب می آید، گرچه افرادی در گذشته و قرن هیجدهم و نوزدهم نظیر سن سیمون، و پرودن از سوسیالیست های خیال پرداز و فیزیوکرات ها، قائل به محو حکومت در جامعه بودند، به اعتقاد سن سیمون خود انسانی جامعه را از مهلکه میرهاند و مارکسیت ها نیز، در ترسیم جامعه آرمانی خود، محو حکومت را وعده می دادند.

امروزه به مخالفین حکومت، آنارشیست اطلاق می شود.
 که گاهی به معنای هرج و مرج طلب هم به کار میرود.
 آنارشیست ها معتقدند که انسان ذاتاً طبیعتی پاک دارد که او را وادار می کند تا تقاضای خوب را بپذیرد و آنگاه نتیجه می گرفتند که پس حکومت ضرورتی ندارد.
 همچنین معتقدند:

حکومت با حریت و آزادی انسان تناقض دارد و حفظ کرامت و آزادی انسانی اقتضاء می کند
 که حکومت از قاموس زندگی انسانی رخت بربندد. ⁽¹⁸⁾
 در جهان اسلام، گروهی از خوارج و ابی بکر اصم، از علمای اهل سنت، قائل به عدم ضرورت حکومت شدند. از دیدگاه شیعه، حکومت امری ضروری است و در صورت انحراف آن نباید منکر اصل ضرورتش شد. ⁽¹⁹⁾
 وقتی خوارج شعار می دادند که:

«لا حکم الا لله»

«حکومتی جز حکومت خدا نباید وجود داشته باشد».

و با این شعار حکومت عدل امام علی علیه السلام را نفی می کردند، امام علیه السلام در پاسخ آنان چنین فرمود:

«قال علیه السلام: کلمه حقّ یراد بها باطل!»

نعم إنه لا حکم الا لله، وَلَکِنَّ هَؤُلَاءِ یَقُولُونَ: لَا إِمْرَةَ إِلَّا لله.
 وإنه لا بدّ للناس من أميرٍ برٍّ أو فاجرٍ یعمل فی إمرته المؤمن، ویستمتع فیها الکافر، ویبلغ الله فیها الأجل، ویجمع به النبیء، ویقاتل به العدو، وتأمّن به السُّبُل، ویؤخذ به للضعیف من القوي؛ حتّی یستريح برٌّ، ویستراح من فاجرٍ.

وفي رواية أخرى أنه علیه السلام لما سمع تحکیمهم قال: حکم الله أنتظرفیک م.
 وقال: أمّا الإمرة البرّة فیعمل فیها التّقی؛ وأمّا الإمرة الفاجرة فیتمتع فیها الشّقی؛ إلى أن تنقطع مدّته، وتدرکه منیّته.»

ضرورت حکومت

«سخن حقی است، که از آن اراده باطل شده!

آری درست است، فرمانی جز فرمان خدا نیست، ولی اینها می گویند زمامداری جز برای خدا نیست، در حالی که مردم به زمامداری نیک یا بد، نیازمندند، تا مؤمنان در سایه حکومت، به کار خود مشغول و کافران هم بهرمند شوند، و مردم در استقرار حکومت، زندگی کنند، به وسیله حکومت بیت المال جمع آوری می گردد و به کمک آن با دشمنان می توان مبارزه کرد، جاده ها امن و امان، و حق ضعیفان از نیرومندان گرفته می شود، نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران، در امان می باشند

منتظر حکم خدا درباره شما هستم.

و نیز فرمود: اما در حکومت پاکان، پرهیزکار به خوبی انجام وظیفه می کند ولی در حکومت بدکاران، ناپاک از آن بهرمند می شود تا مدتتش سرآید و مرگ فرا رسد.»⁽²⁰⁾

نتیجه اینکه در اندیشه سیاسی غرب و اسلام، وجود حکومت امری ضروری است.

مهمترین ادله ضرورت حکومت در اسلام عبارتند از:

1 - دلیل عقلی

الف - انسان موجودی اجتماعی است

و اسلام آیینی است که به نیازها و خواسته های مشروع اجتماع پاسخ گفته، آنها را به فراموشی نسپرده است.

طبیعی است که اگر در جامعه حکومت وجود نداشته باشد، جامعه دچار اختلال و هرج و مرج می شود.

ب - و دیگر آنکه: انسان ها طالب برتری به خدمت گرفتن دیگران، در راستای منافع خود هستند.

و رها بودن انسان و عدم حاکمیت قانون بر جامعه موجب اختلاف، تشت و هرج و مرج می شود.

زیرا محصول تلاش های افراد با یکدیگر ارتباط و تلاقی دارد و همه خواهان استفاده از آن هستند.

منافع مادی موجب تراحم، اختلاف و فزونی کینه ها می شود.

و رفع هرج و مرج ناشی از این امور در گرو قانون است.

ج - ضرورت قانون برای فرد و جامعه جهت استقرار نظم غیر قابل انکار است.

اما قانون نیز هر قدر کامل و منطبق بر نیازهای جامعه تنظیم شده باشد کافی نیست، بلکه محتاج مجری و حاکم است، یکی از اهداف اساسی حکومت ایجاد نظم و امنیت در جامعه و جلوگیری از تنازع و هرج و مرج است و امنیت و نظم هدفی است که هر انسانی به ضرورت آن واقف است.

خداوند پیامبران الهی را در جهت اجرای قوانین الهی در جامعه ارسال کرده است.

برخی از پیامبران، در اعمال حاکمیت الهی، توفیق یافتند و برخی دیگر با موانع روبرو شدند.⁽²¹⁾

(22)

امام علی علیه السلام در خطبه 146 به ضرورت های عقلی و اجتماعی حکومت می پردازد و ضرورت حکومت را به وحدت اجتماعی و امنیت ملی ارتباط می دهد، که اگر حکومت نباشد به نظام جامعه در هم فرو ریزد و روح هرج و مرج طلبی حاکم شود، تکامل فرد و جامعه در خطر است و دیگر کسی رنگ سعادت را نخواهد دید، که فرمود:

«وَمَكَانُ الْقِيمِ بِالْأَمْرِ مَكَانُ النِّظَامِ مِنَ الْخَرْزِ يَجْمَعُهُ وَيَضُمُّهُ: فَإِنْ انْقَطَعَ النِّظَامُ تَفَرَّقَ الْخَرْزُ وَذَهَبَ، ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحِذَافِيرِهِ أَبَدًا.

وَالْعَرَبُ الْيَوْمَ، وَإِنْ كَانُوا قَلِيلًا، فَهَمَّ كَثِيرُونَ بِالْإِسْلَامِ، عَزِيزُونَ بِالْإِجْتِمَاعِ!»

«جایگاه رهبر چونان ریسمانی محکم است که مهره ها را متحد ساخته به هم پیوند می دهد، اگر این رشته از هم بگسلد، مهره ها پراکنده و هر کدام به سویی خواهند افتاد و سپس هرگز جمع آوری نخواهند شد.

عرب امروز گرچه از نظر تعداد اندک است اما با نعمت اسلام فراوانند، و با اتحاد و هماهنگی

عزیز و قدرتمندند.»⁽²³⁾

2 - ماهیت قوانین اسلام

احکام اسلام منحصر در عبادات نیست.

جامعیت اسلام به عنوان آیینی که بسیاری از مسائل فردی و جزئی را نیز فروگذار نکرده اقتضاء می کند مسأله مهمی چون حکومت را که هدایت بشر و مسائل اساسی زندگی بشر به آن بستگی دارد، بدون پاسخ نگذارد.

احکام و قوانین اسلام به گونه ای است که اجرا و تحقق اعمال آنها تنها در سایه ایجاد حکومت میسر خواهد بود.

جهاد در راه خدا، دفاع از کیان جامعه اسلامی، تأمین امنیت داخلی، قضاوت و داوری جهت حل اختلافات، احقاق حقوق مردم، امر به معروف و نهی از منکر، امور مالی مسلمین و بیت المال، خمس، زکات و جمع آوری سرمایه های عمومی اتفاق از مسائلی هستند که اعمال آنها مستلزم حکومت است.

آیا ممکن است اسلام نسبت به این موضوعات که مرتبط به حیات سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی هستند، قانون داشته باشد، اما راجع به مجری و چگونگی اجرای آن سخن نگفته باشد؟ بدیهی است که اجرای هر یک از این امور مستلزم ایجاد وزارتخانه ای است که افرادی فهیم و کاردان آن را هدایت کنند.

از سوی دیگر، امروزه در جامعه امور و شئون متعددی هست که متصدی مشخصی ندارد. نظیر مدیریت های عمومی تعلیم و تربیت، مدیریت انفال و جنگل ها، احداث جاده و بیمارستان، بدون شک این امور در تداوم حیات جامعه ضروری اند و تشکیلاتی بنام حکومت لازم است تا تصدی این امور را بر عهده بگیرد.

امام علی علیه السلام نسبت به ضرورت قوانین اسلام و نقش آن در ایجاد نظم اجتماعی در خطبه 216 می فرماید:

«أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بِلَايَةِ أَمْرِكُمْ، وَلَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ، فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ، وَأَضْيِيقُهَا فِي التَّنَاصُفِ، لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ، وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ.

ولو كان لأحد أن يجري له ولا يجري عليه، لَكَانَ ذَلِكَ خَالِصًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ، لِقُدْرَتِهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَلَعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ، وَلَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَطِيعُوهُ، وَجَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مِضَاعِفَةُ الثَّوَابِ تَفْضُلًا مِنْهُ، وَتَوْسُعًا بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ.

ثُمَّ جَعَلَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ حَقُوقِهِ حَقُوقًا افْتَرَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ، فَجَعَلَهَا تَتَكَافَأُ فِي وَجُوهِهَا، وَيُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضًا، وَلَا يَسْتَوْجِبُ بَعْضُهَا إِلَّا بَعْضًا.

وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ تِلْكَ الْحَقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ، وَحَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي، فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - لِكُلِّ عَلَى كُلِّ، فَجَعَلَهَا نِظَامًا لِأَلْفَتِهِمْ، وَعِزًّا لِدِينِهِمْ. فليست تصلح الرعية إلا بصلاح الولاة، ولا تصلح الولاة إلا باستقامة الرعية،»

«پس از ستایش پروردگار! خداوند سبحان، برای من، بر شما به جهت سرپرستی حکومت، حقی قرار داده، و برای شما همانند حق من، حقی تعیین فرموده است، پس حق گسترده تر از آن است که توصیفش کنند، ولی به هنگام عمل تنگنایی بی مانند دارد.

حق اگر به سود کسی اجرا شود، ناگزیر به زیان او نیز روزی به کار رود، و چون به زیان کسی اجراء شود روزی به سود او نیز جریان خواهد داشت.

اگر بنا باشد حق به سود کسی اجراء شود و زیانی نداشته باشد، این مخصوص خدای سبحان است نه دیگر آفریده ها، به خاطر قدرت الهی بر بندگان، و عدالت او بر تمام موجوداتی که فرمانش بر آنها جاری است، لکن خداوند حق خود را بر بندگان، اطاعت خویش قرار داده، و پاداش آن را دو چندان کرده است، از روی بخشندگی، و گشایشی که خواسته به بندگان عطا فرماید.

پس خدای سبحان! برخی از حقوق خود را برای بعضی از مردم واجب کرد، و آن حقوق را در برابر هم گذاشت، که برخی از حقوق برخی دیگر را واجب گرداند، و حقی بر کسی واجب نمی شود مگر همانند آن را انجام دهد.

و در میان حقوق الهی بزرگ ترین حق، حق رهبر بر مردم، و حق مردم بر رهبر است، حق
واجبی که خدای سبحان، بر هر دو گروه لازم شمرد، و آن را عامل پایداری پیوند ملت و رهبر، و
عزت دین قرار داد.

پس رعیت اصلاح نمی شود جز آن که زمامداران اصلاح گردند، و زمامداران اصلاح نمی شوند
جز با درستکاری رعیت.⁽²⁴⁾

3- سیره عملی پیشوایان اسلام (25)

پیامبر اسلام ﷺ به عنوان اسوه و الگو، در دوران حیات خود، همزمان با فراهم شدن امکانات تشکیل حکومت اقدام به تشکیل آن کرد، با توجه و دقت در قرآن و در رهنمودهای پیامبر ﷺ در می یابیم که در زمان حیات پیامبر ﷺ دو نوع سلطه - یکی دینی و دیگری دنیوی نبوده است، بلکه یک سلطه و اقتدار دینی و دنیوی بوده که در اختیار شخص پیامبر ﷺ قرار داشته، و او مرجع امور مادی و معنوی مسلمانان بوده است.

پیامبر اسلام ﷺ بلافاصله پس از هجرت، حکومت تشکیل دادند و در حالی که یاران و پیروان آن حضرت نسبت به بسیاری از مسائل و مشکلات فردی و اجتماعی از آن حضرت سؤال می کردند، هیچگاه اصل لزوم حکومت را زیر سؤال نبرد.

پس از رحلت پیامبر ﷺ نیز هیچکس در ضروری بودن حکومت شک نداشت.

آنچه که مورد اختلاف بود، می گفتند که: چه کسی حاکم باشد.

در جریان سقیفه و تعیین جانشین برای پیامبر ﷺ کسی به این نکته اشاره نکرد که وجود خلیفه لزومی ندارد و یا دلیلی بر لزوم آن نیست، بلکه اختلاف بر سر این بود که چه کسی صلاحیت جانشینی پیامبر را دارد.

امام علی علیه السلام در نقد و بررسی حکومت 3 نفر از خلفای پیشین که بر اساس سنت پیامبر ﷺ و سیره گفتاری و عملی آن بزرگ پیامبر ثابت قدم نماندند، و به انواع جعل و تحریف و رواج نابرابری ها دامن زدند، دردآلود چنین فرمود:

«أما والله لقد تقمَّصها فلانٌ وإنَّه ليعلم أنَّ محلي منها محلُّ القطب من الرَّحا. ينحدر عني السَّيل، ولا يرقى إليَّ الطَّير؛ فسدت دونها ثوباً، وطويت عنها كشحاً، وطفقت أرتئي بين أن أصول بيدٍ جداء، أو أصبر على طخية عمياء، يهرم فيها الكبير، ويشيب فيها الصَّغير، ويكدح فيها مؤمنٌ حتَّى يلقي ربَّه! فرأيت أنَّ الصَّبر على هاتا أحجى، فصبرت وفي العين قذى، وفي الحلق شجاً، أرى تراثي نهباً، حتَّى مضى الأوَّل لسبيله، فأدلى بها إلى فلانٍ بعده.

ثم تمثل بقول الأعشى:

شَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلَى كُورِهَا وَيَوْمَ حَيَّانَ أَخِي جَابِرٍ

فيا عجباً!! بينا هو يستقيها في حياته إذ عقدها لآخر بعد وفاته - لشدة ما تشظرا ضرعها!
فصيرها في حوزة خشناء يغلظ كلمها، ويخشن مسها، ويكثر العثار فيها، والأعتذار منها، فصاحبها
كراكب الصعبة إن أشنق لها خرم، وإن أسلس لها تقحم.
فمني الناس - لعمر الله - بجبظ وشماس، وتلون واعتراض؛ فصبرت على طول المدة، وشدة المحنة؛
حتى إذا مضى لسبيله.

جعلها في جماعة زعم أني أحدهم، فيا لله وللشورى! متى اعترض الريب في مع الأول منهم، حتى
صرت أقرن إلى ه ذه النظائر!

لكني اسففت إذ اسفوا، وطرت إذ طاروا؛ فصغا رجل منهم لضغنه، ومال الآخر لصره، مع هني وهني.
إلى أن قام ثالث القوم نافجاً حضنيه، بين نثيله ومعتلفه، وقام معه بنو أبيه يخضمون مال الله
خضمة الإبل نبئة الربيع، إلى أن انتكت عليه فثله، وأجهز له عمله، وكبت به بطنته!

«آگاه باشید! به خدا سوگند! ابابکر، جامه خلافت را بر تن کرد، در حالی که می دانست،
جایگاه من در حکومت اسلامی، چون محور سنگ های آسیاب است که بدون آن آسیاب حرکت
نمی کند؛ او می دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است، و مرغان دور پرواز اندیشه
ها به بلندای ارزش من نتوانند پرواز کرد، پس من ردای خلافت، رها کرده، و دامن جمع نموده از
آن کنارگیری کردم، و در این اندیشه بودم، که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پا خیزم؟
یا در این محیط خفقان زا و تاریکی که به وجود آوردند، صبر پیشه سازم؟ که پیران را فرسوده،
جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تا قیامت و ملاقات پروردگار اندوهگین نگه می دارد.
پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم، پس صبر کردم در حالی که گویا
خار در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود، و با دیدگان خود می نگریستم که میراث مرا به
غارتم می برند!

تا اینکه خلیفه اول، به راه خود رفت و خلافت را به پسر خطاب سپرد.

(سپس امام مثلی را با شعری از أعشى عنوان کرد.)

مرا با برادر جابر حیان چه شباهتی است؟

من همه روز را در گرمای سوزان کار کردم و او راحت و آسوده در خانه بود!!

شگفتا! ابابکر که در حیات خود از مردم می خواست عذرش را بپذیرند، چگونه در هنگام مرگ، خلافت را به عقد دیگری در آورد؟

هر دو از شتر خلافت سخت دوشیدند و از حاصل آن بهرمند گردیدند.

سرانجام اولی حکومت را به راهی در آورد، و به دست کسی عمر سپرد، که مجموعه ای از خشونت، سختگیری، اشتباه و پوزش طلبی بود، زمامدار مانند کسی که بر شتری سرکش سوار است، اگر عنان محکم کشد، پرده های بینی حیوان پاره می شود، و اگر آزادش گذارد، در پرتگاه سقوط می کند.

سوگند به خدا مردم در حکومت دومی، در ناراحتی و رنج مهمی گرفتار آمده بودند، و دچار دورویی ها و اعتراض ها شدند، و من در این مدت طولانی محنت زاء و عذاب آور، چاره ای جز شکیبایی نداشتم، تا آن که روزگار عمر هم سپری شد.⁽²⁶⁾

سپس عمر خلافت را در گروهی قرار داد که پنداشت من همسنگ آنان می باشم!!

پناه به خدا از این شورا!

در کدام زمان من با اعضاء شورا برابر بودم؟ که هم اکنون مرا همانند آنها پندارند؟ و در صف آنها قرارم دهند؟

ناچار باز هم کوتاه آمدم، و با آنان هماهنگ گردیدم، یکی از آنها با کینه ای که از من داشت روی برتافت،⁽²⁷⁾ و دیگری دامادش⁽²⁸⁾ را بر حقیقت برتری داد و آن دو نفر دیگر که زشت است آوردن نامشان⁽²⁹⁾ تا آن که سومی به خلافت رسید، دو پهلوی از پرخوری باد کرده، همواره بین آشپزخانه و دستشویی سرگردان بود، و خویشاوندان پدری او از بنی امیه پیا خاستند، و همراه او بیت المال را خوردند و بر باد دادند، چون شتر گرسنه ای که بجان گیاه بهاری بیافتد، عثمان آنقدر

اسراف کرد که ریسمان بافته او باز شد، و اُعمال او مردم را برانگیخت، و شکم بارگی او نابودش ساخت.»⁽³⁰⁾

عملکرد پیامبر ﷺ در مدینه

در تبیین مسائل سیاسی و حکومتی و بسنده نکردن به مسائل عبادی، اخلاقی و ارسال سفیر نزد پادشاهان و سلاطین و انجام قضاوت، همه بیانگر اهمیت مساله حکومت و رهبری سیاسی جامعه اسلامی بود.

و این واقعیت را نیز می دانیم که:

نه احکام اسلام اختصاص به عصر پیامبر ﷺ داشته و نه نیاز به حکومت، اختصاص به دوران خاصی دارد؛ لذا باید احکام اسلام تا قیامت اجرا شود.

بنابراین ولایت و حکومت از اموری نیست که زوال و سستی در آن راه یابد و پاسخی است به نیاز جامعه در جهت امنیت و حاکمیت قسط و عدالت و ارزش های انسانی، الهی که نباید از آن غفلت کرد.⁽³¹⁾

4 - آیات قرآن

با وجود دلیل عقلی و قطعی مبنی بر ضرورت حکومت، حال به بررسی برخی از آیات قرآن می پردازیم و روشن است که؛

آنچه از کتاب و سنت ذکر خواهد شد در حقیقت بیانات ارشادی است که مؤید دلیل عقلی قطعی می باشد آیاتی که در زمینه ضرورت حکومت ذکر می شود، بیانگر آنست که متصدی امر جامعه، باید دارای معیارها و صفات خاصی باشد؛
امین باشد،

عادل و با ورع باشد،

به قوانین الهی آگاهی داشته باشد،

و مصالح و مفاسد را شناخته،

نسبت به اوضاع و احوال زمان بصیرت داشته باشد.

مانند:

(قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ) ⁽³²⁾

«یوسف گفت: مرا سرپرست گنجینه های سرزمین (مصر) قرار ده که نگهدارنده و آگاهم.»
این آیه و دیگر آیات مربوط به ماجرای حضرت یوسف، ضرورت حکومت و صفات رهبری مدیر، مدبر و آگاه بر جوامع انسانی را آشکار می کند که در صورت محرومیت از چنین حکومتی چه بسا جامعه ضررهای جبران ناپذیری را متحمل گردد.
که فرمود:

(يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ...) ⁽³³⁾

«ای داود ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم پس در میان مردم به حق داوری کن.»

و آنگاه به صفات و ویژگی های حاکم اشاره کرد که:

الف - (... إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ...) ⁽³⁴⁾

«پیامبر بنی اسرائیل به آنها گفت: خدا او (طالوت) را بر شما برگزیده و او را در علم و (قدرت)

جسم وسعت بخشیده.»

ب - (فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ).⁽³⁵⁾

«سپس به اذن و فرمان خدا، آنها سپاه دشمن را به هزیمت واداشتند و داود جالوت را کشت و خداوند حکومت و دانش او را بخشید و از آنچه می خواست به او تعلیم داد، و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی کرد زمین را فساد فرا می گرفت ولی خداوند نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد.»

آیات فوق بیانگر این است که اگر حکومت مقتدر و نیرومند نباشد تا جلوی طاغیان و سرکشان را بگیرد، زمین پر از فساد می شود و حکومت عادل یکی از عطایای الهی است که جلوی مفاسد فرهنگی و اجتماعی را می گیرد.

که فرمود:

(الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ...)⁽³⁶⁾

«همان کسانی که هرگاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم، نماز را به پا میدارند و زکات میدهند

و امر به معروف و نهی از منکر می کنند.»

این آیه به طور ضمنی بیانگر این است که برپا داشتن نماز و ادای زکات و سایر فرایض دینی تنها در سایه حکومت میسر است و انسان های الهی هنگامی که به حکومت دست یابند فرایض را برپا می دارند.

5 - روایات

در زمینه ضرورت حکومت روایات زیادی از معصومین علیهم السلام وارد شده است، که به تنهایی به تدوین کتاب های مفصلی نیاز دارد، به ناچار در این قسمت به نهج البلاغه و سخنان امام علی علیه السلام می پردازیم.

امام علی علیه السلام در پاسخ به خوارج می فرماید:

«لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ»

رهنمودهای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گویای آن است که حکم دو مرحله دارد: یکی مرحله تشریع که منحصر به خداوند است و دیگری مرحله اجراست که ناگزیر باید به دست انسان ها صورت گیرد که خداوند پیامبران صلی الله علیه و آله و اشخاصی را با معیارهای الهی برای این مهم منصوب کرده است؛ بنابر این خوارج دچار خلط و اشتباه شدند. آشکار است که مفهوم حدیث این نیست که امیر نیکوکار و بدکار یکسانند، بلکه منظور اینست که در درجه اول باید زمامداری عادل و نیکوکار پیدا کرد و اگر نشد، وجود زمامدار ظالم از هرج و مرج بهتر است. (37)

در جای دیگر حضرت امیر علیه السلام چنین می فرماید:

«وَالْظُلْمُ غَشُومٌ خَيْرٌ مِنْ فِتْنَةٍ تَدُومُ.»

«زمامدار ظالم و ستمگر بهتر است از فتنه و هرج و مرجی که پیوسته در جامعه وجود داشته باشد.»

راز این امر آن است که اگر دسترسی به حکومت عادل نباشد، حداقل حکومت ظالم برای حفظ و بقای خود مجبور است امنیت را حفظ کند و کشور را از تجاوز و دشمنان محفوظ نگاه دارد. در صورتی که اگر اصل حکومت برداشته شود همه چیز درهم می ریزد و افراد مفسد و ظالم اموال مردم را تاراج می کنند و خون بی گناهان را می ریزند.

امام علی علیه السلام در سخنرانی‌ها و نامه‌های گوناگون در سراسر نهج البلاغه به ضرورت حکومت و ضرورت حاکمیت قانون در جوامع بشری و در امت اسلامی تذکرات ارزشمندی ارائه فرمودند.

امام علی علیه السلام در خطبه 169 ضرورت حکومت و قانون را اینگونه توضیح دادند:

«إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ رَسُولًا هَادِيًا بِكِتَابٍ نَاطِقٍ وَأَمْرٍ قَائِمٍ، لَا يَهْلِكُ عَنْهُ إِلَّا هَالِكٌ، وَإِنَّ الْمُبْتَدَعَاتِ الْمُشَبَّهَاتِ هُنَّ الْمُهْلِكَاتُ، إِلَّا مَا حَفِظَ اللَّهُ مِنْهَا. وَإِنَّ فِي سُلْطَانِ اللَّهِ عِصْمَةً لِأَمْرِكُمْ، فَأَعْطُوهُ طَاعَتَكُمْ غَيْرَ مُلَوَّمَةٍ وَلَا مُسْتَكْرَهَةٍ بِهَا. وَاللَّهُ لَتَفْعَلَنَّ أَوْ لَيَنْقُلَنَّ اللَّهُ عَنْكُمْ سُلْطَانَ الْإِسْلَامِ، ثُمَّ لَا يَنْقُلُهُ إِلَيْكُمْ أَبَدًا حَتَّى يَأْزِرَ الْأَمْرُ إِلَى غَيْرِكُمْ.

إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ تَمَالَّوْا عَلَى سَخَطَةِ إِمَارَتِي، وَسَأْصِيرُ مَا لَمْ أَخْفَ عَلَى جَمَاعَتِكُمْ: فَإِنَّهُمْ إِنْ تَمَمُوا عَلَى فَيَالِهِ هَذَا الرَّأْيِ انْقَطَعَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ، وَإِنَّمَا طَلَبُوا هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَدًا لِمَنْ أَفْأَاهَا اللَّهُ، عَلَيْهِ، فَأَرَادُوا رَدَّ الْأُمُورِ عَلَى أَذْبَارِهَا، وَلَكُمْ عَلَيْنَا الْعَمَلُ بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَسِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ الْقِيَامُ بِحَقِّهِ وَ التَّعَشُّ لِسُنَّتِهِ..»

«همانا خداوند پیامبری راهنما را با کتابی گویا، و دستوری استوار برانگیخت، هلاک نشود جز کسی که تبهکار است و بدانید که بدعت‌ها به رنگ حق در آمده و هلاک کننده اند، مگر خداوند ما را از آنها حفظ فرماید، و همانا حکومت الهی حافظ امور شماست، بنابراین زمام امور خود را بی آن که نفاق ورزید یا کراهتی داشته باشید به دست امام خود سپارید.

به خدا سوگند! اگر در پیروی از حکومت و امام، اخلاص نداشته باشید، خدا دولت اسلام را از شما خواهد گرفت که هرگز به شما باز نخواهد گردانید و در دست دیگران قرار خواهد داد.

همانا ناکثین عهدشکن به جهت نارضایتی از حکومت من به یکدیگر پیوستند، و من تا آنجا که برای جامعه احساس خطر نکنم صبر خواهم کرد، زیرا آنان اگر برای اجرای مقاصدشان فرصت پیدا کنند، نظام جامعه اسلامی متزلزل می شود، آنها از روی حسادت بر کسی که خداوند حکومت را به او بخشیده است به طلب دنیا برخاسته اند؛ می خواهند کار را به گذشته باز گردانند.

حقى که شما به گردن ما دارید، عمل کردن به کتاب خدا (قرآن)، و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و قیام به

حق و بر پاداشتن سنت اوست.» (38)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«لَا يَسْتَعْنِي أَهْلُ كُلِّ بَلَدٍ عَنْ ثَلَاثَةٍ يَفْزَعُ إِلَيْهِمْ فِي أَمْرِ دُنْيَاهُمْ وَآخِرَتِهِمْ فَإِنْ عَدِمُوا ذَلِكَ كَانُوا هَمَجًا
فَقِيهِ عَالِمٍ وَرَعٍ وَآمِيرٍ خَيْرٍ مُطَاعٍ وَطَيِّبٍ بَصِيرٍ ثِقَّةٍ»

«اهل هر شهری از سه چیز بی نیاز نیستند تا در امور دنیا و آخرت به آن پناه برند.

اگر اینها را از دست دهند سقوط می کنند: فقیه آگاه و با تقوا، امیر خوب مورد اطاعت و طیب

بینا و مورد اعتماد.» (39)

انواع حکومت ها

حکومت ها در یک نگاه کلی به دو نوع، حکومت الهی و طاغوتی، تقسیم می شوند.

1 - حکومت الهی

حکومت الهی، حکومت قانون است و حکومت امانتی در دست حاکمان بشمار می آید. در این حکومت منبع قانون، خداوند است که براساس حکمت، مصالح و شناختی که از ابعاد وجودی انسانی دارد، برای او دستورالعمل زندگی صادر می فرماید. حکومت مطلوب الهی در تفکر شیعی، حکومتی است که در آن حاکم اسلامی دارای یکسری ویژگی های ارزشی باشد.

در حکومت ایده آل دینی، حاکم اسلامی بایستی دارای ملکه عصمت باشد، علاوه بر آن از مدیریت و علم به قوانین برخوردار باشد تا جامعه را اداره کند. از آنجا که در تفکر اسلامی حکومت از اهمیت شایانی برخوردار است، در عصر غیبت که جامعه از حضور امام معصوم محروم است امر حکومت به اشخاصی واگذار شده که شباهت بیشتری به امام معصوم داشته باشند.

در عصر غیبت، حکومت به اسلام شناسانی که دارای ملکه تقوا و ورع باشند و توان مدیریت اداره جامعه را نیز داشته باشند واگذار شده است، پس حاکمیت ارزش هاست که مجری قوانین الهی است و انسان های کامل با ارزش ها و ویژگی هایی که دارند می توانند مجری احکام خدا باشند و با اجرای قوانین الهی فرد و جامعه را به تکامل رسانند.

امام علی علیه السلام نسبت به ره آورد اجرای قانون در جامعه اسلامی در خطبه 216 چنین توضیح فرمودند:

«فإذا أدت الرعيّة إلى الوالي حقّه، وأدّى الوالي إليها حقّها عزّ الحقّ بينهم، وقامت مناهج الدين، واع تدلت معالم العدل، وجرت على أذلالها السنن، فصلح بذلك الرّم ان، وطمع في بقاء الدّولة، ويئست مطامع الأعداء.

وإذا غلبت الرعيّة واليهما، أو أجحف الوالي برعيّته، اختلفت هنالك الكلمة، وظهرت معالم الجور، وكثر الإدغال في الدين، وتركت محاجّ السنن، فعمل بالهوى، وعطلت الأحكام، وكثرت علل التّفوس، فلا يستوحش لعظيم حقّ عطل، ولا لعظيم باطلٍ فعل! فهنالك تذلل الأبرار، وتعرّ الأشرار، وتَعْظم تبعات الله سبحانه عند العباد.»

«و آنگاه که مردم حق رهبری را اداء کنند، و زمامدار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزت یابد، و راه های دین پدیدار، و نشانه های عدالت برقرار، و سنت پیامبر ﷺ پایدار گردد، پس روزگار اصلاح شود، و مردم در تداوم حکومت امیدوار، و دشمن در آرزوهایش مأیوس می شود.

اما اگر مردم بر حکومت چیره شوند، یا زمامدار بر رعیت ستم کند، وحدت کلمه از بین می رود، نشانه های ستم آشکار، و نیرنگ بازی در دین فراوان می گردد، و راه گسترده سنت پیامبر ﷺ متروک، هواپرستی فراوان، احکام دین تعطیل، و بیماری های دل فراوان گردد، مردم از اینکه حق بزرگی فراموش می شود، یا باطل خطرناکی در جامعه رواج می یابد، احساس نگرانی نمی کنند، پس در آن زمان نیکان خوار، و بدان قدرتمند می شوند، و کیفر الهی بر بندگان بزرگ و دردناک خواهد بود.» (40)

حکومت الهی، یا حفظ شرایط فوق، می تواند در قالب های گوناگونی تحقق یابد، البته چون حاکمیت در پرتو قانون الهی است طبیعی است در شکل هایی قابلیت تحقق دارد که کرامت انسان ها حفظ شود و تعدی از قانون الهی صورت نگیرد.

همانگونه که متذکر شدیم، حکومت الهی، استبدادی و یا توتالیتر نیست، زیرا در حکومت استبدادی ملاک قانون خواست حاکم است،

اما حکومت اسلامی، حاکمیت قانون الهی است، و حاکمیت در حکومت الهی از آن خداوند است و همه افراد از جمله پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام و در عصر غیبت حاکمان اسلامی، تابع خداوند هستند.

قرآن کریم در این باره می فرماید:

(وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ) ⁽⁴¹⁾

«اگر پیامبر ﷺ چیزی بر ما می بست (می افزود) او را با قدرت تمام او را از میان برمی داشتیم، سپس رگ گردن او را قطع می کردیم.»

در حکومت الهی کار ویژه حکومت صرفاً ایجاد امنیت و یا رفاه نیست، بلکه حاکم اسلامی نقش هدایت و نجات جامعه از گمراهی و حرکت به سوی آرمان های الهی را نیز دارد و تلاش می کند تا ضمن ایجاد محیطی مساعد، زمینه رشد فضائل اخلاقی بر اساس ایمان، تقوا، عدالت و فسادزدایی را مهیا کند.

حکومت اسلامی، با حفظ اصولی که در منابع اسلامی آمده، قابل اجرا است.

امام علی علیه السلام وظائف حاکم و رهبر در جامعه اسلامی را بگونه ای شایسته و متکامل در خطبه

105 چنین توضیح می دهند:

«إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حَمَلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ: الْإِبْلَاحُ فِي الْمَوْعِظَةِ، وَالْإِجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ، وَالْإِحْيَاءُ لِلسُّنَّةِ، وَإِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى مُسْتَحْقِهَا، وَإِصْدَارُ السُّهُمَانِ عَلَى أَهْلِهَا.

فبادروا العلم من قبل تصويح نبتة، ومن قبل أن تشغلوا بأنفسكم عن مستنارالع لم من عند أهله، وانهاوا عن المنكر وتناهوا عنه، فإئما أمرتم بالنهي بعدالن أهي!»

«همانا بر امام واجب نیست جز آن چه را که خدا امر فرماید، و آن، کوتاهی نکردن در پند و

نصیحت، تلاش در خیرخواهی، زنده نگهداشتن سنت پیامبر ﷺ، جاری ساختن حدود الهی بر مجرمان، رساندن سهم های بیت المال به طبقات مردم، است.

پس در فراگیری علم و دانش پیش از آن که درختش بخشکد تلاش کنید، و پیش از آن که به خود مشغول گردید از معدن علوم (اهل بیت علیهم السلام) دانش استخراج کنید، مردم را از حرام و

منکرات بازدارید، و خود هم مرتکب نشوید، زیرا دستور داده شدید که ابتدا خود محرمات را ترک و سپس مردم را بازدارید.»⁽⁴²⁾

در نظام جمهوری اسلامی ایران، شکل جمهوری بگونه خاصی پذیرفته شده است. از سوئی حکومت در ایران، جمهوری است، یعنی، اداره کشور بر آراء عمومی متکی است، انتخاب رهبران عالی جامعه، اعم از رهبری، ریاست جمهوری و نمایندگان مجلس به صورت مستقیم یا غیرمستقیم با مردم است و رئیس جمهور و نمایندگان مجلس برای مدت معینی انتخاب می شوند.

از سوی دیگر، اسلامیت، قیدی است که بیانگر محتوای حکومت اسلامی است. تفاوت جمهوری در ایران با جمهوری دیگر با قید اسلامی بودن آشکار می شود. با توجه به این قید، طبیعی است که حاکمیت الهی است، در حالی که در جمهوری سکولار غربی حاکمیت از آن مردم است.

در نظام اسلامی مشروعیت حکومت ناشی از خداوند است و رجوع به آراء مردم نیز در چارچوب احکام اسلامی است.

به هر حال اسلامیت بیانگر محتوای حکومت و جمهوریت بیانگر شکل آن است.

2 - حکومت طاغوتی (غیر الهی)

نظام های سیاسی مبتنی بر اومانیزم، که حاکمیت را از انسان می داند، در هر شکلی که تجلی باید طاغوتی است، چرا که انحراف از قوانین الهی و دستورات دین، طغیان و ظلم محسوب میشود. (43)

و در قرآن کریم و نهج البلاغه برخی از ویژگی های نظام طاغوتی ترسیم شده، که خلاصه آن چنین است:

الف - دیکتاتوری، استبداد و خودکامگی:

در تاریخ، یکی از آفت های بزرگ حکومت ها و قدرت های سیاسی، استبداد و خودکامگی حاکمان بوده است.

استبداد، یعنی پیروی از آرای آمیخته با هوی و هوس شخصی که نتیجه طبیعی آن عدم رعایت مصالح افراد جامعه است که شخص مستبد به جای مصالح جامعه به مصلحت خود می اندیشد. اندیشمندان سیاسی سعی و تلاش کرده اند تا از تمایل یافتن حکومت به استبداد جلوگیری کنند که پیشگیری از استبداد با دو راه امکان پذیر است: یکی حاکمیت قانون و دیگری نظارت عمومی مردم.

البته در تفکر دینی، علاوه بر این دو راه تقوا نیز به عنوان عامل درونی کنترل کننده بشمار میرود.

امروزه، در نظام بین الملل نوعی هرج و مرج حاکم است و قدرت های جهانی نوعی استبداد بین المللی را حکمفرما ساخته اند و کشورهای بزرگ گرچه در ظاهر به آزادی مردمشان احترام میگذارند.

اما در سطح جهانی به آراء مردم اعتنایی ندارند و تعریف حقوق بشر را منطبق بر آن نمی دانند. امام علی علیه السلام در رهنمودهای خود جهت عبرت گرفتن امت از استبداد و خودکامگی حکومت های پیشین و دیکتاتورهای ستمگر هشدارگونه فرمودند:

«فاعتبروا بحال ولد إسماعيل وبني إسحاق وبني إسرائيل عليه السلام».

فما أشدَّ اعتدال الأحوال، وأقرب اشتباه الأمثال!

تأملوا أمرهم في حال تشبُّتهم وتفرُّقهم، ليالي كانت الأكاسرة والقيصرة أرباباً لهم، يحتازونهم عن ريف الآفاق، وبحر العراق، وخضرة الدنيا، إلى منابت الشَّيخ، ومهافي الريح، ونكد المعاش، فتركوهم عالَّةً مساكين إخوان دبرٍ ووبرٍ، أذلَّ الأمم داراً، وأجذبهم قراراً، لا يَأوُونَ إلى جَنَاح دَعْوَةٍ يَعْتَصِمُونَ بِهَا، وَلَا إلى ظلِّ أَلْفَةٍ يَعْتَمِدُونَ على عزها.

فالْأَحْوال مضطربةٌ، والأَيْدي مختلفةٌ، والكثرة متفرقةٌ؛ في بلاء أزلٍّ، وأطباق جهلٍّ! من بنات مؤوودةٍ، وأصنامٍ معبودةٍ، وأرحامٍ مقطوعةٍ، وغاراتٍ مشنونةٍ.»

«از حالات زندگی فرزندان اسماعیل پیامبر، و فرزندان اسحاق پیامبر، فرزندان اسراییل یعقوب (که درود بر آنان باد) عبرت گیرید، راستی چقدر حالات ملت ها با هم یکسان، و در صفات و رفتارشان با یکدیگر همانند است.

در احوالات آنها روزگاری که از هم جدا و پراکنده بودند اندیشه کنید، زمانی که پادشاهان کسری و قیصر بر آنان حکومت می کردند، و آنها را از سرزمین های آباد، از کناره های دجله و فرات، و از محیط های سرسبز و خرم دور کردند، و به صحراهای کم گیاه، و بی آب و علف، محل وزش بادهای، و سرزمین هایی که زندگی در آنجاها مشکل بود تبعید کردند، آنان را در مکان های نامناسب، مسکین و فقیر، هم نشین شتران ساختند، خانه هاشان پست ترین خانه ملت ها، و سرزمین زندگیشان خشک ترین بیابان ها بود، نه دعوت حقی وجود داشت که به آن روی آورند و پناهنده شوند، و نه سایه آفتی وجود داشت که در عزت آن زندگی کنند، حالات آنها دگرگون، و قدرت آنها پراکنده، و جمعیت انبوهشان متفرق بود، در بلایی سخت، و در جهالتی فراگیر فرو رفته بودند، دختران را زنده به گور، و بت ها را پرستش می کردند، و قطع رابطه با خویشاوندان، و غارتگری های پیاپی در میانشان رواج یافته بود.»⁽⁴⁴⁾

ب - انحصار طلبی (استثنا):

یکی دیگر از ویژگی حکومت طاغوتی و جاهلی انحصار طلبی است، یعنی: هر چیز خوب را برای خود می خواهند و به مردم توجهی ندارند.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«من ملك استأثر»⁽⁴⁵⁾

«هر کس به حکومت و قدرت می رسد، استأثر (انحصار طلبی) پیشه می کند.»

انحصار طلبی در مقابل ایثار است که در نظام اخلاقی اسلام از انفاق برتر است.

ایثار ویژگی تربیت شدگان مکتب اهل بیت است، که در قرآن کریم نسبت به اهل بیت علیهم السلام آمده است:

(وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ)⁽⁴⁶⁾

«آنان دیگران را بر خود مقدم می دارند (غذای خود را به دیگران می دهند) هر چند خود به آن

نیازمند باشند.»

طبق فرهنگ قرآنی نعمت های الهی، اعم از مادی و معنوی، برای همه انسان هاست.

(خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا)⁽⁴⁷⁾

و هر حرکتی در جهت انحصاری کردن آن امری غیر اسلامی است.

انحصار طلبی حکام؛

اولاً موجب تقدم مصالح شخصی بر مصالح عامه می شود

و ثانیاً موجب سرایت این خصلت ناروا به مردم و شهروندان می گردد.

امام علی علیه السلام در نفی هرگونه انحصار طلبی هشدارگونه خطاب به خلیفه سوم فرمود:

«وَإِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَضَلَّ بِهِ، فَأَمَاتَ سَنَةً مَأْخُودَةً، وَأَحْيَا بَدْعَةً مَتْرُوكَةً.

وَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْإِمَامِ الْجَائِرِ رُولِيسَ مَعَهُ نَصِيرٌ وَلَا عَاذَرٌ،

فَيَلْقَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ، فَيَدُورُ فِيهَا كَمَا تَدُورُ الرَّحَى، ثُمَّ يَرْتَبِطُ فِي قَعْرِهَا.

وَإِنِّي أُنَشِّدُكَ اللَّهَ أَلَّا تَكُونَ إِمَامَ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْمُقْتُولِ، فَإِنَّهُ كَانَ يَقَالُ:

يقتل في هذه الأمة إمامٌ يفتح عليها القتل والقتال إلى يوم القيامة، ويلبس أُمورها عليها، ويبسُ الفتن فيها، فلا يبصرون الحقَّ من الباطل؛ يَموجونَ فيها موجاً، ويمرجون فيها مرجاً. فلا تَكُونَنَّ لَمَرَوَانٍ سَيْفَةً يَسُوقُكَ حَيْثُ شَاءَ بَعْدَ جَلَالِ السَّنِ وَتَقْضِي العَمْرَ.»

«و بدترین مردم نزد خدا رهبر ستمگری که خود گمراه و مایه گمراهی دیگران است، که سنت پذیرفته را بمیراند، و بدعت ترک شده را زنده گرداند.

من از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که گفت:

روز قیامت رهبر ستمگر را بیاورند که نه یآوری دارد و نه کسی از او پوزش خواهی می کند، پس او را در آتش جهنم افکنند، و در آن چنان می چرخد که سنگ آسیاب، تا به قعر دوزخ رسیده به زنجیر کشیده شود.

من تو را به خدا سوگند می دهم که امام کشته شده این امت مباحی، چرا که پیش از این گفته می شد، در میان این امت، امامی به قتل خواهد رسید که در کشتار تا روز قیامت گشوده خواهد شد و کارهای امت اسلامی با آن مشتهب شود، و فتنه و فساد در میانشان گسترش یابد، تا آنجا که حق را از باطل نمی شناسند، و به سختی در آن فتنه ها غوطه ور می گردند.

برای مروان چونان حیوان به غارت گرفته مباش که تو را هر جا خواست براند، آن هم پس از سالیانی که از عمر تو گذشته و تجربه ای که به دست آوردی.»⁽⁴⁸⁾

ج - قدرت طلبی:

حکام طاغوتی قدرت طلبند سعی می کنند کلیه مناصب و قدرت ها به آنها ختم شود. در صورتی که اسلام مقام و مسئولیت اجتماعی برای کامجویی نیست و قدرت و سیاست ابزاری در جهت احقاق حق و به کمال رسیدن انسان است.

هر چه مسئولیت بیشتر و بزرگتر باشد، بار وظیفه سنگین تر است.

امام علی علیه السلام در پاسخ ابن عباس که کفش وصله دار حضرت را بی ارزش دانست فرمود:

«والله لاهی احب الی من امرتکم هذه، الا ان اقیم حقاً ام ادفع باطلاً»⁽⁴⁹⁾

«سوگند به خدا این نعلین وصله دار بی ارزش از نظر من از این حکومتی که بر شما دارم دوست داشتنی تر است، جز آنکه حق را برپا دارم یا باطلی را ریشه کن سازم.»

د - تکبر و برتری طلبی:

حکام طاغوتی مستکبرند و این امر موجب عدم مشورت با مردم است. خود بزرگ بینی مانع نزدیکی به مردم و ایجاد رابطه صحیح با آنان می شود.

(إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ) (50)

«همانا فرعون در زمین تکبر و گردنکشی کرد و بین اهل آن تفرقه و اختلاف افکند.»
نظام طاغوتی مردم را دسته دسته می کند و اتحاد آنها را به تفرقه مبدل می سازد و آنها را به خود جلب می کند.

(فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ) (51)

«فرعون با تبلیغات دروغ و باطل قومش را ذلیل و زبون ساخت تا همه مطیع فرمان او شدند.»
لازمه به اطاعت واداشتن مردم در هم شکستن همه عوامل استقلال است.
در مقابل، نظام اسلامی متکی به مردم است و به جای دولت مداری، مردم مداری است.
دولت اسلامی در خدمت مردم است، چنان که امام خمینی رحمته الله بر دولت جمهوری اسلامی عنوان دولت خدمتگزار گذاشت.

بنابراین اگر قدرت های استکباری به مردم بی اعتنائی می کنند و از مردم نظرخواهی نمی کنند و به افکار مردم اعتنائی ندارند، نظام اسلامی به مردم تکیه دارد. (52)

از این رو امام علی علیه السلام با نفی هرگونه حکومت استبدادی و فرعونی و طرد روحیه تکبر و برتری طلبی در خطبه 192 رهنمود دادند که:

«أَلَا فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَكِبَرَائِكُمْ! الَّذِينَ تَكَبَّرُوا عَنْ حَسَبِهِمْ، وَتَرَفَّعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ، وَأَلْقُوا الْمَجِينَةَ عَلَى رَبِّهِمْ، وَجَاحِدُوا اللَّهَ عَلَى مَا صَنَعَ بِهِمْ، مَكَابِرَةً لِقَضَائِهِ، وَمَغَالِبَةً لِأَلَائِهِ فَإِنَّهُمْ قَوَاعِدُ أَسَاسِ الْعَصْبِيَّةِ، وَدَعَائِمُ أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ، وَسُيُوفُ اعْتِزَاءِ الْجَاهِلِيَّةِ. فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَكُونُوا لِنَعْمِهِ عَلَيْكُمْ أَضْدَادًا، وَلَا لِفَضْلِهِ عِنْدَكُمْ حَسَادًا.»

وَلَا تَطِيعُوا الْأَدْعِيَاءَ الَّذِينَ شَرِبْتُمْ بِصَفْوِكُمْ كَدْرَهُمْ، وَخَلَطْتُمْ بِصَحَّتِكُمْ مَرَضَهُمْ، وَأَدْخَلْتُمْ فِي حَقِّكُمْ بَاطِلَهُمْ، وَهَمَّ أَسَاسُ الْفُسُوقِ، وَأَحْلَاسُ الْعُقُوقِ اتَّخَذَهُمْ إِبْ لَيْسَ مَطَايَا ضَلَالٍ، وَجَنَدًا بِهِمْ يَصُولُ عَلَى النَّاسِ، وَتَرَاجِمَةً يَنْطِقُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، اسْتِرَاقًا لَعْقُولِكُمْ وَدُخُولًا فِي عِيُونِكُمْ، وَنَفْثًا فِي أَسْمَاعِكُمْ. فَجْعَلَكُمْ مَرْمِي نَبْلِهِ، وَمَوْطِئَ قَدَمِهِ، وَمَأْخِذَ يَدِهِ.»

«آگاه باشید! زنهار! زنهار! از پیروی و فرمانبری سران و بزرگانتان، آنان که به اصل و حسب خود می نازند، و خود را بالاتر از آن چه که هستند می پندارند، و کارهای نادرست را به خدا نسبت می دهند، و نعمت های گسترده خدا را انکار می کنند، تا با خواسته های پروردگاری مبارزه کنند، و نعمت های او را نادیده انگارند، آنان شالوده تعصب جاهلی، و ستون های فتنه، و شمشیرهای تفاخر جاهلیت هستند.

پس، از خدا پروا کنید، و با نعمت های خدادادی درگیر نشوید، و به فضل و بخشش او حسادت نوزید، و از فرومایگان اطاعت نکنید، آنان که تیرگی شان را با صفای خود نوشیدید، و بیماری شان را با سلامت خود در هم آمیخته اید، و باطل آنان را با حق خویش مخلوط کرده اید، در حالی که آنان ریشه همه فسق ها و انحرافات و همراه انواع گناهانند، شیطان آنها را برای گمراه کردن مردم، مرکب های رام قرار داد، و از آنان لشگری برای هجوم به مردم ساخت، و برای دزدیدن عقل های شما آنان را سخنگوی خود برگزید، که شما را هدف تیرهای خویش، و پایمال قدمهای خود، و دستاویز وسوسه های خود قرار داد.» (53)

3 - ویژگی های حاکم اسلامی

مقدمه

یکی دیگر از مباحث سیاسی، ویژگی های حاکم اسلامی است که در دیگر سیستم های حکومتی جهان، یافت نمی شود.

ویژگی های حاکم و رهبر در جامعه اسلامی یکی از مباحث ارزشمند و سرنوشت ساز در ساختار سیاسی امت اسلامی است، که بر اساس ارزش های انسانی و معنوی و الهی شکل می گیرد، اگر ویژگی های حاکم اسلامی با دیگر حاکمان نظام های سیاسی دنیا مقایسه شود، و با ارزیابی تطبیقی همه جوانب این بحث بدقت بررسی گردد، با این حقیقت آشنا خواهیم شد که ویژگی های حاکم اسلامی از امتیازات ممتاز نظام سیاسی اسلام است.

اول - ویژگی های حاکم اسلامی

امام علی علیه السلام در خطبه 131 نهج البلاغه به برخی از ویژگی های حاکم اسلامی اشاره دارد که فرمود:

«وقد علمتم أنه لا ينبغي أن يكون الوالي على الفروج والدماء والمغانم والأحكام وإمامة المسلمين البخل، فتكون في أموالهم نهمة.

ولا الجاهل فيضلهم بجهله، ولا الجاني فيقطعهم بجفائه، ولا الخائف للدول فيتخذ قوماً دون قوم، ولا المرتشي في الحكم فيذهب بالحقوق، ويقف بها دون المقاطع، ولا المعطل للسنة فيهلك الأمة.»

«همانا شما دانستید که سزاوار نیست بخیل بر ناموس و جان و غنیمت ها و احکام مسلمین، ولایت و رهبری یابد، و امامت مسلمین را عهده دار شود، تا در اموال آنها حریص گردد.

و نادان نیز لیاقت رهبری ندارد تا با نادانی خود مسلمانان را به گمراهی کشاند، و ستمکار نیز نمی تواند رهبر مردم باشد، که با ستم حق مردم را غصب و عطاهای آنان را قطع کند، و نه کسی که در تقسیم بیت المال عدالت ندارد؛ زیرا در اموال و ثروت آنان حیف و میل داشته و گروهی را بر

گروهی مقدم می دارد، و رشوه خوار در قضاوت نمی تواند امام باشد؛ زیرا که برای داوری با رشوه گرفتن حقوق مردم را پایمال، و حق را به صاحبان آن نرساند، و آن کس که سنت پیامبر ﷺ را ضایع می کند لیاقت رهبری ندارد زیرا که امت اسلامی را به هلاکت می کشاند.»⁽⁵⁴⁾

عناوین ویژگی های حاکم اسلامی در خطبه 131

- 1 - حفظ نوامیس مردم «لاینبغی... علی الفروج» خ 5/131
- 2 - پاسداری از خون «لاینبغی... و الدماء» خ 5/131
- 3 - پاسداری بیت المال «لاینبغی... والمغانم» خ 5/131
- 4 - اجرای احکام الهی «لاینبغی... والاحکام» خ 5/131
- 5 - پرهیز از بخل «وامامة المسلمین البخیل» خ 5/131
- 6 - دوری از جهل «ولا الجاهل» خ 6/131
- 7 - عدم تعدی به حقوق «ولا الجافی» خ 6/131
- 8 - پرهیز از حیف و میل «ولا الحائف للدول» خ 6/131
- 9 - پرهیز از تبعیض «فیتخذ قوما دون قوم» خ 6/131
- 10 - پرهیز از رشوه خواری «ولا المرتشی» خ 7/131
- 11 - عمل به سنت «ولا المعطل للسنة» خ 7/131

که در بیان ویژگی ها به شرائط رهبری نیز اشاره فرمود مانند:

امام علی علیه السلام در خطبه 136 ضمن اعلام روش های برخورد با انحرافات و ظلم و ستم ویژگی های حاکم اسلامی را اینگونه بیان می دارد.

«لم تکن بیعتکم ایّای فلتة، و لیس أمری وأمرکم واحداً. إني أريدكم لله وأنتم تريدوني لأنفسكم.

أَيُّهَا النَّاسُ، أَعِينُونِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَابْتَغُوا لَكُمْ مِنَ الظَّالِمِينَ مَا يَنْصِفُكُمْ، وَلَا تَقُودُوا الظَّالِمَ بِخِزَامَتِهِ، حَتَّى أُورِدَهُ مِنْهُلِ الْحَقِّ وَإِنْ كَانَ كَارِهاً.»

«بیعت شما مردم با من بی مطالعه و ناگهانی نبود، و کار من و شما یکسان نیست، من شما را برای خدا می خواهم و شما مرا برای خود می خواهید.

ای مردم برای اصلاح خودتان مرا یاری کنید، به خدا سوگند! که داد ستمدیده را از ظالم ستمگر بستانم، و مهار ستمگر را بگیرم و به آبخور حق وارد سازم گر چه تمایل نداشته باشد.» (55)

عناوین ویژگی های حاکم اسلامی در خطبه 136

1 - خداگرائی در پذیرش حکومت «إني أريدكم لله» خ 1/136

2 - اصلاح مردم «اعينوني على انفسكم» خ 2/136

3 - دفاع از مظلوم «لأنصفن المظلوم من ظالمه» خ 2/136

4 - مبارزه با ستمگران «و لأقودن الظالم بخزامت» خ 2/136

5 - اجرای عدالت بر ستمگران «أورده منهل الحق» خ 2/136

6 - حق گرائی (خداگرائی) «اني أريدكم لله» خ 1/136

7 - قاطعیت «أيم الله لأنصفن المظلوم» خ 2/136

8 - حمایت از مظلوم «لأنصفن المظلوم» من ظالمه خ 2/136

9 - مبارزه با ظلم «و ظالم لا قودن الظالم بخزامت» خ 2/136

10 - اجرای حق در جامعه «حتى آورده منهل الحق» خ 2/136

11 - «ولیس امری وامرکم واحدا» خ 1/136

الف - پذیرش بیعت برای خدا «اني أريدكم لله» خ 1/136

ب - بیعت برای منافع «انتم تريدونني لأنفسكم» خ 1/136

و نسبت به ضرورت ویژگی ها برای حاکم اسلامی، آگاهانه اظهار نظر می کند که:

آنانکه شرائط و ویژگی های حاکم اسلامی را ندارند.

هرگز نباید در پست رهبری اسلام قرار گیرند و به عنوان رهبران جامعه اسلامی مطرح شوند.

اهمیت شرائط و ویژگی های رهبری از دیدگاه امام عليه السلام چنان والا و ارزشمند و با اهمیت است

که فلسفه حکومت اسلامی و علل پذیرش امامت را در ویژگی ها خلاصه می کند.

در نامه 62 می فرماید:

«ولكنني آسى أن يلي أمر هذه الأمة سفهاؤها وفجارها، فيتخذوا مال الله دولاً، وعباده خولاً، والصالحين حرباً، والفسقين حزباً، فإنّ منهم الذي قد شرب فيكم الحرام، وجلد حداً في الإسلام، وإنّ منهم من لم يسلم حتّى رضخت له على الإسلام الرّضائع.

فلولا ذلك ما أكثرت تأليبكم وتأنيبكم، وجمعكم وتحريضكم، ولتركتكم إذا بى تم وونيتم.»
«لكن از این اندوهناکم که بیخردان، و تبهکاران این امت حکومت را به دست آورند، آنگاه مال خدا را دست به دست بگردانند، و بندگان او را به بردگی کشند، با نیکوکاران در جنگ، و با فاسقان همراه باشند، زیرا از آنان کسی در میان شماست که شراب نوشید و حد بر او جاری شد، و کسی که اسلام را نپذیرفت اما به ناحق بخشش هایی به او عطا گردید.

اگر اینگونه حوادث نبود شما را بر نمی انگیختم، و سرزنشتان نمی کردم، و شما را به گردآوری تشویق نمی نمودم، و آنگاه که سرباز می زدید رهاتان می کردم.»⁽⁵⁶⁾

دوم - طرد حاکمان دروغین

از دیدگاه امام علی علیه السلام هرکس شرائط و ویژگی های تعیین شده در وحی الهی برای امامت و رهبری را ندارد نمی تواند حاکم اسلامی باشد، که در طرد معاویه در نامه 10 نهج البلاغه به همین مسئله مهم اشاره می فرماید:

«وَكَيْفَ أَنْتَ صَانِعٌ إِذَا تَكَشَّفَتْ عَنْكَ جَلَابِيبُ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ دُنْيَا قَدْ تَبَهَّجَتْ بِزِينَتِهَا، وَ خَدَعَتْ بِلَذَّتِهَا. دَعَتْكَ فَأَجَبْتَهَا، وَقَادَتْكَ فَاتَّبَعْتَهَا، وَأَمَرَتْكَ فَأَطَعْتَهَا. وَإِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَقْفَكَ وَاقِفٌ عَلَى مَا لَا يُنْجِيكَ مِنْهُ مُنْجٍ، فَأَقْعَسَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ، وَخَذَ أَهْبَةَ الْحِسَابِ، وَشَمَّرَ لِمَا قَدْ نَزَلَ بِكَ، وَلَا تُمَكِّنِ الْغَوَاةَ مِنْ سَمْعِكَ، وَإِلَّا تَفْعَلْ أُعْلِمَكَ مَا أَغْفَلْتَ مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّكَ مُتْرَفٌ قَدْ أَخَذَ الشَّيْطَانُ مِنْكَ مَا أَخَذَهُ، وَبَلَغَ فِيكَ أَمَلَهُ، وَجَرَى مِنْكَ مَجْرَى الرُّوحِ وَالْدَّمِ. وَمَتَى كُنْتُمْ يَا مُعَاوِيَةُ سَاسَةَ الرَّعِيَّةِ، وَوَلَاةَ أَمْرِ الْأُمَّةِ، بِغَيْرِ قَدَمٍ سَابِقٍ، وَلَا شَرَفٍ بَاسِقٍ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ لُزُومِ سَوَابِقِ الشَّقَا! وَأُحَذِّرُكَ أَنْ تَكُونَ مُتَمَادِيًا فِي غِرَّةِ الْأُمْنِيَّةِ، مُخْتَلِفَ الْعَلَانِيَةِ وَالسَّرِيرَةِ.»

«چه خواهی کرد، آنگاه که جامه های رنگین تو کنار رود؟ که به زیبایی های دنیا زینت شده بود، دنیا تو را با خوشی های خود فریب داده، و به دعوت آن پاسخ داده ای، فرمانت داد و اطاعت کردی، همانا به زودی تو را وارد میدان خطرناکی می کند که هیچ سپر نگهدارنده ای نجات نمی دهد.

ای معاویه از این کار دست بکش، و آماده حساب باش، و آماده حوادثی باش که به سراغ تو می آید، به گمراهان فرومایه، گوش مسپار، اگر چنین نکنی به تو اعلام می دارم که در غفلت زدگی قرار گرفته ای، همانا تو ناز پرورده ای می باشی که شیطان بر تو حکومت می کند، و با تو به آرزوهایش می رسد، و چون روح و خون در سراسر وجودت جریان دارد.

معاویه! از چه زمانی شما زمامداران امت و فرماندهان ملت بودید؟ نه سابقه درخشانی در دین، و نه شرافت والایی در خانواده دارید، پناه به خدا می برم از گرفتار شدن به دشمنی های ریشه دار، تو را می ترسانم از اینکه به دنبال آرزوها تلاش کنی، و آشکار و نهانت یکسان نباشد.»⁽⁵⁷⁾

علل طرد معاویه از حکومت اسلامی در نامه 10

- 1 - فرو رفته در زینت ها «قد تبهجت بزینتها» نامه 1/10
- 2 - فریب خورده لذت ها «و خدعت بلذتها» نامه 1/10
- 3 - پاسخ دهنده به دعوت دنیا «دعتک فاجبتها» نامه 1/10
- 4 - مطیع دنیا «وقادتک فاتبعتها» نامه 2/10
- 5 - غفلت زده «ما اغفلت من نفسک» نامه 3/10
- 6 - رفاه زده «فانک مترف» نامه 3/10
- 7 - شیطان زده «اخذ الشیطان منک مأخذه» نامه 4/10 - 3
- 8 - تحت تسلط شیطان «وبلغ فیک امله» نامه 4/10
- 9 - عدم لیاقت رهبری «متی کنتم... ساسة الرعية» نامه 5/10
- 10 - عدم سابقه در اسلام «بغیر قدم سابق» نامه 5/10
- 11 - دور از شخصیت «ولا شرف باسق» نامه 5/10
- 12 - اسیر آرزوها «متمادياً فی غرة الأمنية» نامه 6/10
- 13 - منافق بودن «مختلف العلانية والسریرة» نامه 6/10
- 14 - جنگ طلب «وقد دعوت الى الحرب» نامه 7/10
- 15 - کوردل «لتعلم اینا المرین علی قلبه» نامه 7/10
- 16 - ناآگاه به واقعیت ها «و المغطی علی بصره» نامه 8/10
- 17 - پذیرش دین با اکراه «ودخلتم فیہ مکرهین» نامه 9/10
- 18 - خونخواهی دروغین «ثأثرا بدم عثمان» نامه 10/10
- 19 - قاتل واقعی عثمان «ولقد علمت حیث وقع» نامه 10/10

امام علی علیه السلام در طرد و نقد حکومت سه نفر گذشته نیز به ویژگی های حاکم اسلامی توجه

دارد و رفتار و شیوه های حکومتی آنان را به ویژگی های اسلامی بررسی می فرماید.

1- نفی ویژگی ها در ابابکر

امام علی علیه السلام در خطبه 3 نهج البلاغه نسبت به نفی ویژگی های حاکم اسلامی در ابابکر فرمود:

«أما والله لقد تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ (ابن ابی قحافه) وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلَّ مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرِّحَا. يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ، وَلَا يَرْقَى إِلَى الطَّيْرِ؛ فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا، وَطَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا، وَطَفِئْتُ أُرْتَقَى بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بَيْدِ جَدَاءٍ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيهِ عَمِيًّا يَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ. وَيَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ، وَيَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ! فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحَبُّ، فَصَبَرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَذَى، وَفِي الْحَلْقِ شَجَا، أَرَى ثُرَاتِي نَهْبًا، حَتَّى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ، فَأَذْلَى بِهَا إِلَى فُلَانٍ بَعْدَهُ.

ابوبکر و التلاعب بالخلافة، ثم تمثل بقول الأعشى:

شَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلَى كُورِهَا وَيَوْمُ حَيَّانٍ أَخِي جَابِرٍ
فَيَا عَجَبًا!! بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِأَخْرَ بَعْدَ وَفَاتِهِ لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعَيْهَا!»

«آگاه باشید! به خدا سوگند! ابابکر، جامه خلافت را بر تن کرد، در حالی که می دانست، جایگاه من در حکومت اسلامی، چون محور سنگ های آسیاب است که بدون آن آسیاب حرکت نمی کند، او می دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است، و مرغان دور پرواز اندیشه ها به بلندای ارزش من نتوانند پرواز کرد، پس من ردای خلافت، رها کرده، و دامن جمع نموده از آن کنارگیری کردم، و در این اندیشه بودم، که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود بیا خیزم؟ یا در این محیط خفقان زا و تاریکی که به وجود آوردند، صبر پیشه سازم؟ که پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تا قیامت و ملاقات پروردگار اندوهگین نگه می دارد. پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم، پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود، و با دیدگان خود می نگریستم که میراث مرا به غارت می برند!

تا اینکه خلیفه اول، به راه خود رفت و خلافت را به پسر خطاب سپرد.

(سپس امام مثلی را با شعری از أعشی عنوان کرد)

مرا با برادر جابرحیان چه شباهتی است؟

من همه روز را در گرمای سوزان کار کردم و او راحت و آسوده در خانه بود!!

شگفتا! ابابکر که در حیات خود از مردم می خواست عذرش را بپذیرند، چگونه در هنگام مرگ، خلافت را به عقد دیگری در آورد؟ هر دو از شتر خلافت سخت دوشیدند و از حاصل آن بهرمند گردیدند.» (58)

علل عدم لیاقت ابابکر برای تصدی رهبری

- 1 - آغازگر غصب خلافت «والله لقد تقمصها» خ 3 / 1
 - 2 - خیانت آگاهانه «انه ليعلم ان محلي» خ 3 / 1
 - 3 - آغازگر انحراف «لقد تقمصها» خ 3 / 1
 - 4 - زمینه ساز حکومت عمر «فادلي... فلان بعده» خ 3 / 4
 - 5 - دارای سیاست دو گانه «هو بينا هو يستقيها» خ 3 / 5
 - 6 - تلاش در غصب خلافت «اذ عقدها لآخر بعد وفاته» خ 3 / 5
 - 7 - سپردن خلافت به ناهل «فصيرها... خشاء» خ 3 / 6
 - 8 - فرصت طلبی «لشد ما تشطرا ضرعها» خ 3 / 6
- 2- نفی ویژگی ها در عمر

امام در تبیین عدم لیاقت عمر برای رهبری اسلامی توضیح داد:

«فَصِيرَهَا فِي حُوزَةِ خَشَاءٍ يَغْلُظُ كَلِمَهَا، وَيَخْشَنُ مَسْهَا، وَيَكْثُرُ الْعَثَارُ فِيهَا، وَالْأَعْتَازُ مِنْهَا، فَصَاحِبُهَا كِرَاكِبُ الصَّعْبَةِ إِنْ أَشْنَقَ لَهَا خَرْمٌ، وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّمْ. فَمِنِي النَّاسُ - لِعَمْرِ اللَّهِ - بِخَبِطٍ وَشِمَاسٍ، وَتَلَوْنٍ وَاعْتِرَاضٍ؛ فَصَبْرَتْ عَلَى طَوْلِ الْمَدَّةِ، وَشِدَّةِ الْمُحْنَةِ؛ حَتَّى إِذَا مَضَى لِسَبِيلِهِ.

جعلها في جماعةٍ زعم أنني أحدهم، فيا لله وللشُّورى! متى اعترض الرِّيبُ فيَّ مع الأَوَّلِ منهم، حتَّى صرْتُ أَقْرَنَ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ! لَكِنِّي اسْفُفْتُ إِذْ اسْفُؤا، وَطَرْتُ إِذْ طَارُوا؛ فَصَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لَضِغْنِهِ، وَمَالَ الْآخِرَ لَصْهَرِهِ، مَعَ هُنِ وَهِنٍ.»

«سرانجام اولی حکومت را به راهی در آورد، و به دست کسی عمر سپرد، که مجموعه ای از خشونت، سختگیری، اشتباه و پوزش طلبی بود، زمامدار مانند کسی که بر شتری سرکش سوار

است، اگر ع نان محکم کشد، پرده های بینی حیوان پاره می شود، و اگر آزادش گذارد، در پرتگاه سقوط می کند.

سوگند به خدا مردم در حکومت دومی، در ناراحتی و رنج مهمی گرفتار آمده بودند، و دچار دورویی ها و اعتراض ها شدند، و من در این مدت طولانی محنت زاء و عذاب آور، چاره ای جز شکیبایی نداشتم، تا آن که روزگار عمر هم سپری شد.⁽⁵⁹⁾

سپس عمر خلافت را در گروهی قرار داد که پنداشت من همسنگ آنان می باشم!!
پناه به خدا از این شورا!

در کدام زمان من با اعضاء شورا برابر بودم؟ که هم اکنون مرا همانند آنها پندارند؟ و در صف آنها قرارم دهند؟

ناچار باز هم کوتاه آمدم، و با آنان هماهنگ گردیدم
یکی از آنها با کینه ای که از من داشت روی برتافت،⁽⁶⁰⁾ و دیگری دامادش⁽⁶¹⁾ را بر حقیقت برتری داد و آن دو نفر دیگر که زشت است آوردن نامشان،⁽⁶²⁾

علل عدم کارآیی خلیفه دوم به شرح زیر است:

- 1 - ادامه غضب خلافت «فادلی... فلان بعده» خ 3 / 4
- 2 - حکومت بر خلاف شرع «فادلی... فلان بعده» خ 3 / 4
- 3 - دارای خشونت در گفتار «بغلظ کلمها فلان بعده» خ 3 / 6
- 4 - دارای طبیعت خشن «فصیرها فی حوزة خشنا» خ 3 / 6
- 5 - سخت گیری در رفتار «و یخشن مسها» خ 3 / 6
- 6 - دارای لغزش های پی در پی «و یكثر العثار فیها» خ 3 / 6
- 7 - پوزش خواهی از خطاهای پیایی «والا عتذار منها» خ 3 / 6
- 8 - گرفتارکردن مردم «فمنی الناس... بخیط» خ 3 / 7
- 9 - طراح شورای دروغین «فیالله و للشوری» خ 3 / 8
- 10 - یکی قراردادن امام با دیگران «جعلها فی جماعة» خ 3 / 8
- 11 - فرصت طلبی «لشد ما تشطرا ضرعیها» خ 3 / 6

3 - نفی ویژگی ها در عثمان

امام علی علیه السلام در تشریح عدم کارآیی و عدم لیاقت عثمان برای تصدی رهبری فرمود:

«إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجاً حِضْنِيهِ، بَيْنَ نَثِيلِهِ وَمُعْتَلَفِهِ، وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضُمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْأَبْلِ نِبْتَةَ الرَّبِيعِ، إِلَى أَنْ انْتَكَتْ عَلَيْهِ فَتْلُهُ، وَأَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ، وَكَبَتْ بِهِ بَطْنَتُهُ!»

تا آن که سومی به خلافت رسید، دو پهلوی از پرخوری باد کرده، همواره بین آشپزخانه و دستشویی سرگردان بود، و خویشاوندان پدری او از بنی امیه پیا خاستند، و همراه او بیت المال را خوردند و بر باد دادند، چون شتر گرسنه ای که بجان گیاه بهاری بیافتد، عثمان آنقدر اسراف کرد که ریسمان بافته او باز شد، و اعمال او مردم را برانگیخت، و شکم بارگی او نابودش ساخت.

علل عدم لیاقت خلیفه سوم به شرح زیر است:

- 1 - غصب خلافت «الی ان قام ثالث القوم» خ 3 / 10
- 2 - خوش گذرانی «نافجاً حِضْنِيهِ بَيْنَ نَثِيلِهِ» خ 3 / 10
- 3 - زنده کردن ارزش های جاهلی «قام معه بنو ابیه» خ 3 / 11
- 4 - حیف و میل بیت المال «يخضمون مال الله» خ 3 / 11
- 5 - عامل قتل خویش «ان انتكت عليه فتله و اجهز» خ 3 / 11
- 6 - شکمبارگی «و كبت به بطنته» خ 3 / 12

سوم - آفات رهبری

از اظهارات امام علی علیه السلام در ضرورت ویژگی های حاکم، و نقد و طرد ویژگی ها در دیگر حاکمان بظاهر اسلامی، آفات رهبری را مشروحاً بیان فرمودند، مانند:

- 1 - جاه طلبی «لشد ما تشطرا ضرعیها» خ 6 / 3
- 2 - تجاوز گری «لشد ما تشطرا ضرعیها» خ 6 / 3
- 3 - خشونت «فصیرها فی حوزة خشناء» خ 6 / 3
- 4 - گفتارهای ناروا «یغلظ کلمها» خ 6 / 3
- 5 - برخورد های تند بیجا «یخشن مسها» خ 6 / 3
- 6 - لغزش های پی در پی «یکثر العثار فیها» خ 6 / 3
- 7 - پوزش از اشتباهات «و الاعتذار منها» خ 6 / 3
- 8 - خوش گذرانی نابجا «حضنیه بین نثیله» خ 10 / 3
- 9 - تبعیض های نابجا «و قام معه بنواییه» خ 11 / 3
- 10 - حیف و میل بیت المال «یخضمون مال الله» خ 11 / 3

آنگاه هشدارگونه در ارزیابی رهبران واقعی و دروغین در نامه 27 اینگونه توضیح داد که فرمود:

«فإنه لا سَواءَ، إمام الهدى وإمام الردى، ووَلِيُّ النَّبِيِّ، وَعَدُوُّ النَّبِيِّ. وَلَقَدْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا؛ أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيْمَانِهِ، وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ اللَّهُ بِشُرْكَه. وَلَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقٍ الْجَنَانِ، عَالِمِ اللِّسَانِ، يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ، وَيَفْعَلُ مَا تَنْكُرُونَ.»

«امام هدایتگر، و زمامدار گمراهی هیچگاه مساوی نخواهند بود، چنانکه دوستان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و دشمنانش برابر نیستند، پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من فرمود: بر امت اسلام، نه از مؤمن و نه از مشرک هراسی ندارم، زیرا مؤمن را ایمانش بازداشته، و مشرک را خداوند به جهت شرک او نابود می سازد، من بر شما از مرد منافقی می ترسم که درونی دو چهره، و زبانی عالمانه دارد، گفتارش دلپسند و رفتارش زشت و ناپسند است.» (63)

و در پند دادن و هشدارهای مکرر به عثمان، آنگاه که مجاهدین شهر مدینه مرا در اختیار گرفته و منزل او را محاصره کردند، در خطبه 164 فرمود:

«وَأَنَّ أَعْلَامَ الدِّينِ لِقَائِمَةٌ، فَأَعْلَمَ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ، هَدِيَّ وَهَدَى، فَأَقَامَ سُنَّةً مَعْلُومَةً، وَأَمَاتَ بَدْعَةً مَجْهُولَةً.

وَأَنَّ السُّنَنَ لِنِيرَةٍ، لَهَا أَعْلَامٌ، وَإِنَّ الْبَدْعَ لَظَاهِرَةٌ، لَهَا أَعْلَامٌ. وَإِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَضَلَّ بِهِ، فَأَمَاتَ سُنَّةً مَأْخُوذَةً، وَأَحْيَا بَدْعَةً مَتْرُوكَةً.

وإني سمعت رسول الله ﷺ يقول:

يُؤْتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْإِمَامِ الْجَائِرِ وَلَيْسَ مَعَهُ نَصِيرٌ وَلَا عَاذِرٌ، فَيُلْقَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ، فَيَدُورُ فِيهَا كَمَا تَدُورُ الرَّحَى، ثُمَّ يَرْتَبِطُ فِي قَعْرِهَا.

وإني أنشدك الله ألا تكون إمام هذه الأمة المقتول، فإنه كان يقال: يقتل في هذه الأمة إمام يفتح عليها القتل والقتال إلى يوم القيامة، ويلبس أمورها عليها، ويبث الفتن فيها، فلا يبصرون الحق من الباطل؛ يمجون فيها موجاً، ويمرجون فيها مرجاً.

فَلَا تَكُونَنَّ لِمَرَوَانَ سَيِّقَةً يَسُوقُكَ حَيْثُ شَاءَ بَعْدَ جَلَالِ السَّنِ وَتَقْضِي الْعَمْرَ.»

«و نشانه های دین برپاست، پس بدان که برترین بندگان خدا در پیشگاه او رهبر عادل است که خود هدایت شده و دیگران را هدایت می کند، سنت شناخته شده را برپا دارد، و بدعت ناشناخته را بمیراند، سنت ها روشن و نشانه هایش آشکار است، بدعت ها آشکار و نشانه های آن برپاست. و بدترین مردم نزد خدا رهبر ستمگری که خود گمراه و مایه گمراهی دیگران است، که سنت پذیرفته را بمیراند، و بدعت ترک شده را زنده گرداند.

من از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که گفت: روز قیامت رهبر ستمگر را بیاورند که نه یاوری دارد و نه کسی از او پوزش خواهی می کند، پس او را در آتش جهنم افکنند، و در آن چنان می چرخد که سنگ آسیاب، تا به قعر دوزخ رسیده به زنجیر کشیده شود.

من تو را به خدا سوگند می دهم که امام کشته شده این امت مباحی، چرا که پیش از این گفته می شد؛ در میان این امت، امامی به قتل خواهد رسید که در کشتار تا روز قیامت گشوده خواهد

شد و کارهای امت اسلامی با آن مشتبّه شود، و فتنه و فساد در میانشان گسترش یابد، تا آنجا که حق را از باطل نمی شناسند، و به سختی در آن فتنه ها غوطه ور می گردند. برای مروان چونان حیوان به غارت گرفته مباش که تو را هر جا خواست براند، آن هم پس از سالیانی که از عمر تو گذشته و تجربه ای که به دست آوردی.»⁽⁶⁴⁾

چهارم - ویژگی های امام علی علیه السلام

1 - ویژگی مردمی بودن

پس از آنکه ویژگی های حاکم اسلامی را مشروحاً بیان فرمود و رهبرانی که ویژگی های لازم را نداشته و ندارند را طرد کرد، به ویژگی های خود و حکومت برحق خود می پردازد تا مردم حق و باطل را آشکارا بشناسند و زلال حقیقت را به روشنی دریابند.

الف - ویژگی های حکومت امام علیه السلام

در خطبه سوم می فرماید:

«فما راعني إلاَّ والنَّاسُ كَعَرَفِ الضَّبْعِ إِلَيَّ، يَنْثَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، حَتَّى لَقِدَوُطَىءَ آلِ حَسَنَانَ، وَشَقَّ عَطْفَايَ، مَجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِضَةِ الْغَنَمِ.

فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكُثَتْ طَائِفَةٌ، وَمَرَقَتْ أُخْرَى، وَقَسَطَ آخَرُونَ: كَأَنَّهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يَرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا، وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛ بَلَى! وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعُوهَا وَوَعَوْهَا، وَلَكِنَّهُمْ حَلِيتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ، وَرَاقَهُمْ زَبْرُجَهَا!»

«روز بیعت، فراوانی مردم چون یال های پر پشت گفتار⁽⁶⁵⁾ بود، از هر طرف مرا احاطه کردند، تا آن که نزدیک بود حسن و حسین علیه السلام لگد مال گردند، و ردای من از دو طرف پاره شد، مردم چون گله های انبوه گوسفند مرا در میان گرفتند.

اما آنگاه که بپا خاستم و حکومت را به دست گرفتم، جمعی پیمان شکستند،⁽⁶⁶⁾ و گروهی از اطاعت من سرباز زده از دین خارج شدند،⁽⁶⁷⁾ و برخی از اطاعت حق سر بر تافتند،⁽⁶⁸⁾ گویا نشنیده بودند سخن خدای سبحان را که می فرماید:

(سرای آخرت را برای کسانی برگزیدیم که خواهان سرکشی و فساد در زمین نباشند و آینده از آن پرهیزکاران است)⁽⁶⁹⁾

آری! به خدا آن را خوب شنیده و حفظ کرده بودند، اما دنیا در دیده آنها زیبا نمود، و زیور آن چشم هایشان را خیره کرد.»

ویژگی ها در خطبه 3

1 - حضور مردم در صحنه «لولا حضور الحاضر» خ 3 / 16

2 - اتمام حجت و قیام «الحجة به وجود الناصر» خ 3 / 16

3 - ادای پیمان الهی «و ما اخذ الله على العلماء» خ 3 / 16

4 - آگاهی به مسئولیت ها «الا يقاروا... ظالم» خ 3 / 17 و 16

5 - بیعت عمومی مردم «مجتمعين حولي» خ 3 / 12 و 13

ب - شرکت عموم اقشار جامعه در بیعت با امام

امام علی عليه السلام در خطبه 229 به ابعاد گسترده و گوناگون حکومت خود می پردازد و نقش اقشار گوناگون مردم را در انتخاب و بیعت بگونه شگفت آوری بیان می دارد که:

مردم امام عليه السلام را می خواستند و بدون اجبار و اکراهی به او رأی دادند، و همه در انتخابات رهبری شرکت داشتند که این ویژگی مهم را دیگر حکومت ها نداشتند.

«وبسطتم يدي فكففتها، ومددتموها فقبضتها، ثمّ تداككتم عليّ تداكك الإبل الهيم علي ح ياضها يوم وردها، حتّى انقطعت التّل، وسقط الرداء، ووطئ الضّعيف، وبلغ من سرور النّاس ببيعتهم إيّاي أن ابتهج بها الصّغير، وهدج إليها الكبير، وتحامل نحوها العليل، وحسرت إليها الكعاب.»

«دست مرا برای بیعت می گشودید و من می بستم، شما آن را به سوی خود می کشیدید و من آن را می گرفتم، سپس چونان شتران تشنه که به طرف آبشخور هجوم می آورند بر من هجوم آوردید، تا آن که بند کفشم پاره شد، و عبا از دوشم افتاد، و افراد ناتوان پایمال گردیدند، آنچنان مردم در بیعت با من خشنود بودند که خردسالان شادمان، و پیران برای بیعت کردن لرزان به راه افتادند، بیماران بر دوش خویشان سوار، و دختران جوان بی نقاب به صحنه آمدند.»⁽⁷⁰⁾

ویژگی های بیعت مردم با امام علی عليه السلام در موارد زیر خلاصه می شود:

1 - آمادگی مردم «وبسطتم يدي فكففتها» خ 1/229

- 2 - اصرار مردم «وبسطتم یدی فکففتها» خ 1/229
- 3 - واقع نگری امام «و مددتموها فقبضتها» خ 1/229
- 4 - هجوم بی نظیر مردم «تداککتهم... الأبل الهمیم» خ 1/229
- 5 - به خطر افتادن سلامت امام
- الف - پاره شدن بند کفش امام «انقطعت النعل» خ 1/229
- ب - افتادن عبا از دوش امام «وسقط الرداء» خ 2/229
- ج - پایمال شدن ضعیفان «وطئ الضعیف» خ 2/229
- 6 - شادی مردم «سرور الناس بیعتهم» خ 2/229
- الف - به وجود آمدن کودکان «ابتهج بها الصغیر» خ 2/229
- ب - آمدن پیران «هدج إليها الکبیر» خ 2/229
- ج - آمدن بیماران «تحامل نحوها العلیل» خ 2/229
- د - حضور دوشیزگان «حسرت إليها الکعاب» خ 2/229

2 - ویژگی های اخلاقی امام علی(ع)

الف - آگاهی سیاسی

امام علی(ع) نسبت به آگاهی سیاسی و دوراندیشی خود در خطبه 6 فرمود:

«وَاللَّهِ لَا أَكُونُ كَالضَّبْعِ: تَنَامُ عَلَى طُولِ الدَّمِّ، حَتَّى يَصِلَ إِلَيْهَا طَالِبُهَا، وَيَخْتَلِهَا رَاصِدُهَا، وَلَكِنِّي أَضْرِبُ بِالْمَقْبَلِ إِلَى الْحَقِّ الْمُدْبِرِ عَنْهُ، وَبِالسَّمْعِ الْمَطِيعِ الْعَاصِي الْمُرِيبِ أَبَدًا، حَتَّى يَأْتِيَ عَلِيٌّ يَوْمِي. فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ مَدْفُوعًا عَنْ حَقِّي، مُسْتَأْثَرًا عَلَيَّ، مِنْذُ قَبَضَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا.»

«به خدا سوگند! از آگاهی لازمی برخوردارم و هرگز غافلگیر نمی شوم،⁽⁷¹⁾ که دشمنان ناگهان مرا محاصره کنند و با نیرنگ دستگیر نمایند، من همواره با یاری انسان حق طلب، بر سر آن می کوبم که از حق روی گردان است، و با یاری فرمانبر مطیع، نافرمان اهل تردید را درهم می کوبم، تا آن روز که دوران زندگانی من بسر آید.

پس، سوگند به خدا، من همواره از حق خویش محروم ماندم، و از هنگام وفات پیامبر ﷺ تا امروز حق مرا از من باز داشتند و به دیگری اختصاص دادند.»

عناوین کلی آن به شرح زیر است:

- 1 - فراست و بیداری «وَاللَّهِ لَا أَكُونُ كَالضَّبْعِ» خ 6 / 1
- 2 - قاطعیت «لَا أَكُونُ كَالضَّبْعِ» خ 6 / 1
- 3 - مردمی کردن مبارزه «أَضْرِبُ بِالْمَقْبَلِ» خ 6 / 2
- 4 - فرصت ندادن به دشمن «تَنَامُ عَلَى طُولِ الدَّمِّ» خ 6 / 1
- 5 - سرکوبی سرکشان از حق «الْعَاصِي الْمُرِيبِ» خ 6 / 1
- 6 - مبارزه با دشمن «أَبَدًا... يَوْمِي» خ 6 / 2
- 7 - هوشیاری و آمادگی «وَاللَّهِ لَا أَكُونُ كَالضَّبْعِ» خ 6 / 1
- 8 - قاطعیت در کار «وَاللَّهِ لَا أَكُونُ كَالضَّبْعِ» خ 6 / 1
- 9 - آگاهی از نقشه های دشمن «وَاللَّهِ لَا أَكُونُ كَالضَّبْعِ» خ 6 / 1

10 - به دست گرفتن ابتکار عمل (از مجموع جملات خطبه)

11 - استفاده از نیروی مردمی «اضرب بالمقبل» خ 6 / 1

12 - پیکار با آشوبگران «و با السامع المطيع» خ 6 / 2

13 - پایداری و استقامت «و با السامع المطيع» خ 6 / 2

14 - در تعقیب دشمن بودن «والله لاكون كالضبع» خ 6 / 1

15 - تداوم مبارزه «ابداً حتى يأتي على يومى» خ 6 / 2

ب - مبارزه با مفسد اجتماعی

و در سخنرانی دیگر دشمن ستیزی و عشق و شجاعت خود را نسبت به ریشه کن کردن مفسد

اجتماعی در خطبه 24 اینگونه بیان می دارد.

«ولعمري ما عليّ من قتال من خالف الحقّ، وخابط الغيّ، من إدهانٍ ولا إيهانٍ.

فاتّقوا الله عباد الله، وفرّوا إلى الله من الله، وامضوا في الذي نهجه لكم، وقوموا بما عصبه بكم،

فعليّ ضامنٌ لفلجكم آجلاً، إن لم تمنحوه عاجلاً.»

«سوگند به جان خودم، در مبارزه با مخالفان حق، و آنان که در گمراهی و فساد غوطه ورنند،

یک لحظه مدارا و سستی نمی کنم.

پس ای بندگان خدا! از خدا بترسید، و از خدا، به سوی خدا فرار کنید، و از راهی که برای شما

گشوده بروید، و وظائف و مقرراتی که برای شما تعیین کرده بپا دارید، اگر چنین باشید، علی عليه السلام

ضامن پیروزی شما در آینده می باشد گرچه هم اکنون به دست نیاورید.»⁽⁷²⁾

عناوین ویژگی های امام در خطبه 24

1 - قاطعیت در پیکار «ولعمري ما عليّ من قتال» خ 24 / 1

2 - دعوت مردم به حق «فاتّقوا الله عباد الله» خ 24 / 1

3 - هدایت مردم «امضوا في الذي نهجه لكم» خ 24 / 2

4 - دعوت مردم به قیام «وقوموا بما عصبه بكم» خ 24 / 2

5 - تقویت روحیه به مردم «فعليّ ضامنٌ لفلجكم» خ 24 / 2

ج - سجایای اخلاقی

امام علی علیه السلام پس از جنگ نهروان و شناساندن معجزه ها و کرامت ها و شجاعت ها در نبرد آگاهانه با دشمن، سجایای اخلاقی و ویژگی های اخلاقی خود را در یک سخنرانی در خطبه 37 آشکارا بیان داشت.

«فَقَمْتُ بِالْأَمْرِ حِينَ فَشَلُوا، وَتَطَلَّعْتُ حِينَ تَقَبَّعُوا، وَنَطَقْتُ حِينَ تَغْتَعُوا، وَمَضَيْتُ بِنُورِ اللَّهِ حِينَ وَقَفُوا.

وَكُنْتُ أَخْفِضُهُمْ صَوْتًا، وَأَعْلَاهُمْ قَوْتًا، فَطَرْتُ بَعْنَانَهَا، وَاسْتَبَدَّدْتُ بَرَهَانَهَا.

كَالْجَلْبِلِ لَا تَحْرَكُهُ الْقَوَاصِفُ، وَلَا تَزِيلُهُ الْعَوَاصِفُ.

لم يكن لِأَحَدٍ فِيَّ مَهْمٌ وَلَا لِقَائِلٍ فِيَّ مَعَمَزٌ. الدَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّى أَخَذَ الْحَقُّ لَهَ، وَالْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّى أَخَذَ الْحَقُّ مِنْهُ.

رضينا عن الله قضاءه، وسَلَّمنا لله أمره. أتراني أكذب على رسول الله صلى الله عليه وآله؟ والله لَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ، فَلَا أَكُونُ أَوَّلَ مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ. فَتَنَظَرْتُ فِي أَمْرِي، فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بَيْعَتِي، وَإِذَا الْمِثَاقُ فِي عُنُقِي لَغِيرِي.»

«آنگاه که همه از ترس سست شده، کنار کشیدند، من قیام کردم، و آن هنگام که همه خود را پنهان کردند من آشکارا به میدان آمدم، و آن زمان که همه لب فرو بستند، من سخن گفتم، و آن وقت که همه باز ایستادند من با راهنمایی نور خدا به راه افتادم، در مقام حرف و شعار صدایم از همه آهسته تر بود اما در عمل برتر و پیشتاز بودم، زمام امور را به دست گرفتم، و جلوتر از همه پرواز کردم، و پاداش سبقت در فضیلت ها را بردم.

همانند کوهی که تندبادها آن را به حرکت در نمی آورد، و طوفان ها آن را از جای بر نمی کند، کسی نمی تواند عیبی در من بیابد، و سخن چینی جای عیبجویی در من نمی یافت. خوارترین افراد نزد من عزیز است تا حق او را باز گردانم، و نیرومندا در نظر من پست و ناتوانند تا حق را از آنها باز ستانم.

در برابر خواسته های خدا راضی، و تسلیم فرمان او هستم، آیا می پندارید من به رسول خدا ﷺ دروغی روا دارم؟ به خدا سوگند! من نخستین کسی هستم که او را تصدیق کردم، و هرگز اول کسی نخواهم بود که او را تکذیب کنم.

در کار خود اندیشیدم دیدم پیش از بیعت، پیمان اطاعت و پیروی از سفارش رسول خدا ﷺ را برعهده دارم، که از من برای دیگری پیمان گرفت. (73)

(پیامبر ﷺ فرمود: اگر در امر حکومت کار به جدال و خونریزی کشانده شود، سکوت کن)

عناوین ویژگی های امام علی علیه السلام در خطبه 37

- 1 - قیام به حق «فقمتم با الامر حين فشلوا» خ 1 / 37
- 2 - حمایت از حق «و تطلعت حين تقبعوا» خ 1 / 37
- 3 - حق گویی «و نطقت حين تعتصوا» خ 1 / 37
- 4 - پیمودن راه حق «و مضيت بنور الله» خ 1 / 37
- 5 - پیشگام در دفاع از اسلام «و اعلاهم فوتاً» خ 1 / 37
- 6 - پرواز در آسمان فضائل «فطرت بعنائها» خ 2 / 37
- 7 - سبقت در فضائل «و استبددت برهانها» خ 2 / 37
- 8 - پایداری بی نظیر «كالجبل لا تحركه القواصف» خ 2 / 37
- 9 - تحمل مشکلات «ولا تزيله العواصف» خ 2 / 37
- 10 - سمبل ارزش ها «لم يكن لا حد في مهمز» خ 2 / 37
- 11 - پاک بودن از نقص ها «ولا لقاتل في مغمر» خ 3 / 37
- 12 - عزت به ستمدیدگان «الذليل عندي عزيز» خ 3 / 37
- 13 - مدافع حقوق مستضعفان «حتى اخذ الحق له» خ 3 / 37
- 14 - تحقیر قدرتمندان «و القوى عندي ضعيف» خ 3 / 37
- 15 - مطیع در برابر فرمان خدا «رضينا عن الله» خ 3 / 37
- 16 - تسلیم در برابر خدا «و سلمنا لله امره» خ 4 / 37
- 17 - راستگویی «اتراني اكذب على رسول» خ 4 / 37
- 18 - اول مؤمن به رسول خدا ﷺ «اول من صدقه» خ 4 / 37

- 19 - پایداری در دین «فلا اکون... من کذب» خ 4 / 37
- 20 - توجه به مصالح اسلام «قد سبقت بیعتی» خ 4 / 37
- 21 - پایبندی به عهد الهی «الميثاق فی عنقی» خ 4 / 37

فصل اول: اصولگرایی با دشمن

1 - روش برخورد با دشمن شکست خورده

تمام فاتحان و سرداران پیروز، پس از شکست دشمن، به ارزش های اخلاقی توجهی نداشتند، هرچه خواستند کردند، زدند و کشتند و غارت کردند و قتل عام نمودند.

در میان امت اسلامی نیز قتل عام های معاویه، زیاد بن ابیه، حجاج بن یوسف ثقفی، و غارت و قتل عام یزید در مدینه معروف است که تا سه روز فرمانده یزید (مسلم بن عقبه) جان و مال و ناموس مردم مدینه را بر سربازان خود حلال کرده بود.

اما علی علیه السلام در برخورد با دشمن، اصولگرا، خداگرا و پای بند به سنت اسلامی بود، با عفو عمومی، مردم بصره را امان داد، فراریان را تعقیب نکرد و عفو نمود، جان و مال مردم بصره را حفظ کرد و به هیچ کس اجازه تعرض نداد.

در آن روزگاران، بسیاری برای گرفتن غنائم جنگی به کمک می آمدند، که اینگونه از شیوه های رفتاری حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را نمی توانستند تحمل کنند و بی صبرانه اجازه غارت اموال و کنیزی گرفتن زنان را می خواستند.

پس از پایان جنگ جمل و به هنگام تقسیم غنائم جنگی، عباد بن قیس با همان پیش داوری های موجود در جنگ های جاهلی بیخاست و فریاد زد: «والله ما قسمت بالسوءية»

ای امیرالمؤمنین علیه السلام تو به عدالت تقسیم نکردی.

امام علی علیه السلام فرمود: چرا؟

گفت: مردم بصره بر تو شوریدند، و جنگ کردند، هم اکنون شکست خوردند، باید اجازه دهی که اموالشان را بگیریم، و زنانشان را اسیر کنیم، تا همه با دست پر به قبائل خود بازگردیم.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«يَا أَخَا بَكْرٍ أَنْتَ إِمْرٌوٌ ضَعِيفُ الرَّأْيِ»

«ای برادر بکری، تو مردی هستی که در اندیشه و درک مسائل ناتوانی؛ من هرگز کودکان را به گناه بزرگان عقوبت نخواهم کرد.

آنچه را که مردم بصره به میدان جنگ آوردند، من بین شما تقسیم کردم، اما آنچه در خانه ها گذاشتند مال خودشان یا فرزندانشان می باشد، هر کس گناهی مرتکب شود کیفر می بیند، اما بی گناه چه جرمی دارد؟

من چنان کردم که رسول خدا ﷺ پس از فتح مکه انجام داد، من قدم بر جای قدم پیامبر گذاردم، اگر سخن مرا قبول ندارید جواب دهید، یکی از زنانی که در این جنگ اسیر شد، عایشه است، کدامیک می توانید عایشه را به عنوان سهم خود بردارید؟

«أَيُّكُمْ يَأْخُذُ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ فِي سَهْمِهِ؟»

در اینجا مردم از هر طرف برخاستند و گفتند: یا امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام ما جاهل و نادانیم، و تو به احکام خداوند آگاهی داری، آنگونه که می خواهی عمل کن. ⁽⁷⁴⁾

2 - رد پیشنهاد کمک عایشه

(اصول گرائی امام علی علیه السلام)

پس از جنگ جمل، و پشیمان شدن عایشه، امام علی علیه السلام در منزل عبدالله بن خزاعی به دیدن عایشه رفت، و حقائق را مطرح فرمود، عایشه شرمنده شده به اشتباه خود اعتراف کرد و پیشنهاد کمک داد و گفت:

«انی احبُّ أن اقيم معك فأسير إلى قتال عدوك عند سيرك»

«دوست دارم همراه تو باشم و در جنگ با دشمنان، تو را یاری کنم.»

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نپذیرفت و پاسخ داد:

«ارجعی الى البيت الذى تركك فيه رسول الله»

«عایشه، بخانه ای برگرد که پیامبر صلی الله علیه و آله تو را در آنجا ترک کرد.»⁽⁷⁵⁾

در صورتی که همه سیاستمداران تلاش می کردند تا از حمایت عایشه برخوردار باشند.

و طلحه و زبیر فراوان در این راه سوء استفاده کردند و معاویه و عمروعاص می گفتند:

«ای کاش عایشه در جنگ جمل کشته می شد تا بهانه ای برضد علی به دست می آوردیم.»⁽⁷⁶⁾

و اگر عایشه در جنگ های بعدی همراه امام علی علیه السلام می رفت و حکومت آن حضرت را

تأیید می کرد، از دیدگاه برخی از هواداران، آثار سیاسی چشم گیری داشت، اما اصول گرائی

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مانع اینگونه حرکت های سیاسی شد.

3 - روش برخورد با ابن ملجم مرادی

پس از بیعت مردم با امام علی علیه السلام، اصبع بن نباته می گوید:
حاکم یمن گروهی را به سرپرستی ابن ملجم خدمت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرستاد، تا
از طرف مردم یمن بیعت کنند.

همه بیعت کردند، وقتی نوبت به ابن ملجم رسید، با بیاناتی رسا و شیوا، امام علی علیه السلام را ستود،
و با افتخار تمام با حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیعت کرد.

امام علی علیه السلام برای بار دوم از ابن ملجم خواست که بیعت کند، و او چنین کرد، تا خواست از
مقابل حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام رد شود و سرجای خود بنشیند برای بار سوم امام علی علیه السلام
او را صدا زد و فرمود:

بیعت کن و دچار حيله و نیرنگ مباش و بیعت خود را نشکن.
ابن ملجم گفت:

سوگند به خدا ای امیرالمؤمنین علیه السلام ندیدم که با دیگری چنین رفتاری داشته باشی.
حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با اشاره به او فهماند که تو بیعت می شکنی، و قاتل من خواهی
بود، روزها گذشت و ابن ملجم در مدینه مریض شد و چند هفته در منزل امام علی علیه السلام بستری و
معالجه گردید و تا حادثه حکمیت از یاران حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود، از آن پس منافق
شد و در گروه خوارج قرار گرفت. ⁽⁷⁷⁾

با اینکه امام علی علیه السلام قاتل خود را می شناخت، اما هیچ گونه برخوردی با او نمی کرد، زیرا
کسی را به جرم ناکرده مجازات نخواستند کرد.

اما وقتی او را می دید شعر معروف معدیکرب را می خواند که:

أریـد حیاتـه و یرید قتلـی غدیرک من خلیـک من مرادٍ

«من زندگی او را و او کشته شدن مرا می خواهد، و این نیرنگ باز دوست نما، از طایفه مراد

است.» ⁽⁷⁸⁾

4 - عفو اهانت کننده

پس از شکست مردم بصره، عایشه را در منزل بزرگ قبیله، عبدالله بن خلف خزاعی، که در جنگ جمل کشته شده بود جای دادند.

عبدالله در زمان خلیفه دوم کاتب دیوان بصره بود، زن او صفیه، دختر حارث بن طلحه بود. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از ورود به بصره دو رکعت نماز در مسجد جامع بصره خواند و سپس به سوی خانه عبدالله، جایگاه عایشه رفت.

وقتی امام علی علیه السلام وارد خانه می شد، صفیه زن عبدالله با گریه و زاری به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام اهانت ها کرد.

اما امام علی علیه السلام چیزی نفرمود، و به اطاق عایشه رفته، اهانت های صفیه را به عایشه گوشزد فرمود، و آنگاه که از خانه خارج می شد، باز صفیه به حضرت اهانت کرد، بگونه ای که یاران حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام تحمل خود را از دست دادند، و آن زن را تهدید کردند، که امام علی علیه السلام فرمود: «هرگز تعرض به زنان خیری برای ما نخواهد داشت.»⁽⁷⁹⁾

5 - تحمل اهانت های خوارج

در گذشته و حال می نگریم که حاکمان پیروز، و سلاطین و پادشاهان، و سران احزاب سیاسی، چگونه با مخالفان خود برخورد می کردند، و با تصفیه های خونین، و قتل و غارت، شکنجه و زندان، اجازه ابراز عقیده را به آنها نداده، و هر گونه حرکتی را از آنان سلب می کرده، و مخالف را تحمل نمی کردند.

اما حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در روش برخورد با دشمن، و تحمل مخالفان الگو و بی نظیر بود.

روزی جمعی از خوارج وارد مسجد کوفه شدند تا با شعاری مداوم سخنرانی امام علی علیه السلام را بر هم زنند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام سرگرم سخنرانی بود که شخصی بلند شد و فریاد زد: «لاحکم الا لله»

و دیگری از سوئی دیگر داد زد: «لاحکم الا لله»

و سومی از گوشه دیگر مسجد همین شعار را داد.

سپس گروهی برخاستند، و این شعار را دادند.

و امام علی علیه السلام با بزرگواری خاصی سکوت نموده و مخالفت های آنان را تحمل کرد.

آنگاه خطاب به مردم فرمود: «کلمة حق یراد بها الباطل»

«شعار حقی است که از آن باطل اراده می کنند.»

سپس خطاب به خوارج در مسجد فرمود:

تا وقتی که دست به شمشیر نبردید، و با ما هستید، از سه اصل اساسی برخوردارید:

1- «لا نمنعکم مساجد الله أن تذكروا فیها اسمہ»

(از ورود شما به مسجد برای نماز جلوگیری نمی کنیم.)

2- «لا نمنعکم من الفیء ما دامت أیدیکم مع أیدینا»

(تا وقتی که با ما هستید از حقوق بیت المال، شما را محروم نمی کنیم.)

3- «لا نقاتلکم حتی تبدؤنا»

(با شما نمی جنگیم تا شما جنگ را آغاز کنید.)⁽⁸⁰⁾

6 - راستگوئی و انزوا

خلیفه دوم برای خلیفه پس از خودش نقشه ای داشت،
آنگونه که شش نفر را برای خلافت معرفی کرد و به سربازان دستور داد، در شورای شش نفره
بنشینند و یک نفر را انتخاب کنند، و اگر دو دسته شدند، نظر داماد خلیفه سوم، عبدالرحمن بن
عوف ملاک انتخاب است.

طلحه، حق خود را به خلیفه سوم، و زبیر به علی علیه السلام، و سعد وقاص به عبدالرحمن داد.
حال عبدالرحمن با هر کدام بیعت کند، او خلیفه مسلمین است، با اعلام عمومی، همه مردم در
مسجد مدینه گرد آمدند و عبدالرحمن شرائطی را طرح کرد.
دست در دست علی علیه السلام گذاشت و گفت: با تو بیعت می کنم که طبق دستور خدا و پیامبر
صلی الله علیه و آله و برنامه زندگی و حکومتی خلیفه اول و خلیفه دوم، حکومت کنی.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پذیرفت، و فرمود:
برأساس قرآن و اسلام و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و اجتهاد شخصی خویش حکومت می کنم.
سپس عبدالرحمن دست در دست خلیفه سوم گذاشت و شرائط را تکرار کرد.

خلیفه سوم پذیرفت و گفت:

آری، (گرچه به قولی که داد، از همان آغاز خلافت عمل نکرد).

تا سه بار این حرکت ادامه یافت.

بار سوم عبدالرحمن خطاب به علی علیه السلام گفت: اکنون که دست من از دست تو خارج شود،
خلافت هم از چنگ تو بیرون می آید.

امام علی علیه السلام فرمود: بیرون بیاید، من نمی توانم دروغ بگویم، یا وعده دروغ بدهم.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به دروغ یک کلمه آری نفرمود و سال های طولانی دیگر در

انزوا نشست، یعنی در سیاست توحیدی، هدف هر چند مقدس باشد، وسیله را توجیه نمی کند. ⁽⁸¹⁾

7- برخورد مسالمت آمیز با دشمن

امام علی علیه السلام در اصول گرائی نسبت به دشمن، و تحمل مخالف ضرب المثل است. روزی یکی از خوارج (قبل از نهروان) وارد مسجد شد. در مقابل حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام ایستاد و گفت: از تو اطاعت نمی کنم، و در نماز به تو اقتداء نمی کنم، و تو را دشمن می دارم. امام علی علیه السلام حرف های او را گوش داد و پاسخ داد: با این روش برخلاف دین عمل می کنی، و بخود ضرر می زنی. آن مرد با تندی از مسجد خارج شد. یاران حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفتند: او می رود و فتنه ها پیا پی می کند، تا دست به حرکتی نزده او را دستگیر کنیم. امام علی علیه السلام فرمود: تا عمل خلافی از او صادر نگردد، نمی توانیم آزادی او را محدود سازیم. ⁽⁸²⁾

8 - حمله به خانه خواهر

پس از اعلام رسمی دین اسلام، تنها مدافع پیامبر ﷺ حضرت علی علیه السلام بود، هرکس رسول خدا را آزار می داد، علی علیه السلام آنها را ادب می کرد.

روزی به امام علی علیه السلام خبر دادند که تعدادی از دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه خواهر آن حضرت ام هانی پناهنده شدند.

امام علی علیه السلام زره جنگی پوشید و کلاه خود بر سر گذاشت، بگونه ای که کسی او را نمی شناخت به منزل خواهر رفت، و در خانه را کوبید.

ام هانی بیرون آمد ولی برادر را نمی شناخت.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آنها را که در خانه شما پناهنده شده اند، بیرون کن.

ام هانی گفت: من خواهر علی و دختر عموی پیامبرم، اینگونه با من برخورد نکن.

امام علی علیه السلام فرمود: اینها درست، اما باید آنها را که در منزل شما پناهنده شدند و از آشوب طلبان و دشمنان پیامبر خدا می باشند، بیرون کنی.

سپس کلاه خود را از سر برداشت.

ام هانی تازه فهمید که او برادرش علی بن ابیطالب علیه السلام است، و آنگاه آزار دهندگان پیامبر صلی الله علیه و آله را بیرون کرد. (83)

9 - برخورد مسالمت آمیز با طلحه و زبیر

طلحه و زبیر با اینکه در صف اول بیعت کنندگان با حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بودند، و با آن حضرت بیعت کردند، اما وقتی دیدند که پست ها تقسیم شد، و آنها به مقاصد شخصی خود نرسیدند، دست به توطئه زدند.

روزی که شنیدند عایشه در مکه مردم را برضد امام علی علیه السلام تحریک می کند، خدمت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسیدند و با نفاق و دورویی گفتند:

اجازه بدهید تا برای سفر عمره به مکه برویم.

و سوگندهای فراوان خوردند که در بیعت با امام علی علیه السلام وفا دارند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به آنها اجازه داد و رفتند.

ابن عباس فوراً بر امام علی علیه السلام وارد شد و گفت:

این دو تن قصد توطئه دارند، چرا به آنها اجازه خارج شدن از مدینه را دادی؟ چرا آنها را زندانی نکردی؟

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

ابن عباس، من برأساس عدالت حکومت می کنم، چگونه افرادی را که هنوز عمل خلافتی را مرتکب نشده اند، زندانی یا مورد آزار قرار دهم، من با اینکه از اهداف شوم آنها کاملاً آگاهی داشتم، و می دانستم سفر عمره بهانه است، به آنها اجازه دادم که بروند. ⁽⁸⁴⁾

10- نگران از کشته شدن دشمن

یکی از شورشگران جمل، زیبر بود که در میدان جنگ با راهنمایی امام علی علیه السلام کناره گرفت و راهی مدینه شد.

عمر بن جرموز، در بین راه او را در حال خواب مشاهده کرد، شمشیری بر سر او زد که بیدار نشد، و آنگاه سر او را از بدن جدا کرد و خدمت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آورد.

وقتی نگاه امام علی علیه السلام به سر بریده زیبر افتاد، ناراحت شد و خطاب به سر بریده زیبر فرمود:

چرا از فرمان امام خود سرپیچی کردی؟

سپس شمشیر زیبر را گرفت و تکانی داد و فرمود:

با این شمشیر چه اندوه های فراوانی را از چهره پیامبر زدودی؟

عمر بن جرموز گفت:

یا امیرالمؤمنین علیه السلام جایزه مرا بده.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پاسخ داد:

از رسول خدا علیه السلام شنیدم که فرمود:

کشنده زیبر را به آتش دوزخ بشارت ده.

ابن جرموز ناراحت شده، از امام علی علیه السلام فاصله گرفت و در جنگ نهروان به دست حضرت

امیرالمؤمنین علی علیه السلام کشته شد. ⁽⁸⁵⁾

زیرا وقتی زیبر به اشتباهات خود اعتراف کرد، و از میدان جنگ فاصله گرفت، و به راه خود می

رفت، نباید کشته می شد.

فصل دوم: تلاش در هدایت دشمن

1 - تلاش در هدایت خلیفه اول

گرچه پس از وفات پیامبر ﷺ سران سقیفه قدرت را به دست گرفتند، و مخالفان را سرکوب کردند، اما حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دست از هدایت آنان برنداشت، مانند:

الف - روزی با خلیفه اول به روش صحیحی مناظره فرمود.

از او پرسید: ابابکر تو را به خدا قسم می دهم که درست بیاندیشی.

آیا خورشید برای تو هنگام غروب جهت خواندن نماز عصر بازگشت؟! یا برای من؟
خلیفه اول گفت: برای تو.

امام علی علیه السلام فرمود: اگر تو و مردم گواهی می دهید که برای من بازگشت، پس چرا حقائق را نادیده می انگارید؟ ⁽⁸⁶⁾

ب - روزی دیگر دست خلیفه اول را گرفت و به بهانه قدم زدن، آرام آرام او را به طرف مسجد قبا برد، و بسیاری از واقعیت ها را بیان کرد، که سرانجام خلیفه اول به حقانیت امام علی علیه السلام اعتراف کرد.

«اما دیگر فایده ای نداشت و حاکمان کودتائی راهی جز تداوم سلطه گری های خود نمی دیدند». ⁽⁸⁷⁾

ج - در یک مناظره دیگر، ادعاها و شعارهای خلیفه اول و همدستان او را به ارزیابی گذاشت و فرمود: راستی ابابکر، حکومت تو چگونه پدید آمد و قانونی است؟

اگر می گوئی به وسیله شورا حکومت بر مردم را در دست گرفته ای؟

می پرسم: کدام شورا؟ که اکثر مشاورین حاضر نبودند!

و اگر ادعای خویشاوندی با پیامبر را داری، هستند کسانی که خویشاوندی نزدیکتر و والاتری

با رسول خدا دارند، پس چرا تو باید از آنها پیشی بگیری؟ ⁽⁸⁸⁾

ان كنت بالشُّورى ملكت امورهم فكيف بهذا و المشيرون غيِّب
ان بالقربى حججت خصيصهم فغيرك أولى بالنِّبى و أقرب ⁽⁸⁹⁾

2- تلاش در هدایت زبیر در میدان جنگ

طلحه و زبیر از سران جنگ جمل بودند، در صورتی که سوابق درخشانی در جنگ های صدر اسلام داشتند و همواره از دوستان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به شمار می آمدند، پس از آنکه خلیفه سوم کشته شد، با اصرار فراوان طلحه و زبیر، امام علی علیه السلام خلافت را پذیرفت.

اما پس از استقرار حکومت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، چون درخواست های سیاسی، اقتصادی فراوانی از امام علی علیه السلام داشتند که به آنها پاسخ مناسبی داده نشد، سرانجام تسلیم هوای نفسانی شده، جنگ جمل را تدارک دیدند.

در میدان جنگ، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام زبیر را صدا زد، جلو آمد و گفت: در امانم؟ امام علی علیه السلام فرمود: آری.

و امام او را به یاد جنگ احد و روزگار جهاد و مبارزه در راه اسلام انداخت. و فرمود:

زبیر یادت هست در کنار هم بودیم، پیامبر صلی الله علیه و آله از جلوی ما رد شد، سلام کردیم، و تو ابراز علاقه فراوانی کردی، و پیامبر فرمود:

«زبیر روزی می آید که تو با علی می جنگی، و تو ستمکار خواهی بود.»

زبیر کمی به فکر فرو رفت، سپس گفت:

آری فراموش کردم، و اگر این حدیث را به یاد می آوردم، هرگز برای جنگ با تو اقدام نمی کردم، حال از میدان جنگ فاصله می گیرم.

امام علی علیه السلام فرمود: چه فایده ای دارد، تلاش کن تا این مردم طرفدار شما دست از جنگ بردارند.

زبیر گفت:

این کار امکان ندارد، آنقدر به دروغ برضد شما سخن گفتم که هم اکنون اگر آشکارا از شما حمایت کنم، مرا خواهند کشت.

آنگاه زبیر شرمنده نزد عایشه رفت و گفت: با علی نمی جنگم.

عبدالله فرزند زبیر او را به ترسو بودن متهم کرد که؛

می خواهی از جنگ فرار کنی.

زبیر از این اتهام ناراحت شده، نیزه او را گرفت و به سپاه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام حمله

کرد تا شجاعت خود را نشان دهد.

امام علی علیه السلام به لشگریانش فرمود:

زبیر با خدا عهد کرد که با شما نجنگد، راه را برای او باز بگذارید تا شجاعت خود را نشان

دهد. (90)

زبیر پس از حمله برق آسا به سپاه امام علی علیه السلام به خیمه خود رفت و اسباب و وسائل خود را

برداشته، راه مدینه را در پیش گرفت که در بین راه کشته شد.

آیا اینگونه فتنه انگیزی و پخش شایعات و تحریک مردم و شعله و ر کردن آتش جنگ و سپس

پشیمان شدن و ادعای توبه داشتن، ارزش دارد؟

آیا دو دسته از مسلمانان را به جان هم انداختن و سپس پای خود را از میان کشیدن، سودی

خواهد داشت؟

باید تلاش کرد تا دروغ یا شایعه ای رواج پیدا نکند، آتش فتنه ای شعله نگیرد و خون های بی

گناهان بر زمین نریزد.

فصل سوم: شیوه های جذب دشمن

1 - شیوه جذب نامه رسان معاویه

آنها که در شهرهای دور می زیستند و امام علی علیه السلام را ندیده بودند، و آنانکه فریب دشمن را خورده و اسیر تبلیغات مسموم و شایعات دروغین گردیدند، نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام حالت گریز داشتند.

اما وقتی به امام علی علیه السلام نزدیک می شدند، و اخلاق پیامبر گونه او را مشاهده می کردند، در شگفت مانده، جذب خورشید ولایت شده و برای همه عمر در صف عاشقان ولایت قرار می گرفتند.

در تاریخ اسلام آمده است که:

بسیاری از اهل کتاب که خدمت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمدند و مسلمان شدند. بسیاری از مخالفان فریب خورده، در همان برخورد اول شیفته امام علی علیه السلام گردیدند. بسیاری از هیئت های اعزامی دشمن که در صف یاران حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام باقی ماندند.

یکی از آنان، نامه رسان معاویه، مردی از قبیله بنی عبس است. معاویه می خواست ضمن رساندن نامه ای تهدید آمیز، مردی خشن، و بد زبان و بی باک و شروری را به کوفه و درون یاران امام علی علیه السلام اعزام کند که در حضور اصحاب به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام اهانت کند، تهمت بزند، فحاشی نماید و برگردد. که برای این مانور تبلیغی، سیاسی، مرد عبسی را که بد زبان و خشن و شرور و بی باک بود برگزید، نامه را به او داد و سفارشات لازم را کرد.

وقتی نامه رسان معاویه وارد کوفه شد و در جمع اصحاب علی علیه السلام قرار گرفت، نقش خود را آغاز کرد و با درشتی و بدگوئی هرچه خواست گفت، و شایعاتی از شام عنوان کرد، و قتل خلیفه سوم را به امام علی علیه السلام نسبت داد و گفت: شامیان از تو انتقام می گیرند. اصحاب به خشم آمدند و خواستند او را ادب کنند، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با اشاره مانع شد.

صله بن زفر عبسی از جای برخاست و فریاد بر سر او کشید، که در برابر امیرالمؤمنین علیه السلام چه می گوئی.

امام علی علیه السلام فرمود: دست نگهدارید.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با او با نرمش و مهربانی برخورد کرد.

حرف های او را گوش داد و او را تا آخر تحمل کرد.

شایعات و تهمت های شامیان را از زبان او شنید و مستدل و گویا پاسخ داد و مانع از تعرض یاران شد.

آزادی بیان او را تأمین کرد و تندی های او را با مهربانی پاسخ گفت.

سرانجام مرد عبسی در برابر اخلاق امام علی علیه السلام شرمده شد، مدتی در فکر فرو رفت و شایعاتی که پیرامون حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام شنیده بود را بررسی نمود و دید که واقعیت ندارد، مجذوب شد و برخاست و گفت:

یا امیرالمؤمنین با شنیدن تهمت ها و شایعات فراوان علیه شما قلب من از دشمنی و کینه تو مالا مال بود، اما امروز که تو را دیدم، و اخلاق تو را مشاهده کردم، اکنون هیچ آفریده ای را مثل شما دوست نمی دارم، من در جمع یاران تو می مانم و هرگز به شام بر نمی گردم، تا روزی که در رکاب تو شربت شهادت نوشم.

وقتی این خبر به معاویه رسید، اندوه عظیمی او را فراگرفت، زیرا مرد عبسی اسرار نظامی معاویه را می دانست. ⁽⁹¹⁾

2 - آزاد گذاشتن آب برای دولشگر⁽⁹²⁾

پیش از آغاز جنگ صفین لشگریان معاویه زودتر وارد صحرای صفین شدند، و رودخانه بزرگ فرات را محاصره کردند تا امام علی علیه السلام را در محاصره اقتصادی قرار دهند، برخی از سیاستمداران، معاویه را از محاصره آب نهی کردند و گفتند:

علی کسی نیست که تشنه بماند.

اما معاویه در غرور خود باقی بود.

وقتی سپاه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام وارد صحرای صفین شد، آن حضرت خط شکنانی را به فرماندهی امام مجتبی علیه السلام آماده ساخت و این سخنرانی را ایراد فرمود:

«قد استطعموكم القتال، فأقروا على مذلة، وتأخير محلة؛ أو رؤوا السيف من الدماء ترووا من الماء. فالموت في حياتكم مقهورين، والحياة في موتكم قاهرين. ألا وإن معاوية قاذم لمة من الغواة، وعمس عليهم الخبر، حتى جعلوا نحرهم أغراض المنية.»⁽⁹³⁾

فرمان خط شکستن و آزاد کردن آب فرات

«شامیان با بستن آب شما را به پیکار دعوت کردند.

اکنون بر سر دو راهی قرار دارید، یا به ذلت و خواری بر جای خود بنشینید، و یا شمشیرها را از خون آنها سیراب سازید تا از آب سیراب شوید، پس بدانید که مرگ در زندگی توام با شکست، و زندگی جاویدان در مرگ پیروزمندانه شماس.

آگاه باشید! معاویه گروهی از گمراهان را همراه آورده و حقیقت را از آنان می پوشاند، تا کورکورانه گلوهاشان را آماج تیر و شمشیر کنند.»⁽⁹⁴⁾

سربازان امام علی علیه السلام در همان حملات آغازین آب را آزاد کردند، وقتی فرات از محاصره لشگریان معاویه خارج شد، برخی پیشنهاد دادند که آب را بر روی معاویه همانند آنان بیندیم.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پاسخ داد:

«نه، ما برای آب نمی جنگیم، آب را آزاد بگذارید، تا هر دو سپاه از آن استفاده کنند، که تنها تیزی شمشیرهای شما، برای آنان کافی است.»

با این حرکت پیامبر گونه امام علی علیه السلام، بسیاری هدایت شدند، و از لشکرگاه معاویه فرار کرده به اردوگاه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوستند. ⁽⁹⁵⁾

3 - ترتیب جلسه پرسش و پاسخ

پس از جنگ جمل امام علی علیه السلام بر منبر مسجد جامع بصره و بر منبر مسجد شهر کوفه، نشست و ضمن سخنرانی افشاگرانه به مخالفان آزادی بیان داد تا اشکالات و اعتراضات را بیان دارند.

آنگاه با بزرگواری حرف های آنان را می شنید.

تندی و بدگوئی ها را تحمل می کرد، و سپس تک تک سؤالات یا تهمت ها و شایعات را پاسخ می داد، که نقش مؤثری در هدایت دل ها داشت.

یکی از آنها ابو بردة بن عوف از دوستان خلیفه سوم بود، که در پای منبر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بلند شد و اشکالات و شایعات را مطرح کرد و پاسخ شنید و سرانجام گفت:

«ای امیرالمؤمنین علیه السلام تاکنون دچار شک و تردید بودم، اما اکنون هدایت گردیدم.»⁽⁹⁶⁾

4- عفو عایشه

روش برخورد امام علی علیه السلام با دشمن قبل از آغاز نبرد، پیامبرگونه بود، که تلاش در هدایت آنها داشت، و پس از آغاز تجاوز دشمن، قاطعانه ریشه های فساد را بر می کند، و پس از اتمام جنگ و تسلیم دشمن باز هم پدران، و با بزرگواری و محبت برخورد می کرد.

در جنگ جمل عایشه آن همه از مردم را فریب داد که هزاران خون بی گناهان ریخته شد، و فتنه ها پدید آمد، و شعارهای دروغین فراوانی را مطرح کرد، و مردم را برضد حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام شوراند.

اما آنگاه که امام علی علیه السلام پیروز شد، او را عفو کرد، و کریمانه از زشتی های او چشم پوشید. و دوازده هزار درهم به عایشه عطا فرمود تا به مدینه باز گردد، و چهل زن از قبیله عبدالقیس را فرمان داد تا لباس رزم پوشیده، کلاه برسر گذارند و عایشه را به مدینه برسانند. چون چهل تن از زنان عبدالقیس لباس رزم برتن و کلاه خود برسر، و نقاب بر چهره داشتند، و عایشه از این شیوه اطلاع نداشت، در طول راه نگران بود و می گفت:

چون به مدینه رسم از علی شکایت خواهم کرد.

پس از آنکه عایشه را به منزلش در مدینه رساندند، نقاب ها و کلاه خودها را از روی و سر باز کردند، وقتی عایشه فهمید همه آن محافظان زن بودند، بسیار شرمنده شد و از بزرگواری علی علیه السلام در شگفت ماند، گرچه کینه های درونی او درمان نیافت. ⁽⁹⁷⁾

از این الگوی رفتاری درس می گیریم که:

با دشمن شکست خورده باید کریمانه رفتار کرد.

و متناسب با شئون و آداب دشمن باید با او رفتار نمود.

و دل ها را باید با محبت آرام کرد نه با کینه توزی.

و هدف اساسی، هدایت دشمن است، نه خون ریزی.

5 - برخورد متناسب با شئون اسیران

فاتحان و لشگرکشان دنیا آنگاه که سرزمینی را فتح می کردند، یا لشگری را شکست می دادند، به ارزش های اخلاقی توجهی نداشتند،

عزیزان را ذلیل و بزرگان قوم را به خاک ذلت می نشانند.

اما امیرالمؤمنین (علیه السلام) در برخورد با اسیران، رفتاری متناسب با آداب و رسوم و شئون ارزشی آنان می نمود، و اجازه نمی داد با شاهزادگان و فرزندان بزرگان اقوام به گونه ای تحقیرآمیز برخورد کنند، مانند:

الف - وقتی فرزندان و دختران و زنان پادشاهان ایران را پس از فتح ایران به مدینه نزد خلیفه دوم بردند و آنها تصمیم داشتند که اسیران را چون دیگر اسراء بفروشند یا به سربازان اهداء کنند، حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) دخالت کرد و فرمود چنین رفتاری با فرزندان بزرگان یک قوم ناپسند است، آنها را در ازدواج و انتخاب همسر آزاد بگذارید.

ب - چون خلید (یکی از فرماندهان امام علی (علیه السلام)) به استان خراسان رفت، و در نیشابور، شاهزادگان فراری ایران با ایشان نبرد کردند و شکست خوردند، خلید دختران و شاهزادگان ایران را به کوفه خدمت حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرستاد.

امام علی (علیه السلام) آنان را در ازدواج و انتخاب همسر آزاد گذاشت، و به سرپرست ایرانی اسیران نرسی دستور خوشرفتاری و مهربانی داد، تا متناسب شئون آنان به آنها لباس و غذا و مسکن دهند.

(98)

6 - عفو و بخشش دشمن

روزی ابوهریره (آن منافق دنیاپرست که جعل حدیث می کرد تا رضایت خلفاء و معاویه را جلب کند)، خدمت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسید، و با الفاظی اهانت آمیز به امام علی علیه السلام جسارت کرد، اما حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام سکوت کرد و پاسخی نداد. اما روز دیگر دوباره خدمت امام علی علیه السلام رسید و تقاضای کمک کرد. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیازهای او را داد. یکی از یاران امام علی علیه السلام اعتراض کرد، و گفت: یا امیرالمؤمنین علیه السلام این مرد منافق است و دیروز به شما اهانت کرد، چرا به او اموالی می بخشی؟ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«إِنِّي لَأَسْتَحْيِي أَنْ يَغْلِبَ جَهْلُهُ عَلَيَّ، وَذَنْبُهُ عَفْوِي، وَمَسْأَلَتُهُ جُودِي»

«من از خدا شرم می کنم که نادانی او بر علم عفو من، و درخواست او بر کرم من غلبه کند.»⁽⁹⁹⁾

فصل چهارم: روش برخورد با دشمن

1 - آزادی مردم در بیعت با امام علی علیه السلام

الف - پس از آنکه مهاجران و انصار و عموم مجاهدان در یک اجتماع با شکوه، و حضور عمومی با حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیعت کردند.

که در نهج البلاغه، شور و عشق و هیجان مردم مدینه را امام علی علیه السلام اینگونه بیان می فرماید:

«وَبَسَطْتُ يَدِي فَكَفَفْتَهَا، وَمَدَدْتُ مَوَهَا فَقَبَضْتُهَا، ثُمَّ تَدَاكَ كَتَمْتُ عَلَيْ تَدَاكَ الْإِبِلُ الْهَيْمُ عَلَى ح يَاضَهَا يَوْمَ وَرَدَهَا، حَتَّى انْقَطَعَتِ التَّلْعُ، وَسَقَطَ الرِّدَاءُ، وَوُطِئَ الضَّعِيفُ، وَبَلَغَ مِنْ سُرُورِ النَّاسِ بَبِيعَتِهِمْ إِيَّايَ أَنْ ابْتَهَجَ بِهَا الصَّغِيرُ، وَهَدَجَ إِلَيْهَا الْكَبِيرُ، وَتَحَامَلَ نَحْوَهَا الْعَلِيلُ، وَحَسَرَتْ إِلَيْهَا الْكَعَابُ.»⁽¹⁰⁰⁾

ویژگی های بیعت مردم با امام

«دست مرا برای بیعت می گشودید و من می بستم، شما آن را به سوی خود می کشیدید و من آن را می گرفتم، سپس چونان شتران تشنه که به طرف آبشخور هجوم می آورند بر من هجوم آوردید، تا آن که بند کفشم پاره شد، و عبا از دوشم افتاد، و افراد ناتوان پایمال گردیدند، آنچنان مردم در بیعت با من خشنود بودند که خردسالان شادمان، و پیران برای بیعت کردن لرزان به راه افتادند، بیماران بر دوش خویشان سوار، و دختران جوان بی نقاب به صحنه آمدند.»

پس از بیعت عمومی مردم، امام علی علیه السلام به عبدالله بن عمر فرمود: برخیز و بیعت کن.

گفت: بیعت نمی کنم تا همه بیعت کنند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پس عهد کن که مخالفت نکنی.

پاسخ داد: هیچ عهدی نمی کنم.

برخی برآشفتنند که او را آزار دهند، امام علی علیه السلام فرمود: او را آزاد بگذارید، در کودکی بد

اخلاق بود، حال که بزرگ شد بد اخلاق تر شده است.⁽¹⁰¹⁾

ب - حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از بیعت عمومی مردم، خطاب به سعد بن ابی وقاص فرمود: بیعت کن.

سعد گفت: مرا به حال خود واگذار تا همه افراد جامعه بیعت کنند، قول می دهم که کاری در مخالفت تو انجام ندهم.

امام علی علیه السلام فرمود: او را به حال خود واگذارید.

آنگاه محمد بن مسلمه را آوردند، امام خطاب به او فرمود: بیعت کن.

گفت: رسول خدا به من فرمود: وقتی مردم اختلاف کردند، شمشیر خود را بر سنگ احد زده بشکنم و از مردم کناره گیرم.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: چنان کن که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود.

آنگاه اسامه بن زید را آوردند که بیعت نکرده بود و گفت: من از تو اطاعت می کنم.

وقتی همه افراد مردم بیعت کردند، من هم بیعت می کنم، امام علی علیه السلام او را نیز آزاد گذاشت.

آنگاه یاران حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نام گروهی را بردند که بیعت نکرده بودند و گفتند: یا امیرالمؤمنین آنان هنوز بیعت نکرده اند.

امام علی علیه السلام پاسخ داد که: مرا با کسانی که به من گرایش ندارند حاجتی نیست. ⁽¹⁰²⁾

در صورتی که برای بیعت خلیفه اول چه خون ها ریختند، و چه قتل عام ها صورت دادند و مخالفان را چگونه تصفیه کردند.

اینکه ادعا می کردند تا همه افراد جامعه بیعت کنند، این ادعا، دروغین و غیر ممکن است.

در تمام جوامعه بشری هیچگاه همه افراد یک جامعه بر انتخاب موضوعی کاملاً وحدت ندارند

و امام علی علیه السلام نیز این حقیقت را آشکارا در خطبه 173 بیان فرمود:

«أَمِينٌ وَحِيَّةٌ، وَخَاتَمُ رِسْلَةٍ، وَبَشِيرٌ رَحْمَةٍ، وَنَذِيرٌ نَقْمَةٍ.

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ، وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ.

فَإِنْ شَغَبَ شَاغِبٌ اسْتَعْتَبْ، فَإِنْ أَبَى قُوتِلْ.

ولعمری، لئن كانت الإمامة لا تنعقد حتّى یحضرها عامّة النّاس، فما إلى ذلك س بیلٌ، ولكن أهلها یحکمون علی من غاب عنها، ثمّ لیس للشّاهد أن یرجع، ولا للغائب أن یختار. أَلَا وَإِنِّي أَقَاتِل رَجُلَین: رَجُلًا ادّعی ما لیس له، وَآخَرَ مَنَعَ الَّذي عَلَیه.»

«پیامبر اسلام ﷺ امین وحی پروردگار، و خاتم پیامبران، و بشارت دهنده رحمت، و بیم دهنده کیفر الهی است.

ویژگی های رهبر اسلامی

ای مردم! سزاوارترین اشخاص به خلافت، آن که در تحقق حکومت نیرومندتر، و در آگاهی از فرمان خدا داناتر باشد، تا اگر آشوب گری به فتنه انگیزی برخیزد، به حق باز گردانده شود، و اگر سرباز زد با او مبارزه شود.

به جانم سوگند! اگر شرط انتخاب رهبر، حضور تمامی مردم باشد هرگز راهی برای تحقق آن وجود نخواهد داشت، بلکه آگاهان دارای صلاحیت و رأی، و اهل حل و عقد (خبرگان ملت) رهبر و خلیفه را انتخاب می کنند، که عمل آنها نسبت به دیگر مسلمانان نافذ است، آنگاه نه حاضران بیعت کننده، حق تجدید نظر دارند و نه آنان که در انتخابات حضور نداشتند حق انتخابی دیگر را خواهند داشت.

آگاه باشید! من با دو کس پیکار می کنم، کسی چیزی را ادعا کند که از آن او نباشد، و آن کس که از ادای حق سرباز زند.»

2 - کشتن برای خدا

در جنگ خندق وقتی عمرو بن عبدود به میدان آمد، و هم‌اورد طلبید و فریادها زد. کسی به جنگ او نرفت، چون همه او را می شناختند که دلاوری بی نظیر است. سه بار پیامبر اسلام ﷺ از اصحاب خود یاری طلبید، جز علی علیه السلام کسی جواب نداد، سرانجام حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به میدان رفت. ابتدا عمرو ضربتی بر سر مبارک امام علی علیه السلام زد، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام جا خالی داد و سر را بست و حمله کرد، و پای او را قطع کرد و بر روی سینه او نشست، تا سر او را از بدن جدا نماید، عمرو جسارت کرد و آب دهان به صورت امام علی علیه السلام انداخت. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از روی سینه عمرو برخاست مقداری قدم زد و بازگشت، تا سر عمرو را جدا کند.

عمرو پرسید: چرا از روی سینه من بلند شدی؟
فرمود: چون آب دهان به صورت من انداختی، عصبانی شدم، اگر در آن حال تو را می کشتم، برای خدا نبود، صبر کردم تا در حالت عادی، فقط برای خدا سرت را جدا کنم. ⁽¹⁰³⁾

3 - جوانمردی در برهنه نکردن جسد حریف

در روزگاران گذشته، اگر دلاوری بر حریف پیروز می شد، اسلحه و زره و لباس او را تصاحب می کرد که این یک قانون جنگی بود.

اما پس از کشتن عمرو بن عبدود، امام علی علیه السلام لباس او را از بدنش خارج نکرد. وقتی خواهر عمرو بر سر جنازه اش آمد، گفت:

برای تو گریه نمی کنم، زیرا جوانمردی بی نظیر بر تو غلبه کرده است ⁽¹⁰⁴⁾، اگر شخص دیگری تو را کشته بود، تا زنده بودم برای تو گریه می کردم.

لو كان قاتل عمرو غير قاتله بکيته ابدأ ما دمت في الأبد

لكن قاتله من لا نظير له و كان يدعى ابوه بيضة البلد

زره عمرو سه هزار درهم ارزش داشت، برای همین جهت عمر به حضرت امیرالمؤمنین علی

علیه السلام اعتراض کرد، که چرا زره او را در نیاوردی؟

امام علی علیه السلام فرمود: شرم کردم بدن او را برهنه بگذارم. ⁽¹⁰⁵⁾

4- ضرورت پاسخ دادن به ادعاهای دشمن

طبیعی است که دشمن برای فریب دادن افکار عمومی، در آستانه جنگ، یا در تداوم نبرد، و پس از جنگ، به انواع تهمت ها، و شایعات دامن می زند، که باید دقیقاً ادعای دشمن را پاسخ داد. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نامه های گوناگونی، سران جمل را هدایت و به ادعاهای آنان پاسخ فرمود. ⁽¹⁰⁶⁾

و معاویه و دیگر سردمداران جنگ صفین را نیز هدایت کرد و به انواع ادعاها، و تهمت ها و شایعات آنها پاسخ مناسب داد، مانند: نامه 6، 7، 9، 10، 17، 28، 32، 37، 39، 48، 49، 55، 64، 65، 73، 75.

و در چند نامه ارزشمند، منحرفان خوارج نهروان را نیز هدایت و به شایعات و ادعاهای آنان جواب های دندان شکن دادند، مانند: نامه 77.

5 - برخورد متناسب با شئون اسیران

(مراجعه شود به فصل سوم)

6 - نفرین کردن به دشمن متجاوز

الف - نفرین در نماز

درست است که رسول خدا ﷺ و امام علی علیه السلام کانون مهر و محبت الهی بودند، اما اگر چونان جراح با تجربه غده ای چرکین را ریشه کن نمی کردند، امنیت اجتماعی و سلامت جامعه مورد تهدید قرار می گرفت، از این رو با متجاوزین سخت و خشناک و با بندگان خدا دوست و مهربان بودند.

نقل شده که در دوران جنگ، و تجاوزات عوامل معاویه به مرزهای عراق، و حمله و غارت اموال حجاج بیت الله، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در هر قنوت نماز، معاویه و عمروعاص و ابو اعرور سلمی، و حبیب و عبدالرحمن بن خالد و ضحاک بن قیس، و ولید را لعنت می کرد.

چنانکه رسول خدا ﷺ پس از نماز کفار و منافقین را نفرین می کرد. (107)

ب - نفرین و عذاب

در آستانه جنگ جمل که امام علی علیه السلام سعی داشت فریب خوردگان را هدایت کند. از اصحاب و یاران پیامبر ﷺ که مردم آنها را می شناختند، استفاده می کرد تا دست از فتنه انگیزی بردارند.

روزی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جمع کسانی که در غدیر خم حضور داشتند، فرمود:

آیا شما مردم در آن روز بودید و شنیدید که پیامبر ﷺ فرمود:

«من كنت مولاة فعلى مولاة؟»

«هر کس من پیامبر و امام او هستم، علی هم امام او است؟»

دوازده نفر بلند شدند و شهادت دادند.

أنس بن مالک نیز در صحرای غدیر بود، اما سکوت کرد، و چون فردی سرشناس و معروف

بود، امام علی علیه السلام او را برای هدایت ناکثین انتخاب کرد، به او فرمود:

أنس! تو در آنروز بودی، امروز چرا گواهی نمی دهی؟

منافقانه پاسخ داد: امروز پیر شدم و فراموش کردم.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: خدایا اگر انس بن مالک دروغ می گوید، او را به بیماری برص مبتلا کن که هرگز نتواند با عمامه سفیدی آن را بپوشاند.

و امام علی علیه السلام در حکمت 311 فرمود:

«إني أنسيت ذلك الأمر، فقال عليه السلام:

إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَضْرَبِكَ اللَّهُ بِهَا بِيضَاءَ لَامِعَةٍ لَا تَوَارِيهَا الْعِمَامَةُ.» ⁽¹⁰⁸⁾

«اگر دروغ می گویی خداوند تو را به بیماری برص (سفیدی روشن) دچار کند که عمامه آن را

نپوشاند.»

طلحة بن عمیر پس از نقل این خبر گفت:

به خدا سوگند زنده بودم و انس بن مالک را دیدم که پیشانی و صورت او به بیماری برص مبتلا شد و لکه های زشت سفید گونه چهره او را پر کرد که تا آخر عمرش نقاب می زد و در اجتماعات حاضر می گردید. ⁽¹⁰⁹⁾

7 - حکم قتل برای فاسدان و زنان آوازه خوان

برخی از گناهان با توبه جبران می گردد؛

و برخی دیگر با پرداخت حق مردم بخشوده می شود؛

اما گناهانی وجود دارند که جز با کشته شدن فاسدان جنایتکار جبران نخواهد شد، مانند کسی

که با زن شوهرداری زنا کند، یا انسان بی گناهی را به قتل برساند.

امام علی علیه السلام حکم قتل زن و مرد جنایتکاری را که زنا کردند صادر فرمود، (رجم کردن).

و کسی را که به رسول خدا صلی الله علیه و آله اهانت کرد کشت.

و دو زن نوازنده و آوازه خوانی که در مکه بودند و اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله را با ألفاظ و

عبارات زننده ای ناسزا می گفتند را محکوم به قتل کرد، یکی را کشت و دیگری فرار کرد، تا آنکه

خویشاوندان او از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله امان نامه برای او گرفتند. ⁽¹¹⁰⁾

8 - آزادی مخالفان

1 - خوارج در نماز جماعت به امام علی علیه السلام اقتدا نمی کردند، پس از نماز جماعت در گوشه ای از مسجد گرد آمده، به یکی از رهبران گمراه خود اقتدا می کردند.

روزی نماز جماعت به امامت امام علی علیه السلام برپا شده، ناگاه یکی از خوارج به نام ابن الکواء فریادش بلند شد و آیه ای را به عنوان کنایه زدن به علی علیه السلام بلند خواند:

(وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنْ ... قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ). (111)

این آیه خطاب به پیامبر است که:

«به تو و همچنین پیامبران قبل از تو وحی شد که اگر مشرک شوی، اعمالت از بین می رود و از زیانکاران خواهی بود.»

ابن الکواء با خواندن این آیه خواست، به علی علیه السلام گوشه بزند که سوابق تو را در اسلام می دانیم، اول مسلمان هستی، پیغمبر تو را به برادری انتخاب کرد، در لیلۃ المبیت فداکاری درخشانی کردی و در بستر پیغمبر خفتی، خودت را طعمه شمشیرها قرار دادی، بالاخره خدمات تو به اسلام قابل انکار نیست.

اما خدا به پیغمبرش هم فرموده: اگر مشرک بشوی اعمالت به هدر می رود و چون تو اکنون کافر شدی اعمال گذشته را به هدر دادی.

علی علیه السلام در مقابل چه کرد؟!

تا صدای او به قرآن بلند شد، سکوت کرد تا آیه را به آخر رساند.

همین که به آخر رساند، علی علیه السلام نماز را ادامه داد.

باز ابن الکواء آیه را تکرار کرد و بلافاصله علی علیه السلام سکوت نمود.

علی علیه السلام سکوت می کرد چون دستور قرآن است که:

(إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا) (112)

«هنگامی که قرآن خوانده می شود، گوش فرا دهید و خاموش شوید.»
و به همین دلیل است که وقتی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام جماعت مشغول قرائت است، مأمومین باید ساکت باشند و گوش فرا دهند.
بعد از چند مرتبه ای که آیه را تکرار کرد و می خواست وضع نماز را به هم زند، علی علیه السلام به قنوت نماز رسید و در جواب او این آیه را خواند:

(فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ) ⁽¹¹³⁾

«صبر کن وعده خدا حق است و فرا خواهد رسید. این مردم بی ایمان و یقین، تو را تکان ندهند و تو را نمی توانند سبک بشمارند.»

امام علی علیه السلام دیگر اعتنائی نکرد و به نماز خود ادامه داد. ⁽¹¹⁴⁾

2- روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با جمعی از یاران مشغول بحث و گفتگو بودند، ناگاه زن زیبا روئی از مقابلشان رد شد که چشم برخی آن زن را دنبال می کرد، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نصیحت مردم رهنمودهای ارزشمندی ارائه فرمود.
شخصی از خوارج حضور داشت که از جواب آن حضرت شگفت ماند و به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اهانت کرد.

«فوثب القوم ليقتلوه» (مردم بر سر او ریختند که او را بکشند).

در حالی که امام علی علیه السلام برخاست و فرمود:

«رويداً انما هو سبٌ بسبٍ او عفوٌ عن ذنبٍ»

«او را رها کنید، فحش در برابر فحش است یا عفو کردن از گناه». ⁽¹¹⁵⁾

فصل پنجم: بردباری در امور سیاسی

1 - ترک سیاست های شیطانی

زاذان از امام علی علیه السلام نقل می کند، که:

از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که مکر و فریب و خیانت در آتش جهنم است، اگر چنین نبود همانا من از همه مردم عرب در سیاست بازی قوی تر و سیاست بازتر بودم.

«والله ما معاوية بأدهي مني، ولكنه يغدر ويفجر. ولولا كراهية العذر لكنت من أدهي الناس، ولكن كل غدر فجرة، وكل فجرة كفر. ولكل غادر لواء يعرف به يوم القيامة. والله ما أستغفل بالملكة، ولا أستغمر بالشديدة.» ⁽¹¹⁶⁾

سیاست دروغین معاویه

«سوگند به خدا! معاویه از من سیاستمدارتر نیست، اما معاویه حيله گر و جنایتکار است، اگر نیرنگ ناپسند نبود من زیرکترین افراد بودم، ولی هر نیرنگی گناه، و هر گناهی نوعی کفر و انکار است، روز رستاخیز در دست هر حيله گری پرچمی است که با آن شناخته می شود. به خدا سوگند! من با فریبکاری غافلگیر نمی شوم، و با سخت گیری ناتوان نخواهم شد.»

2 - صبر و بردباری در امور سیاسی

روزی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله به طرف مسجد قبا می رفتند و باغات سرسبز و درختان انبوهی که در آن قسمت از مدینه قرار داشت را تماشا می کردند.

امام علی علیه السلام فرمود: یا رسول الله باغات زیبایی است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: باغات تو در بهشت سرسبزتر است.

و آنگاه علی علیه السلام را در آغوش گرفت و گریست و فرمود: به یاد کینه توزی های مردم نسبت به تو افتادم، که پس از من بر تو روا می دارند.

امام علی علیه السلام پرسید: من چه باید بکنم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: باید صبر کنی و بردبار باشی.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر تمام مصیبت ها، اهانت ها، و مظلومیت ها صبر کرد، که در خطبه 3 فرمود:

«صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شحی»

«صبر کردم در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتم.» ⁽¹¹⁷⁾

3 - علل نظارت و همکاری امام علی علیه السلام با خلفاء

می پرسند که:

اهل بیت علیهم السلام ذلت پذیر نبودند، و سر تسلیم فرود نمی آوردند، که علی علیه السلام پس از کودتای سقیفه تسلیم نشد و کار به شهادت فرزند و کتک خوردن همسرش کشید، اما چرا در هفته های پس از شهادت حضرت زهرا به مسجد می رفت، و در نماز جماعت ابابکر حاضر شد، و در مشورت های نظامی ابابکر و عمر شرکت داشت، و همکاری می کرد؟

پاسخ سؤال یادشده با توجه به خطراتی که اساس اسلام را تهدید می کرد، روشن است، زیرا پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله یورش ها و تهاجمات فراوانی دامنگیر اسلام شد که ضرورت همکاری را به اثبات می رساند، مانند:

اول - مسیلمه کذاب چهل هزار نیروی نظامی فراهم کرد، و ادعای پیامبری داشت، و عباراتی شبیه آیات قرآن درست کرد و می خواست به مدینه حمله کند، که اگر موفق می شد، همه چیز را نابود می کرد و اهل بیت علیهم السلام را به شهادت می رساند، و قبر و روضه رسول خدا صلی الله علیه و آله را ویران می ساخت.

دوم - زنی از قبیله بنی تمیم بنام سجاح که ادعای پیامبری کرد، با اشعارها و عبارات زیبایی که می سرود، عده ای را دور خود جمع کرد و باعث شد که عده زیادی مرتد شوند.

سوم - برخی از سران قبائل سر به مخالفت برداشته، تاج گذاری کردند، و خود را پادشاه آن منطقه نامیدند، مانند:

«عثمان بن منذر در بحرین» و «لقیط بن مالک در بحرین»، که او را ذوالتاج می نامیدند.

و خطر آنقدر جدی بود که همه مخالفان ناچار شدند، متحد گردند که خلیفه سوم نیز خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت:

ای پسر عمو، وضع خطرناک را می بینی، اگر همکاری نکنی، همه ما در خطریم.

و تا امام علی علیه السلام اعلام همکاری نکرده بود، و در نماز و اجتماعات آنها شرکت نکرد، خلیفه اول نیز احتیاط می کرد، و لشکریان را از مدینه خارج نمی ساخت، پس از اعلام همکاری حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، لشکر فراهم آورده و به خارج مدینه اعزام کرد. امام علی علیه السلام خود نسبت به اینگونه از واقعیت ها توضیح می فرماید:

«فَأَمْسَكَ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ، يَدْعُونَ إِلَى مُحَقِّ دِينَ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلَمًا أَوْ هَدْمًا، تَكَ وَنِ الْمَصِيبَةِ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمُ مِنْ فَوْتٍ وَلَا يَتَكُم.»⁽¹¹⁸⁾

«من دست کشیدم، تا آنجا که دیدم گروهی از اسلام بازگشته، می خواهند دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نابود سازند، پس ترسیدم که اگر اسلام و طرفدارانش را یاری نکنم، رخنه ای در آن بینم یا شاهد نابودی آن باشم، که مصیبت آن بر من سخت تر از رها کردن حکومت بر شاست.»

4 - علل بردباری امام علی علیه السلام در مبارزه با انحرافات

پس از 25 سال حکومت آنان که به حاکمیت ارزش ها و احکام اسلامی توجهی نداشتند، بدعت ها شکل گرفت، و احکام دروغین فراوانی را مطرح کردند، که مردم را از اسلام و احکام ناب منحرف و به دستورالعمل هائی عادت داده بودند که از احکام اسلام بیگانه بود.

آنگاه که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به حکومت رسید با هزاران مشکل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی روبرو بود، و نمی توانست افکار و آراء جامعه را با دستورالعمل و بخشنامه تغییر دهد. تا فرمود: نماز مستحبی را به جماعت نخوانید. (که خلیفه دوم دستور داده بود بخوانند)

فریاد عموم مردم بلند شد که: «وا عمراه، وا عمراه»

(کجائی عمر که بنگری علی نمی گذارد نماز مستحبی را به جماعت بخوانیم.)

اینجاست که مشکل فرهنگی و بینشی را با دستورالعمل ها و بخشنامه ها نمی شود به زودی عوض کرد.

امام علی علیه السلام در یک سخنرانی عمومی بردباری خود را در مبارزه با انحرافات و بدعت ها اینگونه بیان فرمود:

«اگر حکم الهی را اظهار کنم، و تحریفه ا را کنار زنم، از اطراف من پراکنده می شوند.

سوگند به خدا به مردم گفتم: (که در ماه رمضان جز برای نماز واجب به جماعت حاضر نشوند،

که خواندن نماز مستحبی به جماعت بدعت است.)

اما بعضی از لشکریان که در پیرامون من می جنگیدند، فریاد زدند: (ای اهل اسلام، سنت عمر را

تغییر دادند، و علی ما را از نماز خواندن مستحبی به جماعت باز می دارد.)

ترسیدیم در گوشه ای از لشکریانم شورش برپا شود.» (119)

«أرأیتُم لو أمرت بمقام ابراهیم فرددته الی الموضع الذی وضعه فیه رس ول الله صلی الله علیه و آله

و رددت فدك الى ورثة فاطمة و رددت صاع رسول الله ﷺ كما كان... و رددت دار جعفر الى ورثته و هدمتها من المسجد، و رددت قضايا من الجور قضى بها و نزعت نساءً تحت رجالٍ بغير حق و رددتهنَّ الى ازواجهنَّ...

و محوت دواوين العطايا و اعطيت كما كان رسول الله ﷺ يعطى بالسَّوِيَّة و لم اجعلها دولةً بين الأَغْنِيَاء...

و رددت مسجد رسول الله ﷺ الى ما كان عليه و سدّدت ما فتح فيه من الابواب و فتحت ما سدَّ منه و حرّمت المسح على الحَقَّين و حددت على التَّبِيذ و امرت باحلال المتعتين و امرت بالتَّكْبِير على الجنائز خمس تكبيراتٍ و الزمت النَّاس الجهر ببسم الله الرحمن الرحيم... و حملت النَّاس على حكم القرآن و على الطَّلَاق على السُّنَّة و اخذت الصَّدقات على أصنافها و حدودها...

إذاً لتفرّقوا عني و الله لقد امرت النَّاس ان لا يجتمعوا في شهر رمضان الا في فريضة و اعلمتهم ان اجتماعهم في التَّوْافِلِ بِدْعَةٌ فتنادى بعض اهل عسكري ممّن يقاتل معي: يا اهل الإسلام غيرت سنّة عمر ينهانا عن الصَّلوة في شهر رمضان تطوُّعاً. ولقد خفت ان يثوروا في ناحية جانب عسكري...»

«اگر مقام ابراهيم را که عمر تغيير داد به همان مکانی می گذاشتم که پیامبر اکرم ﷺ قرار داده بود و فدک را به صاحب اصلیش می دادم و پیمانہ رسول خدا ﷺ را به مقدار تعیین شده پیامبر اسلام ﷺ باز می گرداندم و خانه جعفر را که در توسعه مسجد به زور خراب کردند، باز پس می گرفتم و احکام و قضاوت های ضالمانه را طرد می کردم و زنان مسلمان را که بدون حقی گرفتند و با آنان ازدواج کردند، به خانوادہایشان برمی گرداندم و دفتر حقوق را به روش حقوق پیامبر خدا ﷺ تغيير می دادم و دفتر بخشش ها و امتیاز دادن ها را نابود می کردم و مسجد رسول خدا ﷺ آنگونه که لازم بود درست می کردم و درهائی که بیجا باز کردند می بستم و مسح بر روی کفش را منع می کردم و برخوردن آبجو حد شراب می زدم و متعه و حج تمتع را حلال اعلام می کردم و دستور می دادم که بر جنازه ها پنج تکبیر بگویند و بسم الله را در نماز بلند بگویند و مردم را به حکم قرآن باز می گرداندم و طلاق را مطابق اسلام جاری می کردم و صدقات را از اقشار

مردم می گرفتیم، به یقین از اطراف من پراکنده می شدند، من تا دستور دادم که نماز مستحبی را به جماعت نخوانند که بدعت است، جمعی از لشگریان من فریاد زدند که ای اهل اسلام، سنت عمر را تغییر دادند، ترسیدم که لشگریانم پراکنده شوند.»

فصل ششم: سیاست توحیدی

1 - سکوت برای حفظ اسلام

پس از رحلت رسول گرامی اسلام، و ماجرای سقیفه:

جمعی در فکر حکومت خود بودند.

فتنه ها از گوشه و کنار کشور اسلامی رخ نشان می داد.

مسيلمه کذاب، و طلحة بن خويلد، و سجاح، ادعای نبوت کردند.

هر روز طرفدار و امکانات جمع می کردند تا اسلام را نابود کنند.

کسری و قیصر ایران و روم هم آماده تهاجم بودند.

اگر در مرکزیت اسلام تزلزل به وجود می آمد، فتنه ها دین را مورد تهاجم جدی قرار می داد،

لذا حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«أما والله لقد تقمّصها فلانٌ وإنّهُ ليعلم أنّ محلي منها محلّ القطب من الرّحا.

ينحدر عني السّيل، ولا يرقى إلّي الطّير؛ فسدت دونها ثوباً، وطويت عنها كشحاً، وطفقت أرتقي بين أن أصول بيدٍ جدّاء، أو أصبر على طخية عمياء، يهرم فيها الكبير، ويشيب فيها الصّغير، ويكدح فيها مؤمنٌ حتّى يلقى ربّه!

فرأيت أنّ الصّبر على هاتا أحجى، فصبرت وفي العين قدّى، وفي الحلق شجاً، أرى تراثي نهباً، حتّى مضى الأوّل لسبيله، فأدلى بها إلى فلانٍ بعده.»

«آگاه باشید! به خدا سوگند! ابابکر، جامه خلافت را بر تن کرد، در حالی که می دانست، جایگاه من در حکومت اسلامی، چون محور سنگ های آسیاب است که بدون آن آسیاب حرکت نمی کند او می دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است، و مرغان دور پرواز اندیشه ها به بلندای ارزش من نتوانند پرواز کرد، پس من ردای خلافت، رها کرده، و دامن جمع نموده از آن کنارگیری کردم، و در این اندیشه بودم، که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود بپا خیزم؟ یا

در این محیط خفقان زا و تاریکی که به وجود آوردند، صبر پیشه سازم؟ که پیران را فرسوده،
جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تا قیامت و ملاقات پروردگار اندوهگین نگه می دارد.
پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم، پس صبر کردم در حالی که گویا
خار در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود، و با دیدگان خود می نگریستم که میراث مرا به
غارت می برند!» (120)

2 - حمایت از اباذر مظلوم و بی اعتنائی به ستمگران

از دیدگاه امام علی علیه السلام یکی از اصول مهم سیاست توحیدی، حمایت از مظلوم و برخورد با ظالم است.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در حکومت خلفاء برای حفظ اسلام، و نظام امت اسلامی بردباری های زیادی از خود نشان داده بود، اما هرگاه که می توانست از مظلومی دفاع کند، در برابر ستمگری های خلفاء می ایستاد و به آنها اعتراض می کرد.

وقتی خلیفه سوم، اباذر را به ریزه تبعید کرد، منادی ندا داد که هیچکس حق ندارد اباذر را بدرقه کند، اما امام علی علیه السلام با فرزندان خود به یاری اباذر شتافتند، و به دستورالعمل حکومتی خلیفه سوم اعتنایی نکردند، و به فرزندان خود فرمود: با عموی خود وداع کنید. ⁽¹²¹⁾
و خطاب به اباذر فرمود:

«یا اباذر، اِنَّكَ غَضِبْتَ لِلَّهِ فَارْحَ مَنْ غَضِبْتَ لَهُ اِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلٰی دَنِيَاہُمْ وَخَفَتْ عَلٰی دِينِكَ، فَاتْرَكَ فِيْ اَيْدِيہِمَ مَا خَافُوكَ عَلَيْهِ، وَاهْرَبَ مِنْہُمْ بِمَا خَفْتَهُمْ عَلَيْهِ، فَمَا اُحْجِہُمْ اِلٰی مَا مَنَعْتَهُمْ، وَ مَا اُغْنَاكَ عَمَّا مَنَعُوكَ!

و ستعلم من الرَّابِعِ غَدًا وَاَلَا كُثْرَ حَسَدًا.
و لو اَنَّ السَّمَاوَاتِ وَاَلْأَرْضَيْنِ كَانَتَا عَلٰی عِبْدٍ رَّثِقًا، ثُمَّ اتَّقٰی اللّٰهَ، لَجَعَلَ اللّٰهُ لَهُ مِنْہُ مَا مَخْرَجًا!
لَا يُؤْنِسُكَ اِلَّا الْحَقُّ وَا لَا يُوحِشُكَ اِلَّا الْبَاطِلُ، فَلَوْ قَبِلْتَ دَنِيَاہُمْ لَأَحْبَبُوكَ، وَ لَوْ قَرَضْتَ مِنْہَا لَأَمَّنُوكَ.»
«ای اباذر! تو به خاطر خدا خشم گرفتی، پس به همان کس که برایش غضب نمودی امیدوار باش.

این مردم از تو بر دنیایشان می ترسند، و تو از آنها بر دینت!
پس آنچه را که آنها برایش در وحشتند، به خودشان واگذار، و از آنچه می ترسی آنها گرفتارش شوند، (کیفر الهی) فرار کن، چه محتاجند به آنچه از آن منعشان می کردی، و چه بی نیازی، از آنچه

تو را منع می کردند، و به زودی خواهی یافت که پیروزی برای کیست، و چه کسی بیشتر مورد
حسد قرار می گیرد؟

اگر درهای آسمان ها و زمین به روی بنده ای بسته شده باشد، اما او از خدای بترسد، خداوند،
راهی برای او خواهد گشود، آرامش خویش را تنها در حق جستجو کن و غیر از باطل چیزی تو
را به وحشت نیافکند، اگر دنیایشان را می پذیرفتی دوستت داشتند و اگر سهمی از آن را به خود
اختصاص می دادی (و با آنها کنار می آمدی) دست از تو برمی داشتند!»⁽¹²²⁾

3 - برخورد قاطع با کجروی ها

الف - برخورد قاطع با خلیفه دوم

پس از کودتای سقیفه و آرام کردن مردم، و تحقق حکومت خلیفه اول، زمینه ریاست خلیفه دوم نیز فراهم شد، که انواع خشونت ها را هرچه می خواست انجام می داد. و به اعتراف نویسندگان اهل سنت حدود 94 حلال را حرام اعلام کرده بود، و مردم در سکوت و سازش، اعتراضی نمی کردند. در آغاز حکومت روزی برای آنکه مطمئن شود اعتراض کننده ای وجود ندارد، در بالای منبر گفت:

«لو صرفنا عمّا نعرفون الی ما تنکرون ما کنتم صانعین؟»

«اگر شما را به خلاف احکام الهی سوق دهم چه می کنید، معروف را منکر معرفی کنم چه خواهید کرد؟»

تا سه بار ادعا و سؤال خود را تکرار کرد، اما متأسفانه کسی پاسخ نداد. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که این وضع اسفبار را شاهد بود، برخاست و فرمود: تو را به توبه کردن وادار می کنیم. خلیفه دوم گفت: اگر توبه نکنم.

امام علی علیه السلام فرمود: «اذن لنضرب فیه عیناک»

(در آن هنگام بین دو چشم تو را با شمشیر می زنم.)

این جواب قاطع و شجاعانه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خلیفه دوم را به عقب نشینی وادار کرد و گفت:

شکر خدا در امت اسلام هستند کسانی که اگر بخواهیم کجروی داشته باشیم، ما را به راه راست می کشانند. ⁽¹²³⁾

ب - برخورد شدید با کجروی های خلیفه سوم

امام علی علیه السلام گرچه در دوران 25 ساله سکوت، برای حفظ دین و امت اسلامی، دست به شمشیر نبرد، اما هر جا که لازم بود، و می توانست، در برابر کجروی های خلفاء می ایستاد و افشاء می کرد.

وقتی خلیفه سوم اباذر را به ربه تبعید کرد، و اعلام نمود که هیچ کس حق ندارد اباذر را بدرقه کند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اعتنائی نکرد و با فرزندانش دلجوئی لازم را از اباذر انجام داد، و تذکرات لازم را به اباذر فرمود: عثمان از این حرکت سیاسی، معنوی امام ناراحت شد.

و خطاب به امام علی علیه السلام گفت: چرا فرمان مرا نادیده گرفتی؟ و اباذر را بدرقه کردی؟

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«او کَلِّمًا امرت بامر معصیة اطعنک فیه؟»

«مگر ما باید از هر دستور خلاف شرعی که صادر کردی، اطاعت کنیم؟»

خلیفه سوم گفت:

چرا به مروان ناسزا گفته ای، باید تو را قصاص کند.

امام علی علیه السلام فرمود:

به خدا سوگند، اگر مروان کوچکترین بی ادبی روا دارد، من به تو هم ناسزا می گویم.

خلیفه سوم با خشم گفت: مگر تو از مروان برتری؟

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پاسخ فرمود:

سوگند به خدا نه تنها از او، بلکه از تو هم برترم. ⁽¹²⁴⁾

ج - قاطعیت در انجام وصیت حضرت زهرا (سلام الله علیها)

پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیدایش فتنه ها، بخصوص انحراف در حکومت و رهبری، و تحقق کودتای سران سقیفه، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای حفظ قرآن و تداوم اصالت دین چاره ای جز صبر و بردباری نداشت، و خود در خطبه سوم نهج البلاغه فرمود:

«صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی»

(در حالی که استخوان در گلو گیر کرده بود صبر کردم.)

اما نسبت به برخی از مسائل خانوادگی، یا شخصی، نمی توانست صبر کند، و بیش از حد و مرزی که به دشمن فرصت داده بود، بردباری نشان دهد، مانند؛ عمل به وصیت حضرت زهرا (س) که آن حضرت چنین وصیتی را نوشتند:

«لا تصلى على أمة نقضت عهد الله وعهد أبي رسول الله ﷺ في أمير المؤمنين عليّ ﷺ و ظلموا لي حتى وأخذوا ارثي و حرّقوا صحيفتي التي كتبها لي أبي بملك فديك و كذبوا شهودي، وهم والله جبرئيل و ميكائيل و امير المؤمنين و أم ايمن، و طنت عليهم في بيوتهم و امير المؤمنين يحملني و معي الح سن و الحسين ليلاً و نهاراً الى منازلهم، و اذكرهم بالله و رسوله الاّ تظلمونا و لا تغصبونا حقنا الذي جعله الله لنا، فيجيبونا ليلاً و يقعدون عن نصرتنا نهاراً فجمعوا الحطب الجزل على بابنا و أتوا بالتار ليحرقوه و يحرقونا... فهذه أمة تصلى على؟!!!»

«امتی که عهد و پیمان خدا و پیامبرش را در ولایت و رهبری علی ﷺ شکستند و نادیده گرفتند، حق ندارند بر پیکر من نماز بگذارند، آنها که نسبت به حق ما ظلم روا داشتند، و ارث مرا غاصبانه تصرف کردند، و سند مالکیت فدک را که پدرم برایم نوشته بود از دست من ربودند و به آتش کشیدند، آنها که گواهان و شاهدان مرا تکذیب نمودند، سوگند به خدا که گواهان من حضرت جبرئیل و میکائیل و امیرالمؤمنین علی ﷺ و ام ایمن بودند، آنها که در روز یاری و حمایت از ما در خانه های خود خزیدند و دست از یاری ما کشیدند امام علی ﷺ مرا همراه با حسن و حسین شب و روز برای بیداری امت غفلت زده بخانه های مهاجر و انصار می برد و من آنها را نسبت به خدا و پیامبر ﷺ و حقوق الهی هشدار می دادم و می گفتم:

به ما اهل بیت ظلم روا مدارید، و حق مسلمی را که خدا به ما بخشیده است، غصب نکنید.

در تاریکی شب جواب مساعد می دادند که شما را یاری می کنیم، اما در روز روشن دست از

یاری ما برمی داشتند!

تا آن که به خانه ما هجوم آوردند، و با جمع آوری هیزم فراوان و آتش زدن آن خواستند، خانه را و ما را که در آن بودیم در آتش بسوزانند.

آیا چنین اُمتی سزاوار است که بر من نماز بگزارد؟!» (125)

و حضرت زهرا (س) در وصیت دیگر خطاب به امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«أوصيك ان لا يشهد أحد جنازتي من هؤلاء الذين ظلموني وأخذوا حقي فأنتهم عدوي وعدو رسول الله ولا تترك ان يصلي على أحد منهم ولا من أتباعهم وادفني في الليل اذا أوهنت العيون ونامت الابصار» (126)

«تو را وصیت می کنم که هیچ کس از آنان که به من ظلم کرده اند و حق مرا غصب نمودند، نباید در تشییع جنازه من شرکت کنند، زیرا آنها دشمنان من و دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند و اجازه نده که فردی از آنها و پیروانشان بر من نماز بگزارد.

مرا شب دفن کن، آن هنگام که چشم ها آرام گرفته و دیده ها به خواب فرو رفته باشند.» (127)
در صورتی که همه مخالفان و سران کودتا تمام تلاش خود را به کار گرفتند، تا قبر را آشکار کنند.

صبح آن روزی که شب هنگام حضرت زهرا (س) مخفیانه دفن گردید، همه دست اندرکاران خلافت دیدند که برای همیشه تاریخ، رسوا شدند، و چاره ای جز آشکار کردن و نبش قبر نمودن، و نماز خواندن بر جنازه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله ندارند.
که خلیفه دوم گفت:

سوگند به خدا ما نبش قبر می کنیم و جنازه فاطمه را بیرون آورده، بر آن نماز می گذاریم.

حال وظیفه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چیست؟

آیا اینجا باید سکوت کند و دست به شمشیر نبرد؟

وقتی خلیفه دوم با جمعی از مردم به بقیع آمدند تا قبر حضرت زهرا (س) را بشکافند، امام علی علیه السلام در این مرحله از گستاخی دشمن، دست به شمشیر برد، و لباس و زره میدان های جنگ را

پوشید، و دستمال مخصوص عملیات های نظامی را بر پیشانی بست و بر روی یکی از قبر نماهای
بقیع نشست و خطاب به خلیفه دوم فرمود:

«وَاللّٰهُ لَوِ رَمَتِ يٰۤاِبْنُ صِهَّٰكٍ لَّا رَجَعْتَ اِلَيْكَ يَمِيْنُكَ، لَّئِنْ سَلَلْتُ سَيْفِيْ لَأَغْمِدْتَهُ دُوْنَ اَزْهٰقِ نَفْسِكَ»

«سوگند به خدا ای فرزند زن حبشی، اگر چنین کاری بکنی، دستت را قطع کرده به سوی تو می

فرستم، تو می دانی هرگاه شمشیر برهنه کنم، جز ریخته شدن خون تو حاصلی ندارد.»⁽¹²⁸⁾

4 - سیاستمدار کیست؟

بسیاری از مردم حيله و نیرنگ و دروغگوئی و دورویی و انواع رذائل اخلاقی را، سیاست و سیاستمداری می‌پندارند، در حالی که یک سیاستمدار مسلمان نباید آلوده به انحرافات اخلاقی باشد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه 41 از مسخ ارزش ها، و انحراف دیدگاه های روزگار خود می‌نالد که:

«اصبَحنا فی زمانٍ قد اتَّخَذَ اکثرُ اهلِهِ الغدرَ کِیساً»

«در روزگاری قرار گرفته ایم که بیشتر مردم نیرنگ بازی را سیاست می‌دانند.»
و در خطبه 200 می‌فرماید:

«ولولا کراهیةُ الغدرِ لکنت من أدهی الناس»

«اگر زشتی نیرنگ بازی نبود من از تمام انسان ها سیاستمدارتر بودم.»⁽¹²⁹⁾

5 - ایثارگری برای حفظ اسلام

امام علی علیه السلام با توجه به خطرات برون مرزی، و درون مرزی، با ایثارگری و خداگرائی سکوت کرد، چون اساس دین در خطر جدی بود.

در خطبه 3 می فرماید:

«با خود اندیشیدم که با نیروی محدود به غاصبان حمله کنم و یا وضع موجود را تحمل نمایم؟ سرانجام به این نتیجه رسیدم که صبر و شکیبائی مناسبتر است، و لذا صبر کردم، اما مانند آن انسانی که ریگ و غبار در چشم دارد، و استخوان در گلو، که بسیار دردآور است!»⁽¹³⁰⁾
(نمونه ها:)

الف - قال علی علیه السلام:

«وایم الله لولا مخافة الفرقة بين المسلمين و ان يعود الكفر و يبور الدين لكتنا على غير ما كتنا لهم عليه...»⁽¹³¹⁾

«سوگند به خدا اگر از اختلاف مسلمانان و بازگشت آنان به کفر و الحاد، و از فرسودگی دین نمی ترسیدم، ما روش مبارزاتی مان با غاصبان غیر از این راه بود که موجود است.»
در این حدیث ترس از اختلاف امت، و ضعف و بی ایمانی آنان و خطر نابودی دین را مانع قیام مسلحانه معرفی می کند.

ب - قال علی علیه السلام:

«فلما مضى صلى الله عليه وسلم تنازع المسلمون الأمر من بعده... فخشيت أن لم انصر الإسلام و أهله اری فيه ثلماً أو هذماً، المصيبة به على أعظم من فوت ولايتكم التي أنما هي متاع أيام قلائل...»⁽¹³²⁾

«چون رسول خدا صلى الله عليه وسلم از دنیا رفت، مسلمانان ایمانشان ضعیف شد، در مورد خلافت به نزاع برخاستند، سوگند به خدا گمان نمی کردم کسی در آن طمع کند، و مرا از حقم دور نماید، دیدم گروهی از اسلام (مرتد) شده برگشتند!!

و می خواستند دین محمد صلى الله عليه وسلم را از بین ببرند!!

لذا ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان موجود را یاری ننمایم، در آن رخنه و خرابی پدید آید، که مصیبت آن به مراتب از مصیبت غصب خلافتم بیشتر باشد، و آن زمامداری چند روز دنیا است!!»
ج - قال علیؑ :

«بايع الناس لابی بكرٍ وانا والله اولى بالأمير منه و احق به منه، فسيغت واطعت مخافة ان يرجع الناس كفاراً يضرب بعضهم رقاب بعض بالسيف...» (133)

مولای متقیان در حدیث مفصلی که بخشی از آن را آورده ایم، در مورد فلسفه عدم قیام مسلحانه اش می فرمایند:

«مردم وقتی با ابابکر بیعت کردند که من از او شایسته تر، و برای خلافت سزاوارتر بودم، ولی کنار آمدنم برای این بود که ترسیدم مردم از دین برگردند، و با شمشیر گردن همدیگر را بزنند!!»
در این فراز نیز ترس از اختلاف و خونریزی و بازگشت به کفر، مانع قیام حاد امیرالمؤمنین علیؑ گردیده است.

د - قال علیؑ :

«اتحسبن ان تزول هذه الدعوة من الدنيا؟»

آنگاه که صورت همسر خود را نیلی دید، و ستمکاری دشمن از اندازه فزون دید، دست به شمشیر برد و فرمود: همسر، می توانم حق تو را بگیرم.

که بانگ اذان بلند شد:

اشهد ان محمداً رسول الله ﷺ

حضرت امیرالمؤمنین علیؑ خطاب به حضرت زهرا (س) فرمود:

آیا دوست داری که نام رسول خدا ﷺ بماند؟ یا انتقام تو را بگیرم؟

حضرت زهرا (س) فرمود: نه، دین اسلام و نام رسول خدا بماند.

امام علیؑ ادامه داد:

«فهو ما اقول لك» (134)

پس راه همان است که من توضیح دادم.
با داشتن قدرت دفاعی در سرکوبی دشمن، و تنبیه متجاوزان به حریم عترة، برای حفظ اساس
اسلام سکوت می کند، و به انتقام جوئی روی نمی آورد.

6 - پرهیز از امتیاز خواهی

خلیفه سوم در بالا گرفتن اعتراض های عمومی فکر می کرد که علی علیه السلام نقش تعیین کننده دارد، از این رو یک روز به هنگام ظهر، در حالیکه ظرف های پر از طلا و نقره در اطراف تخت او چیده شده بود، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را احضار کرد و گفت:

هر چه می خواهی از طلا و نقره ها بردار و خود را سیر کن که مرا با مخالفت های خود به آتش کشیدی.

امام علی علیه السلام در جواب او فرمود:

«اگر این اموال از طریق ارث، بخشش، کسب و تجارت، بتو رسیده است اختیار دارم، می توانم از آنها بردارم یا خودداری کنم، و چنانچه از بیت المال باشد، نه تو حق داری به کسی ببخشی، و نه من حق دارم از آنها بردارم.»

آنگاه به خانه بازگشت. ⁽¹³⁵⁾

7 - هوشیاری و دوراندیشی در مسائل سیاسی

5 نفر در زمان رسول خدا ﷺ هم قسم شدند که پس از رسول گرامی اسلام ﷺ از یکدیگر حمایت کنند تا خلافت در دست آنان باشد، و به ترتیب خلافت کنند، مانند:

خلیفه اول، خلیفه دوم، سالم مولای ابوحنیفه، ابوعبیده جراح و خلیفه سوم، و نامه ای هم تنظیم کردند و همگی آن را امضا کردند که به صورت عهد نامه ای مکتوب و سندی تاریخی باقی بماند، و چون نامه را به ابوعبیده سپردند، بارها خلیفه دوم می گفت:

ابوعبیده امین امت است.

طبق نقشه از پیش تعیین شده، خلیفه اول به خلافت رسید، و سپس با وصیت خلیفه اول، خلیفه دوم خلافت را به دست گرفت.

چون در زمان خلیفه دوم، ابوعبیده و سالم مردند، تنها هم پیمان سوگند خورده اش خلیفه سوم بود که می بایست به خلافت برسد، اما به این سادگی ها نمی شد، که خلیفه دوم طرح شورای شش نفره را مطرح می کرد و می گفت:

اگر ابوعبیده یا سالم زنده بودند خلافت را به آنها می سپردم. (136)

حضرت امیرالمؤمنین علی ؑ در یک گفتگوی سیاسی با عموی پیامبر ﷺ عباس با هشیاری و دوراندیشی تمام نقشه ها و اهداف شوم طراحان شورای شش نفره را افشا کرد و خطاب به عباس فرمود:

به خدا سوگند که خلافت را از بنی هاشم دور کردند.

عباس گفت: پسر برادر من، از کجا چنین قضاوتی می کنی؟

پاسخ داد: سعد بن ابی وقاص با عبدالرحمن بن عوف چون پسرعموی یکدیگرند، مخالفت نمی کند و هر دو یک رأی دارند،

و عبدالرحمن نیز داماد عثمان است، پس این سه نفر یکی هستند (عبدالرحمن هم داماد عمر بود و هم شوهر خواهر مادری عثمان)،

حال اگر طلحه (گرچه طلحه از قبیله بنی تمیم بود و به عثمان تمایل داشت) و زبیر به من رأی دهند، گرچه سه نفر می شویم، اما فائده ای ندارد، زیرا عمر دستور داد، اگر مساوی شدند، رأی گروهی ترجیح دارد که عبدالرحمن در آن است، پس سرنوشت شورا روشن است که عثمان انتخاب خواهد شد. ⁽¹³⁷⁾

فصل هفتم: مردم و امور سیاسی

1 - تلاش در بیداری مردم

امام علی علیه السلام برای اینکه مردم را با آگاهی لازم بسیج نماید، هم نامه های بیدار کننده برای آنان می فرستاد. و هم شخصیت های خوش نام و معروف را به سوی آنان اعزام می کرد، تا با سخنرانی های حساب شده، مردم را از فتنه های سیاسی آگاه سازد. که نامه اول را برای آگاهی مردم کوفه بدینگونه نوشت:

«فانی اخبرکم عن أمر عثمان حتی یکون سمعه کعیانه»

«همانا من شما را در این نامه بگونه ای از ماجرای عثمان آگاه می سازم که شنیدن همانند دیدن باشد.» (138)

و سپس مالک اشتر و عمار یاسر، و فرزندش امام مجتبی علیه السلام را برای آگاهی و بسیج کوفیان اعزام فرمود.

2- احترام به آراء عمومی

پس از رسول خدا ﷺ که غاصبانه مسیر خلافت را تغییر دادند به آراء عمومی مردم توجهی نکردند، بدون شورا و انتخابات و رفراندوم آزاد، خلیفه اول را با چند رأی، و خلیفه دوم را تنها با وصیت خلیفه اول، و خلیفه سوم را با رأی سه نفر که تنها رأی عبدالرحمن بن عوف نقش تعیین کننده داشت، به قدرت رساندند، که نوعی حکومت فرمایشی و اریستوکراسی (اشرافی) بود، و هرگونه اعتراض و مخالفتی را سرکوب کردند.

اما حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت به بیعت، به آراء عمومی توجه داشت. وقتی بعد از قتل خلیفه سوم هجوم آوردند که با امام علی علیه السلام بیعت کنند فرمود، بیعت باید در مسجد و در میان عموم مردم باشد.

و در برابر اصرار فراوان مهاجر و انصار فرمود: مهلت بدهید تا مردم اجتماع کنند و با یکدیگر مشورت نمایند، و آزادانه در اجتماع مسلمین بیعت کنند. ⁽¹³⁹⁾

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیعت عمومی مردم و شرکت آزاد در انتخاب رهبری را اینگونه بیان فرمود:

«و بسطتم یدی فکففتها، و مددتموها فقبضتها ثمّ تداککتم علیّ تداکّ الأبل الهمی علی ح یاضها یوم وردها حقّی، انقطعت التعل و سقط الرداء و وطیء الضعیف و ب لغ من سرور الناس ببیعتهم ایای أن ابقهج بها الصّغیر و هدج الیها الکبیر و ت حامل نحوها العلیل و حسرت الیها الکعاب» ⁽¹⁴⁰⁾

«شما (برای بیعت) دستم را گشودید و من بستم، شما آن را به سوی خود کشیدید و من آن را برگرفتم! پس از آن همچون شتران تشنه که روز وعده آب به آبخور گاه حمله کنند و به یکدیگر پهلوی زنند، به گردم ریختید! آنچنان که بند کفشم پاره شد، عبا از دوشم افتاد و ضعیفان پایمال گردیدند! سرور و خوشحالی مردم آن روز به خاطر بیعت با من، چنان شدت داشت که کودکان به وجد آمده، و پیران خانه نشین با پای لرزان خود برای دیدار منظره این بیعت به راه افتاده بودند،

بیماران برای مشاهده بر دوش افراد سوار شده و دوشیزگان نورسیده (بر اثر عجله و شتاب) بدون نقاب در مجمع حاضر شده بودند!!»

فصل هشتم: آزادی مردم

اول - آزاد گذاشتن مردم در پل سازی

در سر راه صفین، سپاه امام علی علیه السلام به شهر رقه در کنار فرات رسید که صنعت پل سازی می دانستند و عبور سپاه از فرات را می توانستند فراهم کنند، اما چون از هواخواهان خلیفه سوم بودند، از همکاری سر با امام علی علیه السلام باز می زدند، و قایق های خود را هم از آب بیرون کشیدند تا سپاه آن حضرت از آن استفاده نکند.

امام علی علیه السلام هم متعرض آنان نشد و سپاه را از راه طولانی دیگری به حرکت درآورد تا به محله منبج رسیده از پل آن عبور فرمایند.

اما مالک اشتر، از سپاه فاصله گرفت و خود را به مردم رقه رساند و گفت:

به خدا سوگند اگر پل نسازید و عبور سپاه را فراهم نکنید، همه شما را از دم تیغ می گذرانم. مردان رقه گرد هم آمدند و مشورت کردند و در برابر قاطعیت مالک اشتر تصمیم گرفتند که پل را بسازند.

پس از اتمام پل ارتباطی، مالک اشتر به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خبر داد که از پل رقه می توان عبور کرد.

با اینکه کشور در شرائط جنگی بود، و هر کس مخالفت می کرد، دشمن به حساب می آمد، اما امام علی علیه السلام تا آنجا مردم را آزاد گذاشته بود که از همکاری در پل سازی سر باز زدند و متعرض آنها نگردید. ⁽¹⁴¹⁾

دوم - ماجرای بیعت و آزادی مردم

1 - آزادی مردم مدینه در بیعت

پس از قتل خلیفه سوم، طلحه گفت:

ای ابوالحسن، تو بدین کار سزاوارتری و خلافت امت، حق تو است به حکم سوابق زیبا و فضائل بسیاری که تو داری و شرافت خویشاوندی که با رسول خدا ﷺ داری.

امیرالمؤمنین علی ؑ فرمود: به آن می اندیشم که اگر این کار را قبول کنم و حکومتم آغاز شود، از جانب تو مخالفت ظاهر می شود.

طلحه گفت: هرگز! ای ابوالحسن.

امیرالمؤمنین علی ؑ فرمود: آیا بر عهدهی که کردی و خدای را بر خویش گواه گرفتی، ثابت می مانی؟

طلحه گفت: عهدهی که با خدا کردم، هرگز از آن عدول نخواهم کرد.

امیرالمؤمنین علی ؑ فرمود: برخیز و با ما بیا تا به نزد زبیر برویم.

طلحه گفت: فرمانبردارم. با هم نزد زبیر آمدند.

امیرالمؤمنین علی ؑ همان کلمات که با طلحه گفته بود با زبیر گفت.

زبیر نیز جواب بر این منوال داد که طلحه داده بود و با امیرالمؤمنین عهد و پیمان بست که هرگز برخلاف آن عمل نکند.

آنگاه طلحه و زبیر بر این موضوع با امیرالمؤمنین عهد کردند و مهاجر و انصار و تمامی مردم مدینه در کار خلافت به امیرالمؤمنین علی ؑ رضایت دادند.

سپس به مسجد مدینه آمدند، پس جماعتی از مهاجر و انصار، مثل: ابوالهیثم بن التیهان، رفاعه

بن رافع، مالک بن عجلان، أبو ایوب خالد بن زید، خزیمه بن ثابت، و سایرین با اشتیاق گفتند:

ای مردمان، می دانید که عثمان با شما چگونه زندگانی می کرد و اکنون آن گذشت. فضیلت و کرامت و قربت و قرابت علی بن ابیطالب علیه السلام از آفتاب ظاهرتر است و انواع علوم و محاسن اخلاق که ذات شریف او حاوی آن است، از شرح و بیان مستغنی است و اگر به صلاح کار خلافت کسی را فاضل تر، و پرهیزگارتر و خداترس تر از علی علیه السلام می دانستیم، شما را به او راهنمایی می کردیم و لیکن امروز در همه روی زمین این خصال خیر را هیچ کس جامع تر از او نمی بینم. حال چه می گوئید؟ و چه می اندیشید؟

تمام مردم مدینه گفتند: ما به خلافت علی علیه السلام راضی هستیم و او را مطیع و فرمان برداریم. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: مردم! آیا بدون اجبار و اکراه با خشنودی کامل این سخنان را مطرح می کنید؟

همه گفتند: حق تو را بر خویشتن به امر خدای تعالی واجب می دانیم. علی علیه السلام فرمود: امروز باز گردید و در این کار اندیشه کنید و فردا باز آید تا بر آن جمله که رأی شما قرار گرفته باشد تحقق پذیرد.

فردای آن روز دوباره مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله پر از جمعیت شد، و همه از هر گوشه و کنار فریاد می زدند که: ما تنها با علی علیه السلام بیعت می کنیم،

طلحه از یک سو، و زبیر از سوی دیگر بپا خاستند، سخنرانی کردند و مردم را برای بیعت با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شوراندند، و در پیشاپیش مردم به سوی امام علی علیه السلام هجوم می آوردند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام تا سه روز برای اتمام حجت صبر کرد و آنگاه پاسخ مثبت به مردم مدینه داد که شور و نشاط همه شهر را فرا گرفت و مردم آزادانه با عشق و شور بیعت کردند.

(142)

2 - بیعت آزاد اهل کوفه

چون خبر کشتن خلیفه سوم و بیعت مهاجر و انصار با امیرالمؤمنین علی علیه السلام در عالم پراکنده شد، اهل کوفه نیز این خبر را شنیدند. در آن وقت ابوموسی اشعری فرماندار کوفه بود. کوفیان به نزد او آمدند و گفتند: چرا با امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیعت نمی کنی، و مردم را به بیعت او نمی خوانی؟

ابوموسی گفت: منتظرم تا بعد از این چه خبری می رسد؟ در میان مردم هاشم بن عتبة بن ابی وقاص گفت: خبر رسید که خلیفه سوم را کشتند و مهاجر و انصار و خاص و عام با امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیعت کردند. ابوموسی از آن می ترسی که اگر با علی بیعت کنی، عثمان از آن جهان باز خواهد گشت؟ هاشم این سخن را گفت و با دست راست، دست چپ خود را گرفت و گفت: دست چپ از آن من و دست راست من از آن امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، با او بیعت کردم و به خلافت او راضی شدم.

چون هاشم چنین بیعت کرد، ابوموسی را هیچ عذری نماند، برخاست و بیعت کرد و به دنبال او تمام بزرگان و ریش سفیدها و سرشناسان کوفه بیعت کردند، بی آنکه کسی اهل کوفه را تحت فشار قرار دهد یا تهدید کند.

3- بیعت اهل یمن

اهل یمن نیز به شوق و رغبت رو به خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند.

اول کسی که از معارف یمن به مدینه رسید.

رقایة بن وایل همدانی بود.

و بعد از او رویبة بن وبر البجلی با مردم خویش کوچ داده، روی به مدینه نهادند.

چون این خبر به امام علی علیه السلام رسید، مالک اشتر را خواند و فرمود با جماعتی از مشاهیر مدینه به استقبال ایشان رود.

اشتر با کوبه انبوه و تدارک نیکو بیرون رفت، چون به ایشان رسید آنها را نیکو ستود و گرمی داشت.

و با ایشان آمد تا به مدینه رسیدند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دستور دادند که ایشان را در جایگاهی نیکو فرود آورند.

اهل یمن آن روز استراحت کردند، روز دیگر امیرالمؤمنین علی علیه السلام ایشان را خواند تا با ایشان ملاقات کند و سخن ایشان را شنید.

چون همه حاضر شدند.

نخست فیاض بن جلیل الازدی، بعد رقایت بن وایل الهمدانی، بعد کیسوم بن سلمة الجهینی، بعد رویبة بن وبر البجلی، بعد رفاعة بن شداد الخولانی، بعد هشام بن ابرهة بن النخعی، بعد جمیع بن حشم کندی، بعد أخنف بن قیس الکندی، بعد عقبة بن النعمان التحمیدی و بعد عبدالرحمن بن ملجم مرادی، بر امام علی علیه السلام سلام کردند، و با سخنانی نیکو آن حضرت را ستودند.

امیرالمؤمنین ایشان را به خدمت پذیرفت و اجازه نشستن داد و آنها را نیکو ستود، آنگاه فرمود: شما از سرشناسان و معروفان یمن شمرده می شوید. آیا اگر ما را کاری سخت پدید آید که

احتیاج به یاری شما باشد، چقدر مقاومت می کنید و با ما همراهی دارید؟

در آن میان عبدالرحمن بن ملجم مرادی سخن آغاز کرد و گفت:

یا امیرالمؤمنین، ما را به حرف، ناف بریده اند و با پستان پیکان، شیر داده اند و در میدان مردان،
پرورانیده اند.

زخم شمشیر و نیزه ها در چشم ما گل های بهارستان است.
اطاعت تو را چون طاعت خداوند واجب می دانیم و به هر جانب فرمان جنگ دهی، نصرت
کرده و ظفر دیده، باز آییم.

امام علی علیه السلام آنها را گرامی داشت، و خوشحال و راضی به کشورشان بازگردانید.

4- روش برخورد با مخالفان

پس از بیعت عموم مردم مدینه با حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، عمار یاسر به خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد و گفت:

ای امیرالمؤمنین، همه اقشار گوناگون مدینه به خدمت شما آمدند و بیعت کردند. تنها برخی از افراد مشهور هنوز بیعت نکرده اند، مانند: عبدالله بن عمر، محمد بن عمر بن مسلمه، اسامة بن زید، حسان بن ثابت و سعد بن مالک.

اگر امیرالمؤمنین مصلحت بداند ایشان را فراخواند تا در یک هماهنگی با مهاجر و انصار بیعت کنند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

ای عمار، کسی که با ما رغبت ندارد، ما را نیز با او حاجتی نیست؛ چه واجب دیدار او؟ مالک اشتر نخعی گفت:

ای امیرالمؤمنین، فراخواندن این افراد به مصلحت می باشد تا بیعت کنند تا فردا کار ما با آنها به شمشیر و جنگ کشانده نشود.

مردمان از جهت صلاح کار خویش در متابعت تو رغبت می کنند، تو نیز صلاح کار خویش نگاه دار و همگان را بر خدمت و اطاعت خود تشویق کن.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

ای مالک، من مردمان را بهتر از تو می شناسم. بگذار تا برحسب رأی خویشان روند. زیاد بن تمیمی بیا خاست و گفت:

هر کس که در خدمت و بیعت تو رغبت نکند ما را از او منفعتی نباشد و کسی را که به اکراه در بیعت آورند، بدرد ما نخواهد خورد، آن جماعت اگر رشد خویشان را باز یابند، به میل و رغبت به خدمت تو می شتابند و بیعت می کنند، نیکو باشد و الادست از ایشان بردار.

سپس سعد وقاص پیش آمد و گفت:

ای امیرالمؤمنین، سوگند به خدا که مرا هیچ شک نیست که تو به خلافت این امت بر حقی و در دین و دنیا مأمون و ایمنی، ولی گروهی از قبیله ما در این کار با تو مخالفت خواهند کرد، اگر می خواهی که من با تو بیعت کنم، مرا شمشیری ده که او را زبانی دودم باشد و بتواند سخن گوید و حق و باطل را درست بشناسد.

امیرالمؤمنین فرمود:

با من به حجت سخن می گویی ای سعد؟ گویا فکر می کنی کسی می تواند برخلاف وحی الهی سخن بگوید، قرار میان مهاجر و انصار و کافه مسلمانان آن است که به کتاب خدای سبحان و سنت پیامبر ﷺ عمل کنند. اگر تو موافق هستی، بیعت کن و الا برو در خانه خویش بنشین که کسی تو را برای بیعت، کسی مجبور نخواهد کرد.

عمار یاسر گفت:

ای سعد، بترس از خدای سبحان که بازگشت همه خلق به اوست، امیرالمؤمنین علی علیه السلام خلیفه بر حق است و مقامات مشهور ارزش های والای او از شرح مستغنی است. بعد از آن که مهاجر و انصار به خلافت او راضی شدند، و دست او به بیعت گرفته اند، حال که تو را به بیعت خود می خواند، عذر می آوری و از او شمشیری می خواهی که آن را دو دم باشد. این کار که انجام می دهی نیکو نیست، مگر در دل اندیشه ای دیگر داری؟

در آغاز این گفتگو امیرالمؤمنین علیه السلام کسی را فرستاد تا مروان بن حکم، سعید بن عاص و ولید بن عقبه را که در خانه خویش نشسته بودند و از بیعت تخلف کرده بودند را فراخواند، وقتی حاضر شدند، خطاب به آنها فرمود:

چه شده است شما را که نزد من نمی آیید؟ و از بیعت تخلف می نمایید؟

ولید بن عقبه سخن آغاز کرد و گفت:

یا امیرالمؤمنین، ما بر چه امید با تو بیعت کنیم، با کدام چشم بر تو بگرییم؟ پر و بال ما کندی و سینه ما را پر از کینه کردی، پدر ما را تو در جنگ بدر کشتی.

اما سعید بن عاص، پدر او را که سرور بنی امیه بود، تو روز جنگ بدر او را کشتی. اما مروان بن حکم، پدر او را عثمان به مدینه آورد، تو رأی عثمان را در آن ضعیف شمردی و به خطا منسوب کردی، حال ما هر سه با تو این است که شرح دادیم. چگونه با تو بیعت کنیم، اما به آن شرط با تو بیعت می کنیم که کشندگان عثمان را بکشی و اگر از ما سهوی یا خطایی سر زد، عفو کنی که آدمی بی سهو و زَلَّت نتواند بود و اگر اجازه می خواهیم که به نزد پسر عم خویش یعنی، معاویه به شام برویم. ما را اجازه دهی و ما را از رفتن به نزد او منع نکنی.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام جواب داد: کینه شما بر من به حق نیست. آن کینه که از من در دل گرفته اید باید از خدای سبحان در دل گیرید که جهاد ما در راه خدا بود، حدیث کشتن کشندگان عثمان، اگر امروز بتوانیم، که امروز ایشان را می کشیم، و به فردا نیاندازیم.

اما ترسیدن شما از آنچه که می ترسید، شما را ایمن می گردانم. مروان گفت:

اگر با تو بیعت نکنیم با ما چه کنی؟.

امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ داد:

از شما می خواهم که بیعت کنید و با عموم مسلمانان در اتفاقی که کرده اند موافقت نمایید و اگر بر آن عصیان و طغیان کردید، شما را به حال خود می گذارم.

چون سخن امیرالمؤمنین علیه السلام را اینگونه شنیدند، همه بیعت کردند و باز گشتند. بعد از آن به امیرالمؤمنین گزارش رسید که ایشان در شک و تردید هستند و از جان و مال ایمن نیستند.

مروان بن حکم در این رابطه شعری سرود و آن اشعار را برای امیرالمؤمنین علیه السلام خواند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام چون اشعار را شنید، شخصی را فرستاد و مروان و ولید و سعید را فراخواند و به ایشان گفت:

اگر دل شما در مدینه قرار نمی گیرد و از من اندیشه دارید و می ترسید و می خواهید به شام بروید، از جانب من اجازه دارید.
مروان گفت:

حال که امیرالمؤمنین نسبت به ما لطف دارند، بحمد الله ایمنیم و خوفی نداریم، و مدینه را بر جای دیگر ترجیح می دهیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

زمام اختیار به دست شماست، اگر می خواهید اینجا باشید و اگر نزد معاویه یا به طرفی دیگر خواهید رفت چنان کنید.
آنها خوشحال شدند و باز گشتند.

فصل نهم: افشاگری ها

1- افشای ماهیت حسن بصری

حسن بصری از عالم نمایانی بود که فکر می کرد از دیگران بهتر می فهمد و در ماجرای جنگ جمل نیز مردم را دچار تزلزل می کرد، اما نمی دانست و درک نمی کرد که جاهل است. پس از جنگ جمل و آزاد شدن شهر بصره، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مسجد جامع شهر، سخنرانی می کرد و حسن بصری در میان جمعیت نشسته به ظاهر سخنان امام علی علیه السلام را می نوشت و با تظاهر و ریا، خودی نشان می داد. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای افشای ماهیت نفوذی او که در گمراهی مردم نقش داشت، فرمود: هر قومی همانند قوم موسی سامری دارد. (آن کس که گوساله درست کرد و یهودیان را در چند روز غیبت پیامبر خدا، گوساله پرست کرد). و حسن بصری، سامری این امت اسلامی است، با این تفاوت که سامری زمان موسی علیه السلام می گفت: «لامساس» (با من تماس نگیرید). و سامری زمان ما می گوید: «لاقتال» (جنگ نکنید) ⁽¹⁴³⁾

2 - افشای ماهیت عمروعاص

امام علی علیه السلام نسبت به انحرافات فکری و ماهیت فاسد عمروعاص فرمود:

«عَجَباً لَابْنِ التَّائِبَةِ! يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِيَّ دَعَابَةً، وَأَنِّي أَمْرُؤُ تَلْعَابَةٌ: أَعَافِسُ وَأُمارِسُ! لَقَدْ قَالَ بَاطِلاً، وَنَطَقَ آثَمًا. أَمَا - وَشَرُّ الْقَوْلِ الْكَذِبُ - إِنَّهُ لَيَقُولُ فَيَكْذِبُ، وَيَعِدُ فَيُخْلِفُ، وَيَسْأَلُ فَيُبْخَلُ، وَيَسْأَلُ فَيُلْحَفُ، وَيَخُونُ الْعَهْدَ، وَيَقْطَعُ الْإِلَّ؛ فَإِذَا كَانَ عِنْدَ الْحَرْبِ فَأَيُّ زَاجِرٍ وَأَمْرٍ هُوَ! مَا لَمْ تَأْخُذِ السُّيُوفَ مَأْخِذَهَا، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ أَكْبَرَ مَكِيدَتِهِ أَنْ يَمْنَحَ الْقَرْمَ سَبْتَهُ.

أَمَّا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَيْمَنُ عَنِ مَنْ اللَّعِبُ ذَكَرَ الْمَوْتِ، وَإِنَّهُ لَأَيْمَنُ عَنِ مَنْ قَوْلَ الْحَقِّ نَسْيَانُ الْآخِرَةِ، إِنَّهُ لَمْ يَبَايِعْ مَعَاوِيَةَ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ أُتَيَّةً، وَيَرْضَخَ لَهُ عَلَى تَرْكِ الدِّينِ رَضِ يَخْتَةً.»⁽¹⁴⁴⁾

«شگفتا از عمروعاص پسر نابغه!⁽¹⁴⁵⁾ میان مردم شام گفت که من اهل شوخی و خوشگذرانی بوده، و عمر بیهوده می گذرانم!! حرفی از روی باطل گفت و گناه در میان شامیان انتشار داد.

مردم آگاه باشید! بدترین گفتار دروغ است، عمروعاص سخن می گوید، پس دروغ می بندد، وعده می دهد و خلاف آن مرتکب می شود، درخواست می کند و اصرار می ورزد، اما اگر چیزی از او بخواهند، بخل می ورزد، به پیمان خیانت می کند، و پیوند خویشاوندی را قطع می نماید، پیش از آغاز نبرد در هیاهو و امر و نهی بی مانند است تا آنجا که دست ها به سوی قبضه شمشیرها نرود.

اما در آغاز نبرد، و برهنه شدن شمشیرها، بزرگ ترین نیرنگ او این است که عورت خویش آشکار کرده، فرار نماید.⁽¹⁴⁶⁾

آگاه باشید! به خدا سوگند که یاد مرگ مرا از شوخی و کارهای بیهوده باز می دارد، ولی عمروعاص را فراموشی آخرت از سخن حق بازداشته است، با معاویه بیعت نکرد مگر بدان شرط که به او پاداش دهد، و در برابر ترک دین خویش، رشوه ای تسلیم او کند.»

3 - افشای ماهیت معاویه

امام علی علیه السلام نسبت به معاویه طی نامه ای افشاگرانه نوشت:

«وَأَمَّا قَوْلُكَ: إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنْفٍ، فَكَذَلِكَ نَحْنُ، وَلَكِنْ لَيْسَ أُمِّيَّةَ كَهَاشِمٍ، وَلَا حَرْبُ كَعْبِدِ الْمُطَّلَبِ، وَلَا أَبُو سَفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ، وَلَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيقِ، وَلَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ، وَلَا أَلْ مُحَقُّ كَالْمُبْطَلِ، وَلَا الْمُؤْمِنُ كَالْمُدْغَلِ. إِنَّمَا رَغْبَةٌ وَإِمَّا رَهْبَةٌ، عَلَى حِينٍ فَازَ أَهْلُ السَّبْقِ بِسَبْقِهِمْ، وَذَهَبَ الْمُهَاجِرُونَ الْأَوَّلُونَ بِفَضْلِهِمْ، فَلَا تَجْعَلَنَّ لِلشَّيْطَانِ فِيكَ نَصِيبًا، وَلَا عَلَى نَفْسِكَ سَبِيلًا، وَالسَّلَامُ.»⁽¹⁴⁷⁾

«و اینکه ادعا کردی ما همه فرزندان عبدمناف هستیم، آری چنین است، اما جد شما امیه چونان جد ما هاشم و حرب همانند عبدالمطلب و ابوسفیان مانند ابوطالب نخواهند بود، هرگز ارزش مهاجران چون اسیران آزاد شده نیست، و حلال زاده همانند حرام زاده نمی باشد، و آن که بر حق است را با آن که بر باطل است نمی توان مقایسه کرد، و مؤمن چون مفسد نخواهد بود، و چه زشتند آنان که پدران گذشته خود را در ورود به آتش پیروی کنند.

از همه که بگذریم، فضیلت نبوت در اختیار ماست که با آن عزیزان را ذلیل، و خوار شده گان را بزرگ کردیم، و آنگاه که خداوند امت عرب را فوج فوج به دین اسلام در آورد، و این امت در برابر دین یا از روی اختیار یا اجبار تسلیم شد، شما خاندان ابوسفیان، یا برای دنیا و یا از روی ترس در دین اسلام وارد شدید، و این هنگامی بود که نخستین اسلام آورندگان بر همه پیشی گرفتند، و مهاجران نخستین ارزش خود را باز یافتند، پس ای معاویه شیطان را از خویش بهر مند، و او را بر جان خویش راه مده. با درود.»

4- افشای ماهیت مغیره

امام علی علیه السلام در یک گفتگوی حضوری پرده از نفاق و دورویی مغیره برداشت و فرمود:

«يَا بَنَ اللَّعِينِ الْأُبْتَرِ، وَالشَّجَرَةِ الَّتِي لَا أَصْلَ لَهَا وَلَا فَرْعَ، أَنْتَ تَكْفِينِي؟ قَوْلَ اللَّهِ مَا أَعَزَّ اللَّهَ مِنْ أَنْتَ نَاصِرِهِ، وَلَا قَامَ مِنْ أَنْتَ مِنْهُضُهُ. أَخْرَجَ عَنَّا أَبْعَدَ اللَّهِ نَوَاكٍ، ثُمَّ ابْلُغْ جَهْدَكَ، فَلَا أَبْقَى اللَّهَ عَلَيْكَ إِنْ أَبْقَيْتَ!» ⁽¹⁴⁸⁾

«ای فرزند لعنت شده دم بریده، ⁽¹⁴⁹⁾ و درخت بی ریشه و شاخ و برگ، تو مرا کفایت می کنی؟ به خدا سوگند! کسی را که تو یاور او باشی، خدای نیرومندش نگرداند، و آن کس را که تو او را دستگیری کنی، پا برجا نمی ماند، از نزد ما بیرون شو، خدا خیر را از تو دور سازد، پس هر چه خواهی تلاش کن خداوند تو را باقی نگذارد، اگر از آن چه می توانی انجام ندهی.»

5 - افشای ماهیت اشعث بن قیس

امام علی علیه السلام در اجتماع عمومی مردم کوفه پس از اعتراض اشعث بن قیس افشاگرانه پرده از سوابق ننگین او برداشت و حرکت های منافقانه و مودیانه او را برای عموم مردم توضیح داد که:

«ما یدریک ما علیّ ممّا لی، علیک لعنة الله ولعنة اللّاعنین! حائک ابن حائک! منافق ابن کافر! واللّٰه لقد أسرك الکفر مرّةً والإسلام أخرى! فما فداک من واحدةٍ منهما مالک ولا حسّبک! وإنّ امرأً دَلَّ علی قومه السَّیْف، وساقَ إلیهم الحتف، حرّی أن یمقّ ته الأقرب، ولا یأمنه الأبعد!»⁽¹⁵⁰⁾

«چه کسی تو را آگاهاند که چه چیزی به سود، یا زیان من است؟ لعنت خدا و لعنت لعنت کنندگان، بر تو باد ای متکبر متکبر زاده،⁽¹⁵¹⁾ منافق پسر کافر، سوگند به خدا، تو یک بار در زمان کفر و بار دیگر در حکومت اسلام، اسیر شدی، و مال و خویشاوندی تو، هر دو بار نتوانست به فریادت برسد، آن کس که خویشان خود را به دم شمشیر سپارد، و مرگ و نابودی را به سوی آنها کشاند، سزاوار است که بستگان او بر وی خشم گیرند و بیگانگان به او اطمینان نداشته باشند»

فصل دهم: آگاهی سیاسی

1 - دور اندیشی امام علی علیه السلام در حکمت

اهل عراق به علی علیه السلام گفتند: ای امیرالمؤمنین، ما کتاب خدا را میان خود و شامیان حکم قرار می دهیم.

علی علیه السلام فرمود: این مکر و خدعه از جانب آنهاست، با آنها پیکار و مبارزه کنید تا به امر الهی و حکم او برگردند.

آنها از این امر خودداری کردند.

اهل عراق، ابو موسی اشعری را و اهل شام عمرو بن عاص را حکم قرار دادند.

در صورتی که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به اهل عراق فرمود:

عبدالله بن عباس را حکم نمایید.

گفتند: سوگند به پروردگار دو نفر از قبیله مضر در یک جا اجتماع نکنند.

سرانجام چون ابوموسی و عمرو با یکدیگر اجتماع نمودند، عمرو، ابوموسی را فریب داد، و کار را بدانجا کشاندند که اهل کوفه سرافکنده شده و آنگاه اعتراض خوارج بالا گرفت، زیرا به امام علی علیه السلام می گفتند:

مردان را در دین خدا حکم قرار دادی و حال آنکه خدا می فرماید: حکم جز از آن خداوند نیست.

آنگاه خوارج اجتماع کردند و وحدت مسلمانان را درهم شکستند و پرچم اختلاف را برافراشتند.

خون ها ریختند و دست به راهزنی ها زدند.

خباب بن ارت ⁽¹⁵²⁾ را سربريدند و شکم زنش را در حالی که آبستن بود، دریدند، در حالی که با مشاهده قرآن های بالای نیزه شامیان فریب خوردند و اصرار در پذیرش حکمت داشتند، اما آنگاه

که نیرنگ عمروعاص در آنها کارگر افتاد، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را متهم می کردند و به راه های انحرافی کشانده شدند.

2 - آگاهی سیاسی در نبرد صفین

الف - بعد از ليلة الهیر آن شبی که جنگ عمومی تا صبح تداوم یافت و لشگریان شام تار و مار شدند و بسیاری در فرات غرق گردیدند، با حيله و تزویر عمرو عاص، سپاه شام دست از جنگ کشیدند و قرآن ها را بالای نیزه زدند که بسیاری از لشگریان امام علی علیه السلام فریب خوردند و باور کردند که:

معاویه و شامیان صلح طلب هستند.

معاویه و شامیان پشیمان شدند و راه هدایت را می پیمایند.

که اینگونه شک و تردیدها در لشگر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام تزلزل ایجاد کرد.

امام علی علیه السلام با هشیاری کامل فرمود:

فریب نخورید، شامیان صلح طلب نیستند، می خواهند در این چند قدمی پیروزی، جان سالم بدر ببرند، و خود را نجات دهند و حالت نه جنگ و نه صلح را تداوم دهند.
و رهنمود داد که:

«عباد الله و امضوا علی حقکم و صدقکم، انهم ليسوا باصحاب دين ولا قرآن»

«ای بندگان خدا، در تداوم حق و راستی خود بکوشید که شامیان نه اهل دین و نه اهل قرآن می باشند». (153)

ب - پس از قرار دادن قرآن ها بالای نیزه ها و ایجاد تزلزل در لشگریان کوفه، عده ای از منافقان چند چهره گرد و غبار فتنه را پراکندند و دست به یک کودتای نظامی در درون ارتش حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام زدند.

به امام علی علیه السلام فشار می آوردند که جنگ باید تعطیل شود و به حکمیت باید رو بیاوریم و مصرانه از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می خواستند مالک را از خط مقدم نبرد فراخواند، در حالی که لشگر مالک پیشروی کرده و به نزدیکی خیمه فرماندهی معاویه رسیده بود و نزدیک بود که کار جنگ با نابودی معاویه یکسره شود.

اما اشعث بن قیس ها و دیگر منافقان نفوذی دست از فشار سیاسی برداشتند و تهدید کردند یا مالک را برگردان و یا با تو می جنگیم.

امام علی علیه السلام با هشیاری کامل به مالک پیام داد که: «اقبل الیَّ فَإِنَّ الفتنَةَ قد وقعت»
«مالک بازگرد که فتنه در لشکریان تحقق یافت.» (154)

زیرا کودتای نظامی در درون ارتش حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خطرانی مهم پدید می آورد، گرچه متارکه جنگ در آن شرائط حساس بسیار غمبار بود و پیروزی سپاه امام علی علیه السلام تنها به چند ضربه شمشیر بستگی داشت، اما برای مقابله با فتنه ها چاره ای جز متارکه جنگ نبود.

ج - پس از تحمیل حکمیت، و سرپیچی از فرمان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، آنگاه که ابوموسی اشعری فریب خورد، و عمرو عاص نیرنگ های خود را تحقق بخشید و با دورویی و تزویر همه چیز را به بازی گرفت.

گروهی حزب خوارج را تشکیل دادند و بر ضد حکومت امام علی علیه السلام شورش کردند که چرا حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام حکمیت را پذیرفت؟
و گروهی دیگر پشیمان شدند که چرا بر امام علی علیه السلام فشار ایجاد کرده و در آستانه پیروزی، تلخی شکست را چشیدند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در چند سخنرانی حساب شده ماجرای حکمیت را افشا کرد.

اول - سخنرانی افشاگرانه امام علی علیه السلام با یاران

فرب خورده:

«و قد قام اليه رجل من أصحابه، فقال: نهيتنا عن الحكومة ثم أمرتنا بها، فلم ندر أي الأمرين ارشد؟ فصفق

(ع) اءحدى يديه على الاخرى، ثم قال:

هذا جزاء من ترك العقدة!

أما والله لو أني حين أمرتكم به حملتكم على المكروه الذي يجعل الله فيه خيراً، فإن استقمتم هديتكم و ان اعوججتم قومتمكم، وإن أبيتم تداركتكم، لكانت الوثقى ولكن بمن و اءلى من؟ أريد أن أداوى بكم و أنتم دائي، كناقش الشوكة بالشوكة، و هو يعلم أن ضلعها معها! اللهم قد ملت أطباء هذا الداء الدوى، و كلت النزعة بأشطان الركي!»

«پس از ليلة الهریر یکی از یاران حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بپاخواست و گفت: تو ما را از مسئله حکمیت نهی کردی، سپس به آن امر فرمودی. ما نفهمیدیم کدام یک از این دو دستور صحیح است؟

امام علی علیه السلام (از این سخن ناراحت شد و) دست ها را بهم زد.

و سپس فرمود:

این جزای کسی است که بیعت را ترک کند! و پیمان بشکند!

به خدا سوگند هنگامی که شما را دستور به جهاد (با لشکر معاویه) دادم، شما را وادار به همکاری کردم که خوشایندتان نبود.

ولی خداوند خیرتان را در آن قرار داده بود، اگر شما در برابر این دستور تسلیم شده بودید، به هنگامی که در مسیر حق گام برمی داشتید رهبرتان بودم، و اگر منحرف میشدید شما را به راه باز می گرداندم و اگر خودداری می کردید کسانی را به جای شما می گماردم، و به هر حال برای من اطمینان بخش بود اما (افسوس که شما هرگز تسلیم فرمان من نبودید) من با کمک چه کسی بجنگم؟ و به که اعتماد کنم؟

(عجبا!) من می‌خواهم به وسیله شما بیماری‌ها را مداوا کنم، اما شما خود درد منید!
من به کسی می‌مانم که بخواهد خار را به وسیله خار بیرون آورد، با اینکه می‌داند خار همانند
خار است.

بار خدایا! طبیبان این درد جانکاه خسته شده‌اند، بازوی توانای رادمردان در کشیدن آب همت
از چاه وجود این مردم که دائماً فروکش می‌کند، ناتوان گردیده است.»⁽¹⁵⁵⁾

دوم - سخنرانی امام علی علیه السلام برای هدایت خوارج

هنگامی که خوارج در مخالفت خود در مسئله حکمیت پافشاری داشتند حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به لشکرگاه آنان آمد و چنین فرمود:

«أَكُلُّكُمْ شَهِدَ مَعَنَا صَفِين؟»

فقالوا: مَنْ مِنْ شَهِدَ وَمَنْ مِنْ لَمْ يَشْهَدْ، قَالَ: فامْتَازُوا فِرْقَتَيْنِ، فليَكُنْ مِنْ شَهِدِصَ فِينِ فِرْقَةً، وَمِنْ لَمْ يَشْهَدْهَا فِرْقَةً، حَتَّى اكْلَمَ كُلًّا مِنْكُمْ بِكَلَامٍ.

و نادى النَّاسَ، فَمِنْ أَمْسَكُوا عَنِ الْكَلَامِ، وَانصَتُوا لِقَوْلِي، وَاقْبَلُوا بِأَفْئِدَتِهِمْ إِلَيَّ، فَمَنْ نَشَدْنَاهُ شَهَادَةً فَلْيَقِلْ بَعْلَمَهُ فِيهَا، ثُمَّ كَلَّمَهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَلَامٍ طَوِيلٍ، مِنْ جَمَلَتِهِ أَنْ قَالَ عليه السلام:

أَلَمْ تَقُولُوا عِنْدَ رَفْعِهِمُ الْمُصَاحِفَ حِيلَةً وَغِيلَةً، وَمَكْرًا وَخَدِيعَةً إِخْوَانَنَا وَاهْلَ دَعْوَتِنَا، اسْتَقَالُونَا وَاسْتَرَاخُوا إِلَى كِتَابِ اللَّهِ سَبْحَانَهُ، فَالرَّأْيَةُ الْقَبُولُ مِنْهُ مِ وَالْتَنَ فَيْسَ عِ نَهِمْ؟ فَقُلْتُ لَهُمْ:

هَذَا الْأَمْرُ ظَاهِرٌ إِيْمَانٌ، وَبَاطِنُهُ عَدْوَانٌ، وَأَوَّلُهُ رَحْمَةٌ، وَآخِرُهُ نَدَامَةٌ فَاقِيمُوا عَلَى شَأْنِكُمْ، وَالْزَمُوا طَرِيقَتَكُمْ، وَعَضُّوا الْجِهَادَ بِنَوَاجِذِكُمْ وَلَا تَلْتَفِتُوا إِلَى نَاعِقٍ نَعَقَ إِنْ أَجِيبَ أَضَلَّ، وَإِنْ تَرَكَ ذَلَّ:

وَقَدْ كَانَتْ هَذِهِ الْفَعْلَةُ، وَقَدْ رَايْتُمْكُمْ أُعْطِيتُمُوهَا. وَاللَّهُ لَئِنْ أَبَيْتَهَا مَا وَجِبْتَ عَلَى فَرِيضَتِهَا، وَلَا حَمَلَنِي اللَّهُ ذَنْبَهَا وَاللَّهُ إِنْ جَنَّتْهَا إِنْى لِلْمَحْقُ الَّذِي يَتَّبِعُ؛ وَإِنَّ الْكِتَابَ لَمَعَى، مَا فَارَقْتَهُ مَذْ صَحْبَتِهِ: فَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، وَإِنَّ الْقَتْلَ لِيَدُورُ عَلَى الْأَبَاءِ وَالْأَبْنَاءِ وَالْإِخْوَانِ وَالْقُرَبَاتِ (الْقُرَبَاءِ)، فَمَا نَزَدَادُوا عَلَى كُلِّ مَصِيبَةٍ وَشِدَّةٍ إِلَّا إِيْمَانًا وَمُضِيًّا عَلَى الْحَقِّ، وَتَسْلِيمًا لِلْأَمْرِ، وَصَبْرًا عَلَى مُضَضِّ الْجِرَاحِ وَ لَكُنَّا أَيْمًا اصْبَحْنَا نَقَاتِلُ إِخْوَانَنَا فِي الْأَسْلَامِ عَلَى مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ الزَّيْغِ وَالْإِعْجَاجِ، وَالشُّبْهَةِ وَ التَّأْوِيلِ.

فَإِذَا طَمَعْنَا فِي خَصْلَةٍ يَلُمُّ اللَّهُ بِهَا شَعَثَنَا، وَنَتَدَانِي بِهَا إِلَى الْبَقِيَّةِ فِيمَا بَيْنَنَا، رَغَبْنَا فِيهَا، أَمْسَكْنَا عَمَّا سِوَاهَا.»

«آیا شما همه در صفین همراه ما بودید؟»

گفتند: بعضی از ما آری و بعضی خیر، فرمود: پس به دو گروه تقسیم شوید، آنها که در صفین بودند یک طرف، و آنها که نبودند در سوی دیگر، تا با هر کدام با سخنی که شایسته آنهاست گفتگو کنیم.

آنگاه مردم را ندا داد و فرمود:

از سخن گفتن خودداری کنید، به حرف هایم گوش فرا دهید و با دل هایتان به سوی من آئید و هر کس را که سوگند دادم درباره آنچه گواهی میگیریم، با علم خود شهادت دهد. سپس با آنان سخنانی طولانی را بازگو کرد (که قسمتی از آن این است):

مگر آنوقت که از روی حيله و مکر و خدعه و فریب قرآنها را بر سر نیزه بلند کردند، نگفتید: برادران ما هستند و اهل آئین ما؟ از ما می خواهند که از آنان بگذریم و راضی به حکومت کتاب خدا شده اند، پس نظر ما این است که حرفشان را قبول کنیم و دست از آنان برداریم، اما من به شما گفتم که این امر ظاهرش ایمان است و باطنش دشمنی و عدوان، آغازش رحمت است و پایانش ندامت؛ بر همین حال باقی باشید و از راهی که پیش گرفته اید منحرف نشوید، و در جهاد دندان ها را روی هم فشار دهید؛ و به هر صدائی اعتنا نکنید، چه اینکه اینها صداهائی است که اگر پاسخش گوئید، گمراه می کند، و اگر رهایش سازید خوار و ذلیل می گردد، متأسفانه وضع چنان شد که شما رأی حکمیت را به آنها دادید.

به خدا سوگند اگر من از این کار ابا داشتم، مقررات آن بر من واجب نبود، و گناهی از این رهگذر بر دوش من قرار نداشت و سوگند به خدا اگر آن را می پذیرفتم باز هم حق با من بود، و می بایست از من پیروی شود؟

چه اینکه کتاب خدا با من است (و کتاب خدا حق را به من می دهد) من از آن هنگامی که با آن آشنا شده ام از آن جدا نگشته ام، ما با پیامبر ﷺ بودیم، و قتل و کشتار گرداگرد پدران، فرزندان، برادران و خویشاوندان دور می زد، از وارد شدن هر مصیبت و شدتی چیزی جز بر ایمان و گام برداشتن در راه حق و تسلیم فرمان خدا و شکیبائی و استقامت بر درد و سوزش جراحت ها نمی افزودیم، ولی هم اکنون با برادران اسلامی خویش بواسطه تمایلات نابجا و کجی ها و انحرافات و شبهات و تأویلات ناروا می جنگیم، پس هرگاه احساس کنیم چیزی باعث جمع پراکنده ما است.

و به وسیله آن به هم نزدیک می شویم و باقیمانده پیوندها را محکم می سازیم، ما به آن تمایل
نشان می دهیم، و آن را گرفته و غیرش را رها می سازیم.»⁽¹⁵⁶⁾

3 - علل انتخاب شهر کوفه

پس از جنگ جمل و خطر آفرینی های معاویه در شام، و دوری زیاد شهر مدینه از مرزهای عراق و شام، امام علی علیه السلام را بر آن داشت تا با ملاحظه این مسائل و با آگاهی کاملی که آن حضرت داشت، نماینده ای برای اداره شهر بصره بگمارد که بتواند جلوی قضایای احتمالی را بگیرد، به همین منظور بهترین و عالم ترین افراد خاندانش، عبدالله بن عباس را که در آن روز از هر جهت مورد اعتماد بود به فرمانداری بصره تعیین فرمود. ⁽¹⁵⁷⁾

و یکی از زیرکترین اعراب زیاد بن ابیه را نزد او به عنوان مشاور و کاتب معین کرد. ⁽¹⁵⁸⁾
و خود آن حضرت نیز تصمیم گرفت به جای مدینه طیبه، کوفه را مرکز خلافت اسلامی قرار دهد.

مدینه ای که از مهاجرت پیامبر و یارانش با آغوش باز استقبال کرد.
مدینه ای که برای اسلام و مسلمین مرکزیت داشت و موجب پیشرفت آن گردید.
مدینه ای که برای حسن و حسین علیه السلام بستر ولادت و مهد تربیت بود.
مدینه، آن شهر مقدسی که پیکر پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا (س) را در برگرفته بود، طبعاً
ترک گفتنش برای امیرالمؤمنین علیه السلام دشوار بود، ولی در آن روز ناچار روی یک سلسله مصالح اسلامی، کوفه را برای خلافت اسلامی به جای مدینه برگزید.

بنابه نقل مسعودی و دیگران، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در روز دوازدهم رجب سال سی و شش با سپاه ظفرمند خود وارد کوفه شد ⁽¹⁵⁹⁾ و در محله رحبه ⁽¹⁶⁰⁾ مسکن گرفت و مردم کوفه از کوچک و بزرگ از آن حضرت به گرمی استقبال کردند.

امام علی علیه السلام از آنجا به مسجد آمد و دو رکعت نماز تحیت بجا آورده آنگاه بر روی منبر قرار گرفت. ⁽¹⁶¹⁾

و بعد از ثنای خداوند بزرگ، خطاب به مردم چنین فرمود:
«الحمد لله الذي نصر وليه و خذل عدوه و اعز الصادق المحق و اذل الكاذب المبطل عليكم»

یا اهل هذا المصر اسیکم بتقوی الله و طاعة من اطاع الله من اهل بیت نبی کم، الذین هم اولی بطاعتکم فیما اطاعوا الله فیہ من المنتحلین المدّعین القائلین ال ینا یتفضّلون بفضلنا و یجاهدوننا امرنا و ینازعوننا حقّنا و یدافعوننا عنه وقد ذاقوا و بال ما اجترموا فسوف یلقون غیاً الا انّہ قد قعدمن نص رقی منکم رجالاً و انا علیهم عاتبٌ زارٍ فاهجروهم و اسمعهم ما یکرهون حتی یعتبوننا و نری منهم ما نحبُّ.»

«سپاس خدا را که بر دوست و ولی خود نصرت بخشید و دشمن را خوار و ناتوان ساخت و راستگوی حق را عزت و شرافت داد و دروغ گوی تبه کار را ذلیل نمود.

ای اهل شهر و ساکنان این دیار، تقوی و ترس از خدا را بشمار سفارش می کنم و نیز سفارش می کنم پیروی کسانی را که از پیروان خدایند.

و از اهل بیت پیامبرتان که ایشان برای فرمانبرداری سزاوارترند از کسانی که همواره مردم را به سوی خود می خوانند و با ارزش های معنوی ما بر دیگران فخر فروشی می کنند و امر ما را انکار می نمایند و حق ما را پایمال می سازند و از استفاده آن جلوگیری می نمایند، آری آب تلخ بدرفتاری خود را چشیدند و به زودی نیز به سرانجام بدبختی خود می رسند، و تعدادی از مردان شما از یاری ما دست برداشتند و مرا از خود ناراحت نموده ند، اینک شما پیروان ما هم از ایشان دوری گزینید و به درستی با آنها سخن گوئید تا از کردار خویش شرمند شوند (بلکه) ما آنچه را که از آنها انتظار داشتیم ببینیم.» (162)

4 - سیاستمداری امام علی علیه السلام

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با استفاده از وحی الهی، و رهنمودهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و ذهن و اندیشه بی نظیر خود هم جامعه را و هم مردم را به خوبی می شناخت، با انواع روش ها و شیوه های سیاستمداری آشنا بود، دشمنان را به خوبی می شناخت و راه های مقابله با انواع توطئه ها را می دانست، اما در بکارگیری آن احتیاط می کرد، و در اجرای روش های سیاسی اصول گرا بود. به مرزهای تعیین شده ارزش های اخلاقی و شرع مقدس، احترام می گذاشت. چون بسیاری از سیاستمداران آن روز با سیاست توحیدی آشنا نبودند و در عمل به ارزش های دین بیگانه بودند، به معاویه و روش های سیاسی او چشم می دوختند که از انجام هر عملی باکی ندارد، می گفتند: معاویه زیرک است یا سیاستمدارتر است. در صورتی که:

معاویه هرچه در امور سیاسی می دانست به کار می گرفت و محدودیتی نداشت، در صورتی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آنچه را که می دانست در محدوده شرع مقدس به کار می گرفت و خواسته های اطرافیان را در مرز دین پاسخ می گفت. با توجه به برخی فرازهای نهج البلاغه علی علیه السلام، این مطلب ثابت می شود، جامعه ای که علی علیه السلام در آن می زیست تصور صحیحی از سیاست و سیاستمدار نداشت که آن حضرت را به بی سیاستی متهم می کرد.

در اینجا برخی از سخنان مطرح می شود که در آن به این توهم مردم پاسخ داده شده و فرق سیاست حقیقی و غیر حقیقی، بیان شده است و بر ارتباط تنگاتنگ (سیاست و دین) که همان سیاست الهی است، تأکید می شود که فرمود: ⁽¹⁶³⁾

«أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ الْوَفَاءَ تَوَامُ الصَّدَقِ، وَلَا أَعْلَمُ جَنَّةً أَوْقَى مِنْهُ، وَمَا يَغْدِرُ مَنْ عَلِمَ كَيْفَ الْمَرْجِعِ. وَلَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدْ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِهِ الْغَدْرَ كَيْسَاءَ، وَنَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَى حَسَنِ الْحِيلَةِ. مَا لَهُمْ! قَاتِلَهُمُ اللَّهُ!

قد يرى الحَوْلَ القلب وجه الحيلة ودونها مانعٌ من أمر الله ونهيه، فيدعها رأي عينٍ بعد القدرة عليها، وينتهاز فرصتها من لَأَ حَرِيْجَةٍ لَهُ فِي الدِّينِ.»

پرهیز از حيله و نیرنگ

«ای مردم! وفا و راستی. همزاد یکدیگرند، که سپری محکتر و نگهدارنده تر از آن سراغ ندارم، آنکس که از بازگشت خود به قیامت آگاه باشد خیانت و نیرنگ ندارد.

اما امروز در محیط و زمانه ای زندگی می کنیم که بیشتر مردم حيله و نیرنگ را، زیرکی می پندارند. و افراد جاهل آنان را اهل تدبیر می خوانند.

چگونه فکر می کنند؟ خدا بکشد آنها را!

چه بسا شخصی تمام پیش آمدهای آینده را می داند، و راه های مکر و حيله را می شناسد ولی امر و نهی پروردگار مانع اوست و با اینکه قدرت به انجام آن را دارد آن را به روشنی رها می سازد، اما آنکس که از گناه و مخالفت با دین پروا ندارد از فرصت ها برای نیرنگ بازی استفاده می کند.»

جملات فوق نشان می دهد که سیاست دان به معنای رایج آن مرادف با مفهومی غیر الهی است و سیاست، غیر سیاست توحیدی بوده است، اما درد دین، و پایبندی امام علی علیه السلام به اصول شریعت، مانع از هرگونه اقدامات دلخواه است، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام این مطلب را در فرازهای دیگر نهج البلاغه روشنتر بیان می دارد مانند:

«وَاللّٰهُ مَا مُعَاوِيَةَ بِأَدْعَى مَنِي، وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ. وَلَوْلَا كَرَاهِيَّةُ الْعَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدْعَى النَّاسِ، وَلَكِنْ كَلُّ غَدْرَةٍ فَجْرَةٍ، وَكُلُّ فَجْرَةٍ كُفْرَةٍ. وَلِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ يَعْرِفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

وَاللّٰهُ مَا أُسْتَغْفَلُ بِاثْكِيْدَةٍ، وَلَا أُسْتَغْمَزُ بِالشَّدِيْدَةِ.»

«سوگند به خدا! معاویه از من سیاستمدارتر نیست، اما معاویه حيله گر و جنایتکار است، اگر نیرنگ ناپسند نبود من زیرکترین افراد بودم، ولی هر نیرنگی گناه، و هر گناهی نوعی کفر و انکار است، روز رستاخیز در دست هر حيله گری پرچی است که با آن شناخته می شود، به خدا سوگند من با فریبکاری غافلگیر نمی شوم، و با سخت گیری ناتوان نخواهم شد.»⁽¹⁶⁴⁾

ابن ابی الحدید در ادامه خطبه فوق می گوید:

بعضی خیال کرده اند معاویه از علی علیه السلام سیاستمدار تر بود ولی این درست نیست، زیرا سیاستمدارانی همچون معاویه هرگز به هدف خود نخواهند رسید مگر اینکه طبق نظریه خود به مقدماتی که لازم می بینند عمل کنند، خواه موافق دین و شریعت باشد یا نباشد. اما سیاست امام علی علیه السلام مقید به حق و عدالت و دین شریعت بود و در تمام موارد هر جا که با آئین موافق نبود اقدام نمی کرد ولی معاویه مقید به این اصل نبود... (165)

علی علیه السلام در جنگ هایش جز به آنچه با کتاب و سنت موافق بود، اقدام نمی کرد، حال آنکه معاویه علاوه بر آن، خلاف کتاب و سنت را نیز عمل می کرد و تمامی انواع و اقسام حيله ها اعم از حلال و حرامش را به کار می بست و در جنگ چنان عمل می کرد که شاه هند در مقابل کسری و شاهان چین در مقابل زمامداران ترک عمل می کردند.

ولی علی علیه السلام به سربازانش دستور می داد: شما شروع به جنگ نکنید، مجروحان را به قتل نرسانید، در بسته ای را باز نکنید؛ این مسیرشان بود...

حال آنکه سایرین از استعمال هیچ حربه ای برای پیروزی در جنگ فروگذار نمی کردند... و حتی مسموم کردن دشمن، پراکندن شایعات کذب در میان مردم، آشفته کردن افکار مردم و ترساندن بعضی دیگر نیز دست می زدند.

و البته که گریزگاه های کذب بیش از صدق است و اسباب حرام بیش از حلال است، پس آنکه به راه های حلال اکتفاء کند باب بسیاری تدابیر را بر خود می بندد... و علی علیه السلام این چنین بود و لذا بود که عوام الناس با دیدن کثرت مکاید و حيله های معاویه دچار این توهم شدند که معاویه از علی علیه السلام سیاستمدار تر است... ولی حقیقت این است که امام طریق پیشرفت را خوب می دانست و این طرفداران وی بودند که در اثر سریچی از فرمان آن حضرت در دام نیرنگ معاویه می افتادند. (166)

آنجا که کوتاه بینی، و عدم بصیرت مردم، دست حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را از اجرای تدابیر و پیش بینی های سیاستمدارانه ای که با اصول بنیادین تفکر دینی ایشان نیز منافاتی نداشت مثل رأی امام علی علیه السلام در جریان قرآن بر سر نیزه زدن می بست، آیا می توان گفت، دیگران سیاستمدارتر بودند؟

یکی از سیاستمداران معاصر غربی در این زمینه می نویسد:

هر شخصی کار آمد در زمان مخصوصی و برای زمان مخصوصی زائیده شده. بنابر این، میدان عملیاتی که در اختیار اوست محدود می باشد، وضعیت زمان او با وضعیت زمان اجداد یا نوادگان او یکسان نبوده، از اینرو وظیفه و هدف او هم با آنها یکی نخواهد بود.

علاوه بر این، وسعت دایره عملیات هر سیاستمدار بسته به فراخور شخصیت وی و خصلت های ملت و وضعیت محیط و استعداد رجالی است که با آنها بایستی کار کند. ⁽¹⁶⁷⁾

و خود امام علی علیه السلام همین وضعیت را به زبان شعر این چنین بیان می دارد:

رأیت العقل عقلین متبوعٌ و مسموعٌ و لن ینفع مسموعٌ اذا لم یک متبوعٌ ⁽¹⁶⁸⁾

«عقل را دو نوع یافتیم، عقلی که تبعیت می شود و آنکه فقط پیامش شنیده می شود و البته که این نوع اگر تبعیت نشود بی فایده خواهد ماند.»

5 - توجه به آگاهی سیاسی مردم

مردی از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در جریان جنگ جمل سخت در تردید قرار گرفته بود. او دو طرف را می نگریست، از یک طرف حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را می دید و شخصیت های بزرگ اسلامی را که در رکاب امام علی علیه السلام شمشیر می زدند. و از طرفی همسر نبی اکرم صلی الله علیه و آله، عایشه را می دید که قرآن درباره زوجات آن حضرت می فرماید:

(أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) (169)

«همسران او مادران امتند.»

و در رکاب عایشه، طلحه را می دید از پیشتازان در اسلام، مرد خوش سابقه و تیرانداز ماهر میدان جنگ های اسلامی و مردی که به اسلام خدمت های ارزنده ای کرده است. و باز زبیر را می دید، خوش سابقه تر از طلحه، آنکه حتی در روز سقیفه از جمله متحصنین در خانه علی علیه السلام بود.

این مرد در حیرتی عجیب افتاده بود که یعنی چه!؟

آخر علی علیه السلام و طلحه و زبیر از پیشتازان اسلام و فداکاران سخت ترین دژهای اسلامند، اکنون رو در رو قرار گرفته اند؟ کدامیک به حق نزدیکترند؟ در این گиро دار چه باید کرد؟! سرانجام محضر امیرالمؤمنین علیه السلام شرفیاب شد و گفت:

«ایمکن ان یجتمع زبیر و طلحة و عائشة علی باطل؟»

(آیا ممکن است طلحه و زبیر و عایشه بر باطل اجتماع کنند؟)

شخصیت هایی مانند آنان از بزرگان صحابه رسول الله چگونه اشتباه می کنند و راه باطل را می پیمایند، آیا ممکن است؟

امام علی علیه السلام در جواب او سخنی دارد که دکتر طه حسین دانشمند و نویسنده مصر می گوید:

سخنی محکمر و بالاتر از این یافت نمی شود. بعد از آنکه وحی خاموش شد و ندای آسمانی منقطع شد، سخنی به این بزرگی شنیده نشده است. (170)

فرمود:

«أَنَّكَ لَمَلْبُوسٌ عَلَيْكَ، إِنَّ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ لَا يَعَارِفَانِ بِأَقْدَارِ الرِّجَالِ، أَعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفِ أَهْلَهُ، وَاعْرِفِ الْبَاطِلَ تَعْرِفِ أَهْلَهُ.»

«حقیقت بر تو مشتبیه شده. حق و باطل را با میزان قدر و شخصیت افراد نمی شود شناخت. این صحیح نیست که تو اول شخصیت هائی را مقیاس قرار دهی و بعد حق و باطل را با این مقیاس ها بسنجی، اشخاص نباید مقیاس حق و باطل قرار گیرند. این حق و باطل است که باید مقیاس اشخاص و شخصیت آنان باشند.»

1 - اصول سیاست و آئین کشورداری

نامه 53

سیاسی، اخلاقی، اقتصادی، نظامی، عبادی

« كَتَبَهُ لِلَا شَتْرِ النَّخَعِي - رَحِمَهُ اللَّهُ - لَمَّا وَلَاهُ عَلَى مِصْرَ وَأَعْمَالِهَا حِينَ اضْطَرَبَ أَمْرُ أَمِيرِهَا مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، وَهُوَ أَطْوَلُ عَهْدٍ كَتَبَهُ وَأَجْمَعُهُ لِلْمَحَاسِنِ. »

(نامه به مالک اشتر، هنگامی که او را به فرمانداری مصر برگزید، آن هنگام که اوضاع محمد بن ابی بکر متزلزل شد، و از طولانی ترین نامه هاست که زیباییهای تمام نامه ها را دارد).

بسم الله الرحمن الرحيم

« هَذَا مَا أَمَرَهُ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْثَرِي فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ، حِينَ وَلَاهُ مِصْرَ: جَبَايَةَ خَرَاجِهَا، وَجِهَادَ عَدُوِّهَا، وَاسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا، وَعِمَارَةَ بِلَادِهَا. »

بنام خداوند بخشنده و مهربان، این فرمان بنده خدا علی امیرمؤمنان، به مالک اشتر پسر حارث است، در عهدی که با او دارد، هنگامی که او را به فرمانداری مصر بر می گزیند تا خراج آن دیار را جمع آورد، و با دشمنانش نبرد کند، کار مردم را اصلاح، و شهرهای مصر را آباد سازد.

1- ضرورة بناء الذات

« أَمْرُهُ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَإِثَارِ طَاعَتِهِ، وَاتِّبَاعِ مَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِهِ، مِنْ فَرَائِضِهِ وَسُنَنِهِ، الَّتِي لَا يَسْعُدُ أَحَدٌ إِلَّا بِاتِّبَاعِهَا، وَلَا يَشْقَى إِلَّا مَعَ جُحُودِهَا وَإِضَاعَتِهَا، وَأَنْ يَنْصُرَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِقَلْبِهِ وَيَدِهِ وَلِسَانِهِ؛ فَإِنَّهُ جَلَّ اسْمُهُ، قَدْ تَكَفَّلَ بِنَصْرِ مَنْ نَصَرَهُ، وَإِعْزَازِ مَنْ أَعَزَّهُ. وَأَمْرُهُ أَنْ يَكْسِرَ نَفْسَهُ مِنْ عِنْدِ الشَّهَوَاتِ، وَ يَزَعَهَا عِنْدَ الْجَمَحَاتِ، فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَارَةً بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ اللَّهُ. ثُمَّ اَعْلَمْ، يَا مَالِكُ، أَنِّي قَدْ وَجَّهْتُكَ إِلَى بِلَادٍ قَدْ جَرَتْ عَلَيْهَا دَوْلٌ قَبْلَكَ، مِنْ عَدْلٍ وَجَوْرِ، وَأَنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ مِنْ أُمُورِكَ فِي مِثْلِ مَا كُنْتَ تَنْظُرُ فِيهِ مِنْ أُمُورِ الْوَلَاةِ قَبْلَكَ، وَيَقُولُونَ فِيكَ مَا كُنْتَ تَقُولُ فِيهِمْ، وَإِنَّمَا يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحِينَ بِمَا

يُجْرِي اللَّهُ لَهُمْ عَلَى أَلْسِنِ عِبَادِهِ. فَلْيَكُنْ أَحَبَّ الذَّخَائِرِ إِلَيْكَ ذَخِيرَةُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ، فَاْمْلِكْ هَوَاكَ وَشُحَّ
بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ، فَإِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ الْإِنْصَافُ مِنْهَا فِيمَا أَحَبَّتْ أَوْ كَرِهَتْ.»

1- ضرورت خودسازی

«او را به ترس از خدا فرمان می دهد، و اینکه اطاعت خدا را بر دیگر کارها مقدم دارد، و آن چه در کتاب خدا آمده، از واجبات و سنت ها را پیروی کند، دستوراتی که جز با پیروی آن رستگار نخواهد شد، و جز با نشناختن و ضایع کردن آن جنایتکار نخواهد گردید.

به او فرمان می دهد که خدا را با دل و دست و زبان یاری کند، زیرا خداوند پیروزی کسی را تضمین کند که او را یاری دهد، و بزرگ دارد آن کس را که او را بزرگ شمارد. و به او فرمان می دهد تا نفس خود را از پیروی آرزوها باز دارد، و به هنگام سرکشی رامش نماید، که: همانا نفس همواره به بدی و امیدارد جز آن که خدا رحمت آورد. (171)

پس ای مالک بدان! من تو را به سوی شهرهایی فرستادم که پیش از تو دولت های عادل یا ستمگری بر آن حکم راندند، و مردم در کارهای تو چنان می نگرند که تو در کارهای حاکمان پیش از خود می نگری، و درباره تو آن می گویند که تو نسبت به زمامداران گذشته می گویی، و همانا نیکوکاران را به نام نیکی توان شناخت که خدا از آنان بر زبان بندگان جاری ساخت. پس نیکوترین اندوخته تو باید اعمال صالح و درست باشد، هوای نفس را در اختیارگیر، و از آن چه حلال نیست خویشتن داری کن، زیرا بخل ورزیدن به نفس خویش، آن است که در آن چه دوست دارد، یا برای او ناخوشایند است، راه انصاف پیمایی.»

2- اخلاق القيادة

«وأشعر قلبك الرَّحمةَ للرَّعيَّةِ، والمحبةَ لهم، واللُّطفَ بهم، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعاً ضارياً تغتנם أكلهم، فَإِنَّهُمْ صنفان: إمَّا أُخِّ لك في الدين، أو نظيراً لك في الخلق، يفرط منهم الزَّلَل، وتعرض لهم العلل، ويؤثي على أيديهم في العمد والخطأ، فأعطهم من عفوك وصفحك مثل الَّذي تحبُّ وترضى أن يعطيك الله من عفوه وصفحه. فَإِنَّكَ فوقه م، ووآلي الأمر عليك فوقك، والله فوق من ولأك! وقد استكفأك أمرهم، وابتلاك بهم. وَلَا تَنْصَبَنَّ نَفْسَكَ لِحَرْبِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا يَدُ لَكَ بِنِقْمَتِهِ، وَلَا غَنَى بكَ عَن عَفْوِهِ وَرَحْمَتِهِ. وَلَا تَنْدَمَنَّ عَلَى عَفْوٍ، وَلَا تَبْجَحَنَّ بِعِ قَوْبَةٍ، وَلَا تَسْرَعَنَّ إِلَى بَادِرَةٍ وَجَدْتَ مِنْهَا مَدْوَحَةً، وَلَا تَقُولَنَّ: إني مؤمَّرٌ أمر فأطاع، فَإِنَّ ذَلِكَ إدْغَالٌ في القلب، وَمَنْهَكَةٌ للدين، وتقرُّبٌ من الغير. وإذا أحدث لك ما أنت فيه من سلطانك أْبْهَةً أو مَخِيلَةً، فان ظر إلى عظم ملك الله فوقك، وقدرته منك على ما لا تقدر عليه من نفسك، فَإِنَّ ذَلِكَ يطامن إليك من طماحك، ويكفُّ عنك من غربك، ويفيء إليك بم ا عزب عنك من عقلك!»

2- اخلاق رهبری

مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرارده، و با همه دوست و مهربان باش. مبادا هرگز، چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی، زیرا مردم دو دسته اند، دسته ای برادر دینی تو، و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می باشند، اگر گناهی از آنان سر می زند، یا علت هایی بر آنان عارض می شود، یا خواسته و ناخواسته، اشتباهی مرتکب می گردند، آنان را ببخشای و بر آنان آسان گیر، آنگونه که دوست داری خدا تو را ببخشاید و بر تو آسان گیرد. همانا تو از آنان برتر، و امام تو از تو برتر، و خدا بر آن کس که تو را فرمانداری مصر داد والاتر است، که انجام امور مردم مصر را به تو واگذارده، و آنان را وسیله آزمودن تو قرار داده است، هرگز با خدا مستیز، که تو را از کیفر او نجاتی نیست، و از بخشش و رحمت او بی نیاز نخواهی بود، بر بخشش دیگران پشیمان مباش، و از کیفر کردن شادی مکن، و از خشمی که توانی از آن رها گردی شتاب نداشته باش، به مردم نگو، به من فرمان دادند و من نیز فرمان می دهم، باید اطاعت شود، که این گونه خود بزرگ بینی دل را فاسد، و دین را پژمرده، و موجب زوال نعمت

هاست. و اگر با مقام و قدرتی که داری، دچار تکبر یا خود بزرگ بینی شدی به بزرگی حکومت
پروردگار که برتر از تو است بنگر، که تو را از آن سرکشی نجات می دهد، و تند روی تو را فرو
می نشاند، و عقل و اندیشه ات را به جایگاه اصلی باز می گرداند.

3- التجنب من الغرور و الأثانية

«إِيَّاكَ وَمَسَامَاةَ اللَّهِ فِي عَظَمَتِهِ، وَالتَّشَبُّهُ بِهِ فِي جَبْرُوتِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ يَذُلُّ كُلَّ جَبَّارٍ، وَيَهِينُ كُلَّ مُخْتَالٍ. أَنْصِفِ اللَّهَ وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ، وَمَنْ خَاصَّةَ أَهْلِكَ، وَمَنْ لَكَ فِيهِ هَوًى مِنْ رَعِيَّتِكَ، فَإِنَّكَ إِلَّا تَفِ عِلَّ تَظْلِمُ! وَمَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ، وَمَنْ خَاصَمَهُ اللَّهُ أَدْحَضَ حُجَّتَهُ. وَكَانَ لِلَّهِ حَرْباً حَتَّى يَنْزِعَ أَوْ يَتُوبَ. وَلَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى إِلَى تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَتَعْجِيلِ نَقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَةِ عَلَى ظُلْمٍ، فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ دَعْوَةَ الْمُضْطَهْدِينَ، وَهُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمَرْصَادِ.»

3 - پرهیز از غرور و خودپسندی

پرهیز که در بزرگی خود را همانند خداوند پنداری، و در شکوه خداوندی همانند او دانی، زیرا خداوند هر سرکشی را خوار می سازد، و هر خودپسندی را بی ارزش می کند. با خدا و با مردم، و با خویشاوندان نزدیک، و با افرادی از رعیت خود که آنان را دوست داری، انصاف را رعایت کن، که اگر چنین نکنی ستم روا داشتی، و کسی که به بندگان خدا ستم روا دارد خدا به جای بندگانش دشمن او خواهد بود، و آن را که خدا دشمن شود، دلیل او را نپذیرد، که با خدا سرجنگ دارد، تا آنگاه که باز گردد، یا توبه کند.

و چیزی چون ستمکاری نعمت خدا را دگرگون نمی کند، و کیفر او را نزدیک نمی سازد، که خدا دعای ستمدیدگان را می شنود و در کمین ستمکاران است.

4- كيفية جلب رضا العامة او رضا الخاصة

«ولیکن أحبّ الأمور إلّیک أوسطها فی الحق، وأعظمها فی العدل، وأجمعها لرضی الرّعیّة، فإنّ سخط العامّة یجحف برضی الخاصّة، وإنّ سخط الخاصّة یغتفر مع رضی العامّة. ولیس أحدٌ من الرّعیّة أثقل علی الوالی مؤونةً فی الرّخاء، وأقلّ معونةً له فی البلاء، وأکرةً للإنصاف، وأسأل بالإنصاف، وأقلّ شکرًا عند الإعطاء، وأبطأ عذراً عند المنع، وأضعف صبراً عند ملّات الدّهر من أهل الخاصّة. وإنّما عماد الدین، وجماع المسلمین، والعدّة للأعداء، العامّة من الأمّة؛ فلیکن صغوک لهم، ومیلک معهم.»

4 - مردم گرایی، حق گرایی

دوست داشتنی ترین چیزها در نزد تو، در حق میانه ترین، و در عدل فراگیرترین، و در جلب خشنودی مردم گسترده ترین باشد، که همانا خشم عمومی مردم خشنودی خواص را از بین می برد، اما خشم خواص را خشنودی همگان بی اثر می کند. خواص جامعه همواره بار سنگینی را بر حکومت تحمیل می کنند زیرا در روزگار سختی یاریشان کمتر، و در اجرای عدالت از همه ناراضی تر، و در خواسته هایشان پافشارتر، و در عطا و بخشش ها کم سپاس تر، و به هنگام منع خواسته ها دیر عذر پذیرتر، و در برابر مشکلات کم استقامت تر می باشند. در صورتی که ستون های استوار دین، و اجتماعات پرشور مسلمین، و نیروهای ذخیره دفاعی، عموم مردم می باشند، پس به آنها گرایش داشته و اشتیاق تو با آنان باشد.

5- ضرورة حفظ السر

«ولیکن أبعد رعیتک منک، وأشنأهم عندک، أطلبهم لمعائب الناس؛ فَإِنَّ فِي النَّاسِ عِوَبًا، الْوَالِي أَحَقُّ مِنْ سِتْرِهَا، فَلَا تَكْشِفَنَّ عَمَّا غَابَ عَنْكَ مِنْهَا، فَإِنَّمَا عَلَيْكَ تَطْهِيرُ مَا ظَهَرَ لَكَ، وَاللَّهُ يَحْكُمُ عَلَى مَا غَابَ عَنْكَ، فَاسْتَرْ الْعَوْرَةَ مَا اسْتَطَعْتَ لِئَلَّا يَسْتَرْ اللَّهَ مِنْكَ مَا تَحِبُّ سِتْرَهُ مِنْ رَعِيَّتِكَ. أَطْلُقْ عَنِ النَّاسِ عَقْدَةَ كُلِّ حَقْدٍ، واقطع عنك سبب كل وترٍ، وتغاب عن كل ما لا يضح لك، وَلَا تَعْجَلَنَّ إِلَى تَصْدِيقِ سَاحٍ، فَإِنَّ السَّاعِيَ غَاشٌّ، وَإِنْ تَشَبَّهَ بِالنَّاصِحِينَ.»

5 - ضرورت راز داری

از رعیت، آنان که که عیب جوترند از خود دور کن، زیرا مردم عیوبی دارند که والی در پنهان داشتن آن از همه سزاوارتر است، پس مبادا آن چه بر تو پنهان است آشکار گردانی، و آن چه که هویداست بیوشانی، که داوری در آن چه از تو پنهان است با خدای جهان می باشد، پس چندان که می توانی زشتی ها را بیوشان، تا آن را که دوست داری بر رعیت پوشیده ماند خدا بر تو بیوشاند، گره هر کینه ای را در مردم بگشای، و رشته هر نوع دشمنی را قطع کن، و از آن چه که در نظر روشن نیست کناره گیر، در تصدیق سخن چین شتاب مکن، زیرا سخن چین گرچه در لباس اندرز دهنده ظاهر می شود اما خیانتکار است.

6- المشورة و مكانها الصحيح

«وَلَا تَدْخُلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا يَعْدِلُ عَنِ الْفَضْلِ، وَيَعِدُّكَ الْفَقْرَ، وَلَا جَبَانًا يَضْعِفُكَ عَنِ الْأُمُورِ، وَلَا حَرِيصًا يَزِينُ لَكَ الشَّرَّ بِالْجُورِ، فَإِنَّ الْبُخْلَ وَالْجُبْنَ وَالْحِرْصَ غَرَائِزُ شَقِيٍّ يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ. إِنَّ شَرَّ وَزرائِكَ مَنْ كَانَ لِلْأَشْرَارِ قَبْلَكَ وَزِيْرًا، وَمَنْ شَرَكَهُمْ فِي الْآثَامِ فَلَا يَكُونَنَّ لَكَ بَطَانَةً، فَإِنَّهُمْ أَعْوَانُ الْأَثَمَةِ، وَإِخْوَانُ الظُّلْمَةِ، وَأَنْتَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ خَيْرُ الْخُلَفِ مَنْ لَهْ مِثْلُ آرَائِهِمْ وَنَفَاذِهِمْ، وَلَيْسَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَصَارِهِمْ وَأَوْزَارِهِمْ وَأَثَامِهِمْ. مَنْ لَمْ يِعَاوَنْ ظَالِمًا عَلَى ظُلْمِهِ، وَلَا آثِمًا عَلَى إِثْمِهِ، أَوْلَيْكَ أَحَقُّ عَلَيْكَ مَوْوَنَةً، وَأَحْسَنُ لَكَ مَعُونَةً، وَأَحَقُّ عَلَيْكَ عَطْفًا، وَأَقْلُّ لَغَيْرِكَ إِفْسًا، فَاتَّخِذْ أَوْلَيْكَ خَاصَّةً لِحُلُوتِكَ وَحِفْلَاتِكَ، ثُمَّ لَيْكُنْ آثَرَهُمْ عَنْ دُكِّ أَقْوَلِهِمْ بِمِرْ الحَقِّ لَكَ، وَأَقْلَهُمْ مُسَاعِدَةً فِيمَا يَكُونُ مِنْكَ مِمَّا كَرِهَ اللَّهُ لِأَوْلِيَائِهِ، وَاقِيعًا ذَلِكَ مِنْ هَوَاكَ حَيْثُ وَقَعَ.»

6- جایگاه صحیح مشورت

بخیل را در مشورت کردن، دخالت نده، که تو را از نیکوکاری باز می دارد، و از تنگدستی می ترساند. ترسو را در مشورت کردن دخالت نده، که در انجام کارها روحیه تو را سست می کند. حریص را در مشورت کردن دخالت نده، که حرص را با ستمکاری در نظرت زینت می دهد. همانا بخل و ترس و حرص، غرائز گوناگونی هستند که ریشه آنها بدگمانی به خدای بزرگ است بدترین وزیران تو، کسی است که پیش از تو وزیر بدکاران بوده، و در گناهان آنان شرکت داشت، پس مبادا چنین افرادی محرم راز تو باشند، زیرا که آنان یاوران گناهکاران، و یاری دهندگان ستمکارانند، تو باید جانشینانی بهتر از آنان داشته باشی که قدرت فکری امثال آنها را داشته اما گناهان و کردار زشت آنها را نداشته باشند کسانی که ستمکاری را برستمی یاری نکرده، و گناهکاری را در گناهی کمک نرسانده باشند، هزینه این گونه از افراد بر تو سبک تر، و یاریشان بهتر، و مهربانیشان بیشتر، و دوستی آنان جز با تو کمتر است، آنان را از خواص، و دوستان نزدیک، و رازداران خود قرار ده، سپس از میان آنان افرادی را که در حق گویی از همه صریح ترند، و در آن چه را که خدا برای دوستانش نمی پسندد تو را مددکار نباشند، انتخاب کن، چه خوشایند تو باشد یا ناخوشایند.

7- القيادة و الروابط الاجتماعية

«والصق بأهل الورع والصدق؛ ثم رضهم على ألا يطروك ولا يبجحوك بباطلٍ لم تفِ عله، فإن كثرة الإطراء تحدث الزهو، وتذني من العزة. ولا يكونن المحسن والمسيء عندك بمنزلة سواء، فإن في ذلك تزهيداً لأهل الإحسان، وتدريباً لأهل الإساءة على الإساءة! وألزم كلاً منهم ما ألزم نفسه. واعلم أنه ليس شيء بأدعى إلى حسن ظن راعٍ برعيته من إحسانه إليهم، وتخفيفه المؤونات عليهم. وترك استكراهه إليهم على ما ليس له قبلهم. فليكن منك في ذلك أمرٌ يجتمع لك به حسن الظن برعيته، فإن حسن الظن يقطع عنك نصباً طويلاً. وإن أحق من حسن ظنك به لمن حسن بلاؤك عنده، وإن أحق من ساء ظنك به لمن ساء بلاؤك عنه. ولا تنقض سنةً صالحةً عمل بها صدور هذه الأمة، واجتمعت بها الألفة، وصلحت عليها الرعية. ولا تحدثن سنةً تضر بشيء من ماضي تلك السنن، فيكون الأجر لمن سنّها، والوزر عليك بما نقضت منها. وأكثر مدارس العلماء، ومناقشة الحكماء، في تثبيت ما صلح عليه أمر بلادك، وإقامة ما استقام به الناس قبلك.»

7- اصول روابط اجتماعي رهبران

تا می توانی با پرهیزکاران و راستگویان بیوند، و آنان را چنان پرورش ده که تو را فراوان نستایند، و تو را برای اعمال زشتی که انجام نداده ای تشویق نکنند، که ستایش بی اندازه خودپسندی می آورد، و انسان را به سرکشی وادار. هرگز نیکوکار و بدکار در نظرت یکسان نباشند، زیرا نیکوکاران در نیکوکاری بی رغبت، و بدکاران در بدکاری تشویق می گردند، پس هر کدام از آنان را براساس کردارشان پاداش ده. بدان ای مالک! هیچ وسیله ای برای جلب اعتماد والی به رعیت بهتر از نیکوکاری به مردم، و تخفیف مالیات، و عدم اجبار مردم به کاری که دوست ندارند، نمی باشد، پس در این راه آنقدر بکوش تا به وفاداری رعیت، خوشبین شوی، که این خوشبینی بارسنگین رنج آور مشکلات را از تو بر می دارد، پس به آنان که بیشتر احسان کردی بیشتر خوشبین باش، و به آنان که بدرفتاری نمودی

بدگمان تر باش. و آداب پسندیده ای را که بزرگان این امت به آن عمل کردند، و ملت اسلام با آن پیوند خورده، و رعیت با آن اصلاح شدند، بر هم مزن، و آدابی که به سنتهای خوب گذشته زیان وارد می کند، پدید نیاور، که پاداش برای آورنده سنت، و کیفر آن برای تو باشد که آنها را در هم شکستی. با دانشمندان، فراوان گفتگو کن، و با حکیمان فراوان بحث کن، که مایه آبادانی و اصلاح شهرها، و برقراری نظم و قانونی است که در گذشته نیز وجود داشت.

8- التعرف بالطبقات الاجتماعية

«واعلم أنَّ الرِّعِيَّةَ طبقاتٌ لَا يَصْلَحُ بَعْضُهَا إِلَّا بَبَعْضٍ، وَلَا غَنَى بَبَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ:

فمنها جنود الله، ومنها كُتَّابُ العَامَّةِ والخاصَّةِ، ومنها قضاة العدل، ومنها عمَّال الأنصاف والرفق، ومنها أهل الجزية والخراج من أهل الذمة ومسلمة الناس، ومنها الثُّجَّار وأهل الصناعات ومنها الطَّبقَةُ السُّفلى من ذوي الحاجة والمسكنة، وكلُّ قد سَمَّى الله له سهمه، ووضع على حده فريضةً في كتابه أو سنَّة نبيه ﷺ عهداً منه عندنا محفوظاً.

فالجنود، بإذن الله، حصون الرِّعِيَّةِ، وزين الولاية، وعزُّ الدين، وسبل الأمن، وليس تقوم الرِّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ. ثُمَّ لَا قَوَامَ للجنود إِلَّا بِمَا يَخْرِجُ الله لَهُمْ مِنَ الْخَرَجِ الَّذِي يَقَوُّونَ بِهِ عَلَى جِهَادِ عَدُوِّهِمْ، وَيَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيمَا يَصْلَحُهُمْ، وَيَكُونُ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ.

ثُمَّ لَا قَوَامَ لِهَذَيْنِ الصَّنَفَيْنِ إِلَّا بِالصَّنَفِ الثَّالِثِ مِنَ الْقَضَاةِ وَالْعَمَّالِ وَالْكَتَّابِ، لَمَّا يَحْكُمُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ، وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ، وَيُؤْتِمِنُونَ عَلَيْهِ مِنْ خَوَاصِ الْأُمُورِ وَعَوَامِهَا. وَلَا قَوَامَ لَهُمْ جَمِيعاً إِلَّا بِالثُّجَّارِ وَذَوِي الصَّنَاعَاتِ، فِيمَا يَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ مِنْ مِرَافِقِهِمْ، وَيَقِيمُونَهُ مِنْ أَسْوَاقِهِمْ، وَيَكْفُونَهُمْ مِنَ التَّرْفُقِ بِأَيْدِيهِمْ مَا لَا يَبْلُغُهُ رَفَقُ غَيْرِهِمْ.

ثُمَّ الطَّبقَةُ السُّفلى مِنْ أَهْلِ الْحَاجَةِ وَالْمَسْكِنَةِ الَّذِينَ يَحْتَقُّ رَفْدُهُمْ وَمَعُونَتُهُمْ. وَفِي اللَّهِ لِكُلِّ سَعَةٍ، وَلِكُلِّ عَلَى الْوَالِي حَقٌّ بِقَدْرِ مَا يَصْلَحُهُ، وَلَيْسَ يَخْرِجُ الْوَالِي مِنْ حَقِيقَةِ مَا أَلَّ زَمَهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ إِلَّا بِالْإِهْتِمَامِ وَالْإِسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ، وَتَوْطِينِ نَفْسِهِ عَلَى لُزُومِ الْحَقِّ، وَالصَّبْرِ عَلَيْهِ فِيمَا خَفَّ عَلَيْهِ أَوْ ثَقُلَ.»

8 - شناخت اقشار گوناگون اجتماعى

ای مالک بدان! مردم از گروه های گوناگونی می باشند که اصلاح هر یک جز با دیگری امکان ندارد، و هیچ یک از گروه ها از گروه دیگر بی نیاز نیست؛

از آن قشرها، لشکریان خدا، و نویسندگان عمومی و خصوصی، قضات دادگستر، کارگزاران عدل و نظم اجتماعی، جزیه دهندگان، پرداخت کنندگان مالیات، تجار و بازرگانان، صاحبان صنعت و پیشه وران، و طبقه پایین جامعه از نیازمندان و مستمندان می باشند، که برای هریک خداوند

سهمی مقرر داشته، و مقدار واجب آن را در قرآن یا سنت پیامبر ﷺ تعیین کرده که پیمانی از طرف خداست و نگهداری آن بر ما لازم است.

پس سپاهیان به فرمان خدا، پناهگاه استوار رعیت، و زینت و وقار زمامداران، شکوه دین، و راه های تحقق امنیت کشورند، امور مردم جز با سپاهیان استوار نگردد، و پایداری سپاهیان جز به خراج و مالیات رعیت انجام نمی شود که با آن برای جهاد با دشمن تقویت گردند، و برای اصلاح امور خویش به آن تکیه کنند، و نیازمندی های خود را برطرف سازند. سپس سپاهیان و مردم، جز با گروه سوم نمی توانند پایدار باشند، و آن قضات، و کارگزاران دولت، و نویسندگان حکومتند، که قراردادهای و معاملات را استوار می کنند، و آن چه به سود مسلمانان است فراهم می آورند، و در کارهای عمومی و خصوصی مورد اعتمادند.

و گروه های یاد شده بدون بازرگانان، و صاحبان صنایع نمی توانند دوام بیاورند، زیرا آنان وسایل زندگی را فراهم می آورند، و در بازارها عرضه می کنند، و بسیاری از وسایل زندگی را با دست می سازند که از توان دیگران خارج است.

قشر دیگر، طبقه پایین از نیازمندان و مستمندانند که باید به آنها بخشش و یاری کرد. برای تمام اقشار گوناگون یاد شده، در پیشگاه خدا گشایشی است، و همه آنان به مقداری که امورشان اصلاح شود بر زمامدار حقی مشخص دارند، و زمامدار از انجام آن چه خدا بر او واجب کرده است نمی تواند موفق باشد جز آن که تلاش فراوان نماید، و از خدا یاری بطلبد، و خود را برای انجام حق آماده سازد، و در همه کارها، آسان باشد یا دشوار، شکیبایی ورزد.

الاول أفضل العسكريين

«فول من جنودك أنصحهم في نفسك لله ولرسوله ولإمامك، وأنقاهم جيباً، وأفضلهم حلماً، ممّن يبطل عن الغضب، ويستريح إلى العذر، ويرأف بالضعفاء، وينب و على الأقوياء، وممّن لا يثيره العُنف، ولا يقعد به الضّعف. ثمّ الصقّ بدوي المروءات والأحساب، وأهل البيوتات الصالحة، والسوابق الحسنة؛ ثمّ أهل النجدة والشجاعة، والسّخاء والسّماحة؛ فإنّهم جماعٌ من الكرم، وشعبٌ من العرف. ثمّ ت فقد من أمورهم ما يتفقّد الوالدان من ولدهما، ولا يتفّاقمّن في نفسك شيءٌ قويّتهم به، ولا تحقرن لطفاً تعاهدتهم به وإن قلّ؛ فإنّه داعيةٌ لهم إلى بذل النصيحة لك، وحسن الظن بك.

ولا تدع تفقّد لطيف أمورهم اتكّالاً على جسيمها، فإنّ للسير من لطفك موضعاً ينتفعون به، وللجسيم موقعاً لا يستغنون عنه. وليكن أثر رؤوس جنودك عندك من واساهم في معونته، وأفضل عليهم من جدته، بما يسعهم ويسع من وراءهم من خلوف أهليهم، حتّى يكون همهم همّاً واحداً في جهاد العدو.

فإنّ عطفك عليهم يعطف قلوبهم عليك، وإنّ أفضل قرّة عين الولاة استقامة العدل في البلاد، وظهور مودة الرعية وإنّه لا تظهر مودّتهم إلّا بسلامة صدورهم، ولا تصح نصيحتهم إلّا بحيطتهم على ولاة الأمور، وقلة است ثقال دولهم، وترك استبطاء انقطاع مدّتهم. فافسح في آمالهم، وواصل في حسن الثناء عليهم، وتعدد ما أبلى ذوو البلاء منهم؛ فإنّ كثرة الذكر لحسن أفعالهم تهزّ الشجاع، وتعرض التآكل، إن شاء الله. ثمّ اعرف لكل امرئٍ منهم ما أبلى، ولا تضمّن بلاء امرئٍ إلى غيره، ولا تقصرنّ به دون غاية بلاءه، ولا يدعوتك شرف امرئٍ إلى أن تعظم من بلاءه ما كان صغيراً، ولا ضعة امرئٍ إلى أن تستصغر من بلاءه ما كان عظيماً. واردد إلى الله ورسوله ما يضلّك من الخطوب، ويشتبه عليك من الأمور؛ فقد قال الله تعالى لقوم أحبّ إرشادهم:

يا أيّها الذين آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرّسول وأولي الأمر منكم، فإنّ تنازعتم في شيءٍ فردّوه إلى الله والرّسول

فالرّد إلى الله: الأخذ بمحكم كتابه، والرّد إلى الرّسول: الأخذ بسنّته الجامعة غير المفرقة.

اول - سيمای نظامیان

برای فرماندهی سپاه کسی را برگزین که خیرخواهی او برای خدا و پیامبر ﷺ و امام تو بیشتر، و دامن او پاک تر، شکیبایی او برتر باشد، از کسانی که دیر به خشم آید، و عذر پذیرتر باشد، و بر ناتوان رحمت آورد، و با قدرتمندان، با قدرت برخورد نماید، درستی او را به تجاوز نکشاند، و ناتوانی او را از حرکت باز ندارد. سپس در نظامیان با خانواده های ریشه دار، دارای شخصیت حساب شده، خاندانی پارسا، دارای سوابقی نیکو و درخشان، که دلاور و سلحشور و بخشنده و بلند نظرند، روابط نزدیک برقرار کن، آنان همه بزرگواری را در خود جمع کرده، و نیکی ها را در خود گرد آورده اند، پس در کارهای آنان بگونه ای بیندیش که پدری مهربان درباره فرزندش می اندیشد، و مبادا آن چه را که آنان را نیرومند می کند در دیده ات بزرگ جلوه کند، و نیکوکاری تو نسبت به آنان هر چند اندک باشد را خوار مپندار، زیرا نیکی آنان را به خیرخواهی تو خواند، و گمانشان را نسبت به تو نیکو گرداند، و رسیدگی به امور کوچک آنان را به اعتماد رسیدگی به کارهای بزرگشان وامگذار، زیرا نیکی اندک تو را جایگاهی است که از آن سود می برند، و نیکی های بزرگ تو را جایی است که از آن بی نیاز نیستند.

برگزیده ترین فرماندهان سپاه تو، کسی باشد که از همه بیشتر به سربازان کمک رساند، و از امکانات مالی خود بیشتر در اختیارشان گذارد، به اندازه ای که خانواده هایشان در پشت جبهه، و خودشان در آسایش کامل باشند، تا در نبرد با دشمن، سربازان اسلام تنها به یک چیز بیندیشند همانا مهربانی تو نسبت به سربازان، دلهایشان را به تو می کشاند، و همانا، روشنی چشم زمامداران، برقراری عدل در شهرها و آشکار شدن محبت مردم نسبت به والی است، که محبت دل های رعیت جز با پاکی قلب ها پدید نمی آید، و خیرخواهی آنان زمانی است که با رغبت و شوق پیرامون والی را گرفته، و حکومت بارسنگینی را بردوش رعیت نگذاشته باشد، و طولانی شدن مدت زمامداری بر ملت ناگوار نباشد.

پس آرزوهای سپاهیان را برآور، و همواره از آنان ستایش کن، و کارهای مهمی که انجام داده اند بر شمار، زیرا یادآوری کارهای ارزشمند آنان، شجاعان را بر می انگیزاند، و ترسوها را به

تلاش و می دارد، ان شاء الله. و در یک ارزشیابی دقیق، رنج و زحمات هریک از آنان را شناسایی کن، و هرگز تلاش و رنج کسی را به حساب دیگری مگذار، و ارزش خدمت او را ناچیز مشمار، تا شرافت و بزرگی کسی موجب نگردد که کار کوچکش را بزرگ بشماری، یا گننامی کسی باعث شود که کار بزرگ او را ناچیز بدانی، مشکلاتی که در احکام نظامیان برای تو پدید می آید، و اموری که برای تو شبهه ناکند، به خدا، و رسول خدا ﷺ بازگردان، زیرا خدا برای مردمی که علاقه داشت هدایتشان کند فرمود.

ای کسانی که ایمان آوردید، از خدا و رسول و امامانی که از شما هستند اطاعت کنید، و اگر در چیزی نزاع دارید، آن را به خدا و رسولش باز گردانید (172)

پس بازگرداندن چیزی به خدا یعنی عمل کردن به قرآن، و باز گرداندن به پیامبر ﷺ یعنی عمل کردن به سنت او که وحدت بخش است، نه عامل پراکندگی.

الثانی - افضل القضاة

«ثُمَّ اختر للحكم بين الناس أفضل رعيَّتِكَ في نفسك، مَن لَّا تَضِيقُ بِهِ الْأُمُورَ، وَلَا تَمَحُكُهُ الْخُصُومُ، وَلَا يَتَمَادَى فِي الرِّلَّةِ، وَلَا يَحْصُرُ مِنَ الْفِيءِ إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ، وَلَا تَشْرَفُ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ، وَلَا يَكْتَفِي بِأَدْنَى فِهِمْ دُونَ أَقْصَاهُ؛ وَأَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ، وَأَخَذَهُم بِالْحُجَجِ، وَأَقْلَهُمُ تَبَرُّمًا بِمِرَاجِعَةِ الْخُصْمِ، وَأَصْبَرَهُمْ عَلَى تَكْشُفِ الْأُمُورِ، وَأَصْرَمَهُمْ عِنْدَ اتِّضَاحِ الْحُكْمِ، مَن لَّا يَزِدُّهُ إِطْرَاءٌ، وَلَا يَسْتَمِيلُهُ إِغْرَاءٌ، وَأَوَّلَكَ قَلِيلٌ. ثُمَّ أَكْثَرَ تَعَاهِدِ قَضَائِهِ، وَافْسَحَ لَهُ فِي الْبَدَلِ مَا يَزِيلُ عِلَّتَهُ، وَتَقَلُّ مَعَهُ حَاجَتُهُ إِلَى النَّاسِ. وَأَعْطَاهُ مِنَ الْمَنْزِلَةِ لَدَيْكَ مَا لَا يَطْمَعُ فِيهِ غَيْرُهُ مِنْ خَاصَّتِكَ، لِيَأْمَنَ بِذَلِكَ اغْتِيَالُ الرِّجَالِ لَهُ عِنْدَكَ. فَانْظُرْ فِي ذَلِكَ نَظْرًا بَلِيغًا، فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ، يَعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَى، وَتَطْلُبُ بِهِ الدُّنْيَا.»

دوم - سیمای قضاات و داوران

سپس از میان مردم! برترین فرد نزد خود را برای قضاوت انتخاب کن، کسانی که مراجعه فراوان، آنها را به ستوه نیاورد، و برخورد مخالفان با یکدیگر او را خشنماک نسازد، در اشتباهاتش پافشاری نکند، و بازگشت به حق پس از آگاهی برای او دشوار نباشد، طمع را از دل ریشه کن

کند، و در شناخت مطالب با تحقیقی اندک رضایت ندهد، و در شبهات از همه با احتیاط تر عمل کند، و در یافتن دلیل اصرار او از همه بیشتر باشد، و در مراجعه پیاپی شاکیان خسته نشود، در کشف امور از همه شکیاتر، و پس از آشکار شدن حقیقت در فصل خصومت از همه برنده تر باشد، کسی که ستایش فراوان او را فریب ندهد، و چرب زبانی او را منحرف نسازد و چنین کسانی بسیار اندکند!!

پس از انتخاب قاضی، هرچه بیشتر در قضاوت های او بیندیش، و آنقدر به او ببخش که نیازهای او برطرف گردد، و به مردم نیازمند نباشد، و از نظر مقام و منزلت آنقدر او را گرامی دار که نزدیکان توبه نفوذ در او طمع نکنند، تا از توطئه آنان در نزد تو در امان باشد. در دستوراتی که دادم نیک بنگر که همانا این دین در دست بدکاران گرفتار آمده بود، که با نام دین به هواپرستی پرداخته، و دنیای خود را به دست می آوردند.

الثالث - افضل المسؤولين

«ثُمَّ انظر في أمور عمالك فاستعملهم اختبائاً، ولا تولهم محاباةً وأثرةً، فَإِنَّهُمَا جَمَاعٌ من شعب الجور والخيانة. وتوَحَّ منهم أهل التجربة والحياء، من أهل البيوتات الصَّالِحَةِ، والقدم في الإسلام المُتَقَدِّمَةِ، فَإِنَّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقًا، وَأَصَحُّ أَعْرَاضًا، وَأَقْلُّ في المطامع إشراقًا، وأبلغ في عواقب الأمور نظرًا. ثُمَّ أَسْبِغْ عليهم الرِّزَاقَ، فَإِنَّ ذَلِكَ قُوَّةٌ لَهُمْ عَلَى استصلاح أنفسهم، وَغَنَى لَهُمْ عَنِ تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ أَيْدِيهِمْ، وَحِجَّةٌ عَلَيْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَكَ أَوْ ثَلَمُوا أَمَانَتَكَ.

ثُمَّ تَفَقَّدْ أَعْمَالَهُمْ، وابعث العيون من أهل الصدق والوفاء عليهم، فَإِنَّ تَعَاهِدَكَ فِي السِّرِّ - لِأُمُورِهِمْ حَدُودٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ، وَالرَّفْقِ بِالرَّعِيَّةِ. وَتَحَفُّظٌ مِنَ الْإِعْوَانِ؛ فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَةٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارُ عِيُونِكَ، اكَتَفَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِدًا، فَبَسَطْتَ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ فِي بَدَنِهِ، وَأَخَذْتَهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ، ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّةِ، وَوَسَمْتَهُ بِالْخِيَانَةِ، وَقَلَّدْتَهُ عَارِ التَّهْمَةِ.»

سوم - سیمای کارگزاران دولتی

سپس در امور کارمندان بیندیش، و پس از آزمایش به کارشان بگمار، و با میل شخصی، و بدون مشورت با دیگران آنان را به کارهای مختلف وادار نکن، زیرا نوعی ستمگری و خیانت است

کارگزاران دولتی را از میان مردمی با تجربه و با حیا، از خاندان های پاکیزه و با تقوی، که در مسلمانی سابقه درخشانی دارند انتخاب کن، زیرا اخلاق آنان گرمی تر، و آبرویشان محفوظتر، و طمع ورزیشان کمتر، و آینده نگری آنان بیشتر است.

سپس روزی فراوان برآنان ارزانی دار، که با گرفتن حقوق کافی در اصلاح خود بیشتر می کوشند، و با بی نیازی، دست به اموال بیت المال نمی زنند، و اتمام حجتی است بر آنان اگر فرمانت را نپذیرند یا در امانت تو خیانت کنند. سپس رفتار کارگزاران را بررسی کن، و جاسوسانی راستگو، و وفا پیشه برآنان بگمار، که مراقبت و بازرسی پنهانی تو از کار آنان، سبب امانت داری، و مهربانی با رعیت خواهد بود. و از همکاران نزدیکت سخت مراقبت کن، و اگر یکی از آنان دست به خیانت زد، و گزارش جاسوسان تو هم آن خیانت را تأیید کرد، به همین مقدار گواهی قناعت کرده او را با تازیانه کیفر کن، و آن چه از اموال که در اختیار دارد از او باز پس گیر، سپس او را خواردار، و خیانتکار بشمار، و طوق بدنامی به گردنش بیافکن.

الرابع - صفات الدافعين للزكاة

«وَتَفَقَّدَ أَمْرَ الْخَرَجِ بِمَا يَصْلَحُ أَهْلَهُ، فَإِنَّ فِي صَلَاحِهِ وَصَلَاحَهُمْ صَلَاحاً لِمَنْ سِوَاهُمْ، وَلَا صَلَاحَ لِمَنْ سِوَاهُمْ إِلَّا بِهِمْ، لِأَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ عِيَالٌ عَلَى الْخَرَجِ وَأَهْلِهِ وَلَيْكُنْ نَظْرُكَ فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ أَبْلَغَ مِنْ نَظْرِكَ فِي اسْتِجْلَابِ الْخَرَجِ، لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يَدْرِكُ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ؛ وَمَنْ طَلَبَ الْخَرَجَ بِغَيْرِ عِمَارَةٍ أَخْرَبَ الْبِلَادَ، وَأَهْلَكَ الْعِبَادَ، وَلَمْ يَسْتَقِمْ أَمْرُهُ إِلَّا قَلِيلاً.

فَإِنْ شَكُوا ثِقَلًا أَوْ عِلَّةً، أَوْ انْقِطَاعَ شَرْبٍ أَوْ بَالَةٍ، أَوْ إِحَالَةَ أَرْضٍ اغْتَمَرَهَا غَرَقٌ، أَوْ أَجْحَفَ بِهَا عَطَشٌ، خَفَّفْتَ عَنْهُمْ بِمَا تَرْجُو أَنْ يَصْلَحَ بِهِ أَمْرُهُمْ؛ وَلَا يَتَقَلَّنَ عَلَيْكَ شَيْءٌ خَفَّفْتَ بِهِ الْمُؤُونَةَ عَنْهُمْ، فَإِنَّهُ ذَخْرٌ يَعُودُونَ بِهِ عَلَيْكَ فِي عِمَارَةِ بِلَادِكَ، وَتَزِينِ وَلَايَتِكَ، مَعَ اسْتِجْلَابِكَ حَسَنَ ثَنَائِهِمْ، وَتَبَجُّحِكَ بِاسْتِفَاضَةِ الْعَدْلِ فِيهِمْ، مُعْتَمِداً فَضْلَ قُوَّتِهِمْ، بِمَا ذَخَرْتَ عَنْدهُمْ مِنْ إِجْمَامِكَ لَهُمْ، وَالثِّقَةِ مِنْهُمْ بِمَا عَوَّدْتَهُمْ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ وَرَفَقِكَ بِهِمْ، فَرَبَّما حَدَثَ مِنَ الْأُمُورِ مَا إِذَا عَوَّلْتَ فِيهِ عَلَيْهِ مِمَّنْ بَعْدَ احْتِمَالِهِ طَبِيبَةً أَنْفُسَهُمْ بِهِ؛ فَإِنَّ الْعِمْرَانَ مُحْتَمِلٌ مَا حَمَلْتَهُ.

وَإِنَّمَا يُوْتِي خَرَابَ الْأَرْضِ مِنْ إِعْوَازِ أَهْلِهَا، وَإِنَّمَا يَغُوزُ أَهْلُهَا لِإِشْرَافِ أَنْفُسِ الْوَلَاةِ عَلَى الْجَمْعِ، وَسُوءِ ظَنِّهِمْ بِالْبَقَاءِ، وَقَلَّةِ انْتِفَاعِهِمْ بِالْعَبَرِ.»

چهارم - سیمای مالیات دهندگان

مالیات و بیت المال را بگونه ای واریسی کن که صلاح مالیات دهندگان باشد، زیرا بهبودی مالیات و مالیات دهندگان، عامل اصلاح امور دیگر اقشار جامعه می باشد، و تا امور مالیات دهندگان اصلاح نشود کار دیگران نیز سامان نخواهد گرفت؛ زیرا همه مردم نان خور مالیات و مالیات دهندگانند، باید تلاش تو در آبادانی زمین بیشتر از جمع آوری خراج باشد که خراج جز با آبادانی فراهم نمی گردد، و آن کس که بخواهد خراج را بدون آبادانی مزارع به دست آورد، شهرها را خراب، و بندگان خدا را نابود، و حکومتش جز اندک مدتی دوام نیاورد.

پس اگر مردم شکایت کردند، از سنگینی مالیات، یا آفت زدگی، یا خشک شدن آب چشمه ها، یا کمی باران، یا خراب شدن زمین در سیلاب ها، یا خشکسالی، در گرفتن مالیات به میزانی تخفیف ده تا امورشان سامان گیرد، و هرگز تخفیف دادن در خراج تو را نگران نسازد؛ زیرا آن، اندوخته ای است که در آبادانی شهرهای تو، و آراستن ولایت های تو نقش دارد، و رعیت تو را می ستایند، و تو از گسترش عدالت میان مردم خشنود خواهی شد، و به افزایش قوت آنان تکیه خواهی کرد، بدانچه در نزدشان اندوختی و به آنان بخشیدی، و با گسترش عدالت در بین مردم، و مهربانی با رعیت، به آنان اطمینان خواهی داشت، آنگاه اگر در آینده کاری پیش آید و به عهده شان بگذاری، با شادمانی خواهند پذیرفت، زیرا عمران و آبادی قدرت تحمل مردم را زیاد می کند. همانا ویرانی زمین به جهت تنگدستی کشاورزان است، و تنگدستی کشاورزان، به جهت غارت اموال از طرف زمامدارانی است که به آینده حکومتشان اعتماد ندارند، و از تاریخ گذشتگان عبرت نمی گیرند.

الخامس - افضل الكتاب

«ثُمَّ انظر في حال كتابك، فقل على أمورك خیرهم، واخصص رسائلک التي تدخل فیها مکائدک وأسرارک بأجمعهم لوجه صالح الأخلاق ممن لا تبطره الکرامة، فیجترئ بها علیک فی خلاف لک بحضرة ملأ ولا تقصر به العفلة عن إیراد مکاتبات عمالك علیک، وإصدار جواباتها علی الصواب عنک، فیما یأخذ لک و یعطى منک، ولا یضعف عقداً اعتقده لک، ولا یعجز عن إطلاق ما ع قد علیک، ولا

يَجْهَلُ مَبْلَغَ قَدْرِ نَفْسِهِ فِي الْأُمُورِ، فَإِنَّ الْجَاهِلَ بِقَدْرِ نَفْسِهِ يَكُونُ بِقَدْرِ غَيْرِهِ أَجْهَلًا. ثُمَّ لَا يَكُنْ اخْتِيَارَكَ إِيَّاهُمْ عَلَى فِرَاسَتِكَ وَاسْتِنَامَتِكَ وَحَسَنِ الظَّنِّ بِكَ، فَإِنَّ الرِّجَالَ يَتَعَرَّضُونَ لِفِرَاسَاتِ الْوَلَاةِ بِتَضَنُّعِهِمْ وَحَسَنِ خَدَمَتِهِمْ، وَلَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ النَّصِيحَةِ وَالْأَمَانَةِ شَيْءٌ. وَلَكِنْ اخْتَبِرْهُمْ بِمَا وَلُّوا لِلصَّالِحِينَ قَبْلَكَ، فَاعْمِدْ لِأَحْسَنِهِمْ كَانَ فِي الْعَامَّةِ أَثَرًا، وَأَعْرِفْهُمْ بِالْأَمَانَةِ وَجْهًا، فَإِنَّ ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى نَصِيحَتِكَ لِلَّهِ وَلِمَنْ وَلِيَتْ أَمْرَهُ. وَاجْعَلْ لِرَأْسِ كُلِّ أَمْرٍ مِنْ أُمُورِكَ رَأْسًا مِنْهُمْ، لَا يَقْهَرُهُ كَبِيرُهَا، وَلَا يَنْشَتَّتْ عَلَيْهِ كَثِيرُهَا، وَمَهْمَا كَانَ فِي كِتَابِكَ مِنْ عَيْبٍ فَتَغَابَيْتَ عَنْهُ أَلْزَمْتَهُ.»

پنجم - سیمای نویسندگان و منشیان

سپس در امور نویسندگان و منشیان بدرستی بیندیش، و کارهایت را به بهترین آنان واگذار، و نامه های محرمانه، که در بردارنده سیاست ها و اسرار تو است، از میان نویسندگان به کسی اختصاص ده که صالح تر از دیگران باشد، کسی که گرامی داشتن او را به سرکشی و تجاوز نکشاند تا در حضور دیگران با تو مخالفت کند، و در رساندن نامه کارگزارانت به تو، یا رساندن پاسخ های تو به آنان کوتاهی نکند، و در آن چه برای تو می ستاند یا از طرف تو به آنان تحویل می دهد، فراموشکار نباشد.

و در تنظیم هیچ قراردادی سستی نرزد، و در بر هم زدن قراردادی که به زیان توست کوتاهی نکند، و منزلت و قدر خویش را بشناسد، همانا آن که از شناخت قدر خویش عاجز باشد، در شناخت قدر دیگران جاهل تر است. مبدا در گزینش نویسندگان و منشیان، بر تیزهوشی و اطمینان شخصی و خوش باوری خود تکیه نمایی، زیرا افراد زیرک با ظاهرسازی و خوش خدمتی، نظر زمامداران را به خود جلب می نمایند، که در پس این ظاهرسازی ها، نه خیرخواهی وجود دارد، و نه از امانت داری نشانی یافت می شود.

لکن آنها را با خدماتی که برای زمامداران شایسته و پیشین انجام داده اند بیازمای، به کاتبان و نویسندگانی اعتماد داشته باش که در میان مردم آثاری نیکو گذاشته، و به امانتداری از همه مشهورترند، که چنین انتخاب درستی نشان دهنده خیرخواهی تو برای خدا، و مردمی است که حاکم آنانی، برای هریک از کارهایت سرپرستی برگزین که بزرگی کار بر او چیرگی نیابد، و

فراوانی کار او را درمانده نسازد، و بدان که هرگاه در کار نویسندگان و منشیان تو کمبودی وجود داشته باشد که توبی خبرباشی خطرات آن دامنگیر تو خواهد بود.

السادس - التجار و اصحاب الصنائع

«ثُمَّ استوص بالتَّجَّارِ وذوي الصناعات، وأوص بهم خيراً: المقيم منهم وال مضطرب بماله، والمتفرق ببدنه، فَإِنَّهُمْ موادُّ المنافع، وأسباب المرافق، وجلَّابُها من المباعِد والمطارح، في برك وبحرك، وسهلك وجبلك، وحيث لَا يَلْتَمِ التَّاس لمواضعها، وَلَا يَجْتَرُّونَ عَلَيْهَا، فَإِنَّهُمْ سَلَمٌ لَا تَخَافُ بَائِقَتَهُ، وَصَلَحٌ لَا تَخْشَى غَائِلَتَهُ. وتفقد أمورهم بحضرتك وفي حواشي بلادك. وَاعْلَمْ - مَعَ ذَلِكَ - أَنَّ فِي كَثِيرٍ مِنْهُمْ ضيقاً فاحشاً، وشحاً قبيحاً، واحتكاراً للمنافع، وتحكماً في البياعات، وذلك باب مضرَّةٍ للعامة، وعيبٌ على الولاة. فامنع من الإحتكار، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ منع منه. وليكن البيع بيعاً سمحاً: بموازين عدلٍ، وأسعارٍ لَا تحجف بالفريقين من البائع والمبتاع. فَمَنْ قَارَفَ حِكْرَةً بَعْدَ نَهْيِكَ إِيَّاهُ فنكل به، وعاقبه في غير إسرافٍ.»

ششم - سیمای بازرگانان و صاحبان صنایع

سپس سفارش مرا به بازرگانان و صاحبان صنایع بپذیر، و آنها را به نیکوکاری سفارش کن، بازرگانانی که در شهر ساکنند، یا آنان که همواره در سیر و کوچ کردن می باشند، و بازرگانانی که با نیروی جسمانی کار می کنند، چرا که آنان منابع اصلی منفعت، و پدید آورندگان وسایل زندگی و آسایش، و آوردندگان وسایل زندگی از نقاط دور دست و دشوار می باشند، از بیابان ها و دریاها، و دشت ها و کوهستان ها، جاهای سختی که مردم در آن اجتماع نمی کنند، یا برای رفتن به آنجاها شجاعت ندارند.

بازرگانان مردمی آرامند، و از ستیزه جویی آنان ترسی وجود نخواهد داشت، مردمی آشتی طلبند که فتنه انگیزی ندارند، در کار آنها بیندیش چه در شهری باشند که تو به سر میبری، یا در شهرهای دیگر، با توجه به آن چه که تذکر دادم این را هم بدان که در میان بازرگانان، هستند کسانی که تنگ نظر و بد معامله و بخیل و احتکار کننده اند، که تنها با زورگویی به سود خود می اندیشند. و کالا را به هر قیمتی که می خواهند می فروشند، که این سودجویی و گران فروشی برای

همه افراد جامعه زیانبار، و عیب بزرگی بر زمامدار است. پس از احتکار کالا جلوگیری کن، که رسول خدا ﷺ از آن جلوگیری می کرد، باید خرید و فروش در جامعه اسلامی، به سادگی و با موازین عدالت انجام گیرد، با نرخ هایی که بفروشنده و خریدار زیانی نرساند، کسی که پس از منع تو احتکار کند، او را کیفر ده تا عبرت دیگران شود اما در کیفر او اسراف نکن.

السابع - المحرومون

«ثُمَّ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ، مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ وَأَهْلِ الْبُؤْسِ وَالزَّمْنِ، فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَمُعْتَرًّا، وَاحْفَظْ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ، وَاجْعَلْ لَهُمْ قِسْمًا مِنْ بَيْتِ مَالِكَ، وَقِسْمًا مِنْ غُلَّاتِ صَوَافِي الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ، فَإِنَّ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى، وَكُلُّ قَدْ اسْتَرْعَيْتَ حَقَّهُ، فَلَا يَشْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطْرٌ، فَإِنَّكَ لَا تَعْذِرُ بِتَضْيِيعِكَ النَّافَةَ لِأَحْكَامِكَ الْكَثِيرِ الْمِهْمِّ. فَلَا تَشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ، وَلَا تَصْعِرْ خَدَّكَ لَهُمْ، وَتَفَقَّدْ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مَنْ تَقْتَحِمُهُ الْعَيُونُ، وَتَحْقِرُهُ الرِّجَالُ. فَفَرِّغْ لِأَلِيكَ ثِقَّتَكَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَالتَّوَّاضِعِ، فَلْيَرْفَعْ إِلَيْكَ أُمُورَهُمْ، ثُمَّ اْعْمَلْ فِيهِمْ بِالْإِعْذَارِ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ تَلْقَاهُ، فَإِنَّ هَؤُلَاءِ مِنْ بَيْنِ الرَّعِيَّةِ أَحْوَجُ إِلَى الْإِنْصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ، وَكُلُّ فَاغْذِرْ إِلَى اللَّهِ فِي تَأْدِيَةِ حَقِّهِ إِلَيْهِ. وَتَعَهَّدْ أَهْلَ الْيَتَمِ وَذَوِي الرِّقَّةِ فِي السَّنِ مَنْ لَا حِيلَةَ لَهُ، وَلَا يَنْصَبْ لِلْمَسْأَلَةِ نَفْسَهُ، وَذَلِكَ عَلَى الْوَلَاةِ ثَقِيلٌ، وَالْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ؛ وَقَدْ يَخْفِفُهُ اللَّهُ عَلَى أَقْوَامٍ طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ فَصَبَرُوا أَنْفُسَهُمْ، وَوَثَقُوا بِصَدَقِ مَوْعِدِ اللَّهِ لَهُمْ. وَاجْعَلْ لِدَوِي الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْمًا تَفَرِّغْ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ، وَتَجْلِسْ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًّا فَتَتَوَّاضِعَ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ، وَتَقْعُدَ عَنْهُمْ جَنْدَكَ وَأَعْوَانَكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ وَشَرَطِكَ، حَتَّى يَكَلِّمَكَ مَتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ: لَنْ تَقْدَسَ أُمَّةٌ لَا يُوْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ.

ثُمَّ احْتَمَلَ الْخَرْقَ مِنْهُمْ وَالْعِيَّ، وَنَحَ عَنْهُمْ الضِّيقَ وَالْأَنْفَ يَبْسُطُ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ أَكْنَافَ رَحْمَتِهِ، وَيُوجِبُ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ. وَأَعْطَ مَا أَعْطَيْتَ هَنِيئًا، وَامْنَعِ فِي إِجْمَالٍ وَإِعْذَارٍ»

هفتم - سیمای محرومان و مستضعفان

سپس خدا را! خدا را! در خصوص طبقات پایین و محروم جامعه که هیچ چاره ای ندارند، از زمین گیران، نیازمندان، گرفتاران، دردمندان، همانا در این طبقه محروم گروهی خویشتن داری نموده، و گروهی به گدایی دست نیاز بر می دارند، پس برای خدا پاسدار حقی باش که خداوند

برای این طبقه معین فرموده است، بخشی از بیت المال، و بخشی از غله های زمین های غنیمتی اسلام را در هر شهری به طبقات پایین اختصاص ده، زیرا برای دورترین مسلمانان همانند نزدیک ترینشان سهمی مساوی وجود دارد و تو مسئول رعایت آن می باشی؛ مبدا سرمستی حکومت تو را از رسیدگی به آنان باز دارد، که هرگز انجام کارهای فراوان و مهم عذری برای ترک مسئولیت های کوچک تر نخواهد بود، همواره در فکر مشکلات آنان باش، و از آنان روی بر مگردان، به ویژه امور کسانی را از آنان بیشتر رسیدگی کن که از کوچکی به چشم نمی آیند و دیگران آنان را کوچک می شمارند و کمتر به تو دسترسی دارند.

برای این گروه از افراد مورد اطمینان خود که خدا ترس و فروتنند انتخاب کن، تا پیرامونشان تحقیق و مسائل آنان را به تو گزارش کنند. سپس در رفع مشکلاتشان بگونه ای عمل کن که در پیشگاه خدا عذری داشته باشی، زیرا این گروه در میان رعیت بیشتر از دیگران به عدالت نیازمندند، و حق آنان را بگونه ای پرداز که در نزد خدا معذور باشی، از یتیمان خردسال، و پیران سالخورده که راه چاره ای ندارند. و دست نیاز بر نمی دارند، پیوسته دلجویی کن که مسئولیتی سنگین بر دوش زمامداران است.

اگر چه حق، تمامش سنگین است اما خدا آن را بر مردمی آسان می کند که آخرت می طلبند، نفس را به شکیبایی وا می دارند، و به وعده های پروردگار اطمینان دارند. پس بخشی از وقت خود را به کسانی اختصاص ده که به تو نیاز دارند، تا شخصاً به امور آنان رسیدگی نمایی، و در مجلس عمومی با آنان بنشین و در برابر خدایی که تو را آفریده فروتن باش، و سربازان و یاران و نگهبانان خود را از سر راهشان دور کن تا سخنگوی آنان بدون اضطراب در سخن گفتن با تو گفتگو کند، من از رسول خدا ﷺ بارها شنیدم که می فرمود: ملتی که حق ناتوانان را از زورمندان، بی اضطراب و بهانه ای باز نستانند، رستگار خواهد شد

پس درستی و سخنانان ناهموار آنان را بر خود هموار کن، و تنگ خویی و خود بزرگ بینی را از خود دور ساز تا خدا درهای رحمت خود را به روی تو بگشاید، و تو را پاداش اطاعت

ببخشاید، آن چه به مردم می بخشی بر تو گوارا باشد، و اگر چیزی را از کسی باز می داری با
مهربانی و پوزش خواهی همراه باشد.

9- الاخلاق الخاصة للوالی

«ثُمَّ أُمُورٌ مِنْ أُمُورِكَ لَا بَدَّ لَكَ مِنْ مَبَاشَرَتِهَا: مِنْهَا إِجَابَةُ عَمَّالِكَ بِمَا يَعْيَا عَنْهُ كِتَابُكَ، وَمِنْهَا إِصْدَارُ حَاجَاتِ النَّاسِ يَوْمَ وَرُودِهَا عَلَيْكَ بِمَا تَحْرَجُ بِهِ صُدُورُ أَعْوَانِكَ. وَأَمَضْ لِكُلِّ يَوْمٍ عَمَلَهُ، فَإِنَّ لِكُلِّ يَوْمٍ مَا فِيهِ.

واجعل لنفسك فيما بينك وبين الله أفضل تلك المواقيت، وأجزل تلك الأقسام، وإن كانت كلها لله إذا صلحت فيها النية، وسلمت منها الرعية.

وليكن في خاصة ما تخلص به لله دينك: إقامة فرائضه التي هي له خاصة، فأعط الله مَن بدنك في ليلك ونهارك، ووف ما تقربت به إلى الله من ذلك كاملاً غير مثلوم ولا منقوص، بالغاً من بدنك ما بلغ. وإذا قمت في صلاتك للناس، فلا تكون منفراً ولا مضيعاً، فإن في الناس من به العلة وله الحاجة. وقد سألت رسول الله ﷺ حين وجهني إلى اليمن كيف أصلي بهم؟ فقال: صل بهم كصلاة أضعفهم، وكن بالمؤمنين رحيماً.

وأما بعد، فلا تطولن احتجاجك عن رعييتك، فإن احتجاج الولاة عن الرعية شعبة مَن الضيق، وقلة علم بالأمر؛ والإحتجاج منهم يقطع عنهم علم ما احتجوا دونه فيصغر عندهم الكبير، ويعظم الصغير، ويقبح الحسن، ويحسن القبيح، ويشاب الحق بالباطل. وإنما الوالي بشر لا يعرف ما توارى عنه الناس به من الأمور، وليست على الحق سمات تعرف بها ضروب الصدق من الكذب، وإنما أنت أحد رجلين: إما امرؤ سخت نفسك بالبذل في الحق، ففيم احتجاجك من واجب حق تع طيه، أو فعل كريم تسديه! أو مبتلى بالمنع، فما أسرع كف الناس عن مسألتك إذا أيسوا من بذلك! مع أن أكثر حاجات الناس إليك مما لا مؤونة فيه عليك، من شكاة مظلمة، أو طلب إنصاف في معاملته.»

9 - اخلاق اختصاصی رهبری

بخشی از کارها بگونه ای است که خود باید انجام دهی، مانند پاسخ دادن به کارگزاران دولتی، در آنجا که منشیان تو از پاسخ دادن به آنها درمانده اند، و دیگر، بر آوردن نیاز مردم در همان روزی که به تو عرضه می دارند، و یارانت در رفع نیاز آنان ناتوانند، کار هر روز را در همان روز انجام ده، زیرا هر روزی، کاری مخصوص به خود دارد.

نیکوترین وقت ها و بهترین ساعات شب و روزت را برای خود و خدای خود انتخاب کن، اگر چه همه وقت برای خداست، آنگاه که نیت درست و رعیت در آسایش قرار داشته باشد. از کارهایی که به خدا اختصاص دارد و باید با اخلاص انجام دهی، انجام واجباتی است که ویژه پروردگار است، پس در بخشی از شب و روز، تن را به پرستش خدا اختصاص ده، و آن چه تو را به خدا نزدیک می کند بی عیب و نقصانی انجام ده، اگر چه دچار خستگی جسم شوی.

هنگامی که نماز به جماعت می خوانی، نه با طولانی کردن نماز مردم را پیراکنی و نه آن که آن را تباه سازی، زیرا در میان مردم، بیمار یا صاحب حاجتی وجود دارد، آنگاه که پیامبر ﷺ مرا به یمن می فرستاد از او پرسیدم، با مردم چگونه نماز بخوانم؟ فرمود: در حد توان ناتوانان نماز بگذار و بر مؤمنان مهربان باش.

هیچگاه خود را فراوان از مردم پنهان مدار، که پنهان بودن والیان، نمونه ای از تنگ خویی و کم اطلاعی در امور جامعه می باشد. نهان شدن از رعیت، زمامداران را از دانستن آن چه بر آنان پوشیده است باز می دارد، پس کار بزرگ، اندک، و کار اندک بزرگ جلوه می کند، زیبا زشت، و زشت زیبا می نماید، و باطل به لباس حق در آید، همانا زمامدار، آن چه را که مردم از او پوشیده دارند نمی داند، و حق را نیز نشانه ای نباشد تا با آن راست از دروغ شناخته شود، و تو به هر حال یکی از آن دو نفر می باشی: یا خود را برای جانبازی در راه حق آماده کردی پس نسبت به حق واجبی که باید پردازی یا کار نیکی که باید انجام دهی ترسی نداری، پس چرا خود را پنهان می داری؟ و یا مردی بخیل و تنگ نظری، پس مردم چون تو را بنگرند مأیوس شده از درخواست کردن باز مانند.

با اینکه بسیاری از نیازمندی های مردم رنجی برای تو نخواهد داشت، که شکایت از ستم دارند یا خواستار عدالتند، یا در خرید و فروش خواهان انصافند.

10- اخلاق القيادة مع الأرقاب

«ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِي خَاصَّةً وَبَطَانَةً، فِيهِمْ اسْتِثْنَاءٌ وَتَطَاوُلٌ، وَقَلَّةٌ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ، فَاحْصِمْ مَادَّةَ أَوْلَئِكَ بِقَطْعِ أَسْبَابِ تِلْكَ الْأَحْوَالِ.

وَلَا تَقْطَعْ لِحَدٍّ مِنْ حَاشِيَتِكَ وَحَامَتِكَ قَطِيعَةً، وَلَا يَطْمَعَنَّ مِنْكَ فِي اعْتِقَادِ عَقْدَةٍ، تَضُرُّ بِمَنْ يَلِيهَا مِنَ النَّاسِ، فِي شَرِبٍ أَوْ عَمَلٍ مُشْتَرِكٍ، يَحْمِلُونَ مَوْجِبَتَهُ عَلَى غَيْرِهِمْ، فَيَكُونُ مَهْنَأُ ذَلِكَ لَهُمْ دُونَكَ، وَعَيْبُهُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. وَالْزَمِ الْحَقَّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ، وَكَنْ فِي ذَلِكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا، وَاقْعًا ذَلِكَ مِنْ قَرَابَتِكَ وَخَاصَّتِكَ حَيْثُ وَقَعَ، وَابْتَغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا يَثْقُلُ عَلَيْكَ مِنْهُ، فَإِنَّ مَغَبَّةَ ذَلِكَ مَحْمُودَةٌ. وَإِنْ ظَنَنْتَ الرَّعِيَّةَ بِكَ حَيْفًا فَأَصْحِرْ لَهُمْ بَعْدُكَ، وَاعْدِلْ عَنْكَ ظُنُونَهُمْ بِإِصْحَارِكَ، فَإِنَّ فِي ذَلِكَ رِيَاضَةً مِنْكَ لِنَفْسِكَ، وَرَفَقًا بِرَعِيَّتِكَ، وَإِعْذَارًا تَبْلُغُ بِهِ حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيمِهِمْ عَلَى الْحَقِّ.»

10 - اخلاق رهبری با خویشاوندان

همانا زمامداران را خواص و نزدیکانی است که خود خواه و چپاول گرند، و در معاملات انصاف ندارند، ریشه ستمکاریشان را با بریدن اسباب آن بخشکان، و به هیچکدام از اطرافیان و خویشاوندانت زمین را واگذار مکن، و بگونه ای با آنان رفتار کن که قرار دادی به سودشان منعقد نگردد که به مردم زیان رساند، مانند آبیاری مزارع، یا زراعت مشترک، که هزینه های آن را بر دیگران تحمیل کنند، در آن صورت سودش برای آنان، و عیب و ننگش در دنیا و آخرت برای تو است.

حق را مال هر کس که باشد، نزدیک یا دور پرداز، و در این کار شکبیا باش، و این شکیبایی را به حساب خدا بگذار، گر چه اجرای حق مشکلاتی برای نزدیکانت فراهم آورد، تحمل سنگینی آن را به یاد قیامت برخود هموار ساز و هرگاه رعیت بر تو بدگمان گردد، افشاگری نموده عذر خویش را آشکارا در میان بگذار، و با اینکار از بدگمانی نجاتشان ده، که این کار ریاضتی برای خودسازی تو، و مهربانی کردن نسبت به رعیت است، و این پوزش خواهی تو آنان را به حق وامی دارد.

11- أسلوب مواجهة الأعداء

«وَلَا تَدْفَعَنَّ صَلَاحاً دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوُّكَ وَلِلَّهِ فِيهِ رِضًى، فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَةً لْجُنُودِكَ، وَرَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ، وَأَمْنًا لِبِلَادِكَ، وَلَكِنْ الْحَذَرُ كُلُّ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صَلَاحِهِ، فَإِنَّ الْعَدُوَّ رَبِّمَا قَارِبٌ لِيَتَغَفَّلَ فَخِذٌ بِالْحَزْمِ، وَاتَّهَمَ فِي ذَلِكَ حَسَنَ الظَّنِّ. وَإِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَدُوِّكَ عَقْدَةً، أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً، فَحُطَّ عَهْدُكَ بِالْوَفَاءِ، وَارْعَ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ، وَاجْعَلْ نَفْسَكَ جَنَّةً دُونَ مَا أُعْطِيتَ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعاً، مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ، وَتَشْتُّتِ آرَائِهِمْ، مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ.

وقد لزم ذلك المشركون فيما بينهم دون المسلمين لما استولبوا من عواقب الغدر؛ فلا تغدرنَّ بذيَمَتِكَ، وَلَا تَحْيِسَنَّ بِعَهْدِكَ، وَلَا تَخْتَلِنَنَّ عَدُوَّكَ، فَإِنَّهُ لَا يَجْتَرِئُ عَلَى اللَّهِ إِلَّا جَاهِلٌ شَقِيٌّ. وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَذِمَّتَهُ أَمْنًا أَفْضَاهُ بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ، وَحَرِيماً يَسْكُنُونَ إِلَى مَنَعَتِهِ، وَيَسْتَفِيزُونَ إِلَى جَوَارِهِ. فَلَا إِدْغَالَ وَلَا مَدَالَسَةَ وَلَا خَدَاعَ فِيهِ، وَلَا تَعْقِدْ عَقْداً تَجُوزُ فِيهِ الْعَلَلُ، وَلَا تَعُولَنَّ عَلَى لَحْنٍ قَوْلٍ بَعْدَ التَّأَكِيدِ وَالتَّوَثُّقَةِ، وَلَا يَدْعُوَنَّكَ ضَيْقُ أَمْرٍ، لَزِمَكَ فِيهِ عَهْدُ اللَّهِ، إِلَى طَلَبِ انْفِسَاخِهِ بِغَيْرِ الْحَقِّ، فَإِنَّ صَبْرَكَ عَلَى ضَيْقِ أَمْرٍ تَرْجُو انْفِرَاجَهُ وَفَضْلَ عَاقِبَتِهِ، خَيْرٌ مِنْ غَدْرِ تَخَافُ تَبْعَتَهُ، وَأَنْ تَحِيطَ بِكَ مِنَ اللَّهِ فِيهِ طَلَبَةٌ، لَا تَسْتَقْبَلُ فِيهَا دُنْيَاكَ وَلَا آخِرَتَكَ.»

11 - روش برخورد با دشمن

هرگز پیشنهاد صلح از طرف دشمن را که خشنودی خدا در آن است رد مکن، که آسایش رزمندگان، و آرامش فکری تو، و امنیت کشور در صلح تأمین می گردد. لکن زنهار! زنهار! از دشمن خود پس از آشتی کردن، زیرا گاهی دشمن نزدیک می شود تا غافلگیر کند، پس دوراندیش باش، و خوشبینی خود را متهم کن. حال اگر پیمانی بین تو و دشمن منعقد گردید، یا در پناه خود او را امان دادی، به عهد خویش وفادار باش، و آن چه بر عهده گرفتی امانت دار باش، و جان خود را سپر پیمان خود گردان، زیرا هیچ یک از واجبات الهی همانند وفای به عهد نیست که همه مردم جهان با تمام اختلافاتی که در افکار و تمایلات دارند، در آن اتفاق نظر داشته باشند. تا آنجا که مشرکین زمان جاهلیت به عهد و پیمانی که با مسلمانان داشتند وفادار بودند، زیرا که آینده ناگوار پیمان شکنی را آزمودند، پس هرگز پیمان شکن مباش، و در عهد خود خیانت مکن، و دشمن را

فریب مده، زیرا کسی جز نادان بدکار، بر خدا گستاخی روا نمی دارد، خداوند عهد و پیمانی که با نام او شکل می گیرد با رحمت خود مایه آسایش بندگان، و پناهگاه امنی برای پناه آورندگان قرار داده است، تا همگان به حریم امن آن روی بیاورند.

پس فساد، خیانت، فریب، در عهد و پیمان راه ندارد، مبدا قراردادی را امضاء کنی که در آن برای دغلكاری و فریب راه هایی وجود دارد، و پس از محكم كاری و دقت در قرارداد نامه، دست از بهانه جویی بردار، مبدا مشكلات پیمانی که بر عهده ات قرار گرفته، و خدا آن را بر گردنت نهاده، تو را به پیمان شکنی وا دارد، زیرا شکیبایی تو در مشكلات پیمان ها که امید پیروزی در آینده را به همراه دارد، بهتر از پیمان شکنی است که از کیفر آن می ترسی، و در دنیا و آخرت نمی توانی پاسخ گوی پیمان شکنی باشی.

12- تحذیرات

الاول - التحذیر من الدم الحرام

«إِيَّاكَ والدماء وسفكها بغير حلها، فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَدْنَى لِنَقْمَةٍ، وَلَا أَعْظَمَ لَتَبْعَةٍ، وَلَا أَحَرَى بِزَوَالِ نِعْمَةٍ، وَانْقِطَاعِ مَدَّةٍ، مِنْ سَفْكِ الدَّمَاءِ بِغَيْرِ حَقِّهَا. وَاللَّهُ سَبْحَانَهُ مَبْتَدِئُ بِالْحُكْمِ بَيْنَ الْعِبَادِ، فِيمَا تَسَافَكُوا مِنَ الدَّمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ فَلَا تَقْوِينَ سُلْطَانَكُمْ بِسَفْكِ دِمِّ حَرَامٍ. فَإِنَّ ذَلِكَ مِمَّا يَضْعِفُهُ وَيُوهِنُهُ، بَلْ يَزِيلُهُ وَيَنْقُلُهُ.

وَلَا عَذْرَ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ وَلَا عِنْدِي فِي قَتْلِ الْعَمَدِ، لِأَنَّ فِيهِ قُودَ الْبَدَنِ. وَإِنْ ابْتَلَيْتَ بِخَطْئٍ وَأَفْرَطَ عَلَيْكَ سَوْطُكَ أَوْ سَيْفُكَ أَوْ يَدُكَ بِالْعُقُوبَةِ؛ فَإِنَّ فِي الْوَكْزَةِ فَمَا فَوْقَهَا مَقْتَلَةً، فَلَا تَطْمَحَنَّ بِكَ نَحْوَةَ سُلْطَانِكَ عَن أَنْ تَوْدِيَ إِلَى أَوْلِيَاءِ الْمَقْتُولِ حَقَّهُمْ.»

12 - هشدارها

اول - هشدار از خون ناحق

از خونریزی بیرهیز، و از خون ناحق پروا کن، که هیچ چیز همانند خون ناحق کیفر الهی را نزدیک، مجازات را بزرگ، و نابودی نعمت ها را سرعت، و زوال حکومت را نزدیک نمی گرداند، و روز قیامت خدای سبحان قبل از رسیدگی اعمال بندگان، نسبت به خون های ناحق ریخته شده داوری خواهد کرد، پس با ریختن خونی حرام، حکومت خود را تقویت مکن.

زیرا خون ناحق حکومت را سست، و پست، و بنیاد آن را برکنده به دیگری منتقل سازد، و تو، نه در نزد من، و نه در پیشگاه خداوند، عذری در خون ناحق نخواهی داشت،

چرا که کیفر آن قصاص است و از آن گریزی نیست، اگر به خطا خون کسی ریختی، یا تازیانه یا شمشیر، یا دست دچار تند روی شد، که گاه مشتی سبب کشتن کسی می گردد، چه رسد به بیش از آن، مبادا غرور قدرت تو را از پرداخت خونبها به بازماندگان مقتول بازدارد!

الثانی - تحذیر من الأُنانیة

«وإِيَّاكَ وَالْإِعْجَابَ بِنَفْسِكَ، والثقة بما يعجبك منها، وحبَّ الإِطراء، فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ أَوْثَقِ فُرْصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيَمْحَقَ مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِينَ.»

دوم - هشدار از خودپسندی

مبادا هرگز! دچار خودپسندی گردی! و به خوبی های خود اطمینان کنی، و ستایش را دوست داشته باشی، که اینها همه از بهترین فرصت های شیطان برای هجوم آوردن به توست، و کردار نیک، نیکوکاران را نابود سازد.

الثالث - التحذیر من المن

«وإِيَّاكَ وَالْمَنَّ عَلَى رِعْيَتِكَ بِإِحْسَانِكَ، أَوْ التَّزَيُّدَ فِيمَا كَانَ مِنْ فَعْلِكَ، أَوْ أَنْ تَعْدَهُمْ فَتَبْعَ مَوْعِدَكَ بِخُلْفِكَ، فَإِنَّ الْمَنَّ يَبْطُلُ الْإِحْسَانُ، وَالتَّزَيُّدُ يَذْهَبُ بِنُورِ الْحَقِّ، وَالْخُلْفُ يُوجِبُ الْمَقْتَ عِنْدَ اللَّهِ وَالنَّاسِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

(كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ).»

سوم - هشدار از منت گذاری

مبادا هرگز! با خدمت هایی که انجام دادی بر مردم منت گذاری، یا آن چه را انجام داده ای بزرگ بشماری، یا مردم را وعده ای داده، سپس خلف وعده نمایی، منت نهادن، پاداش نیکوکاری را از بین می برد، و کاری را بزرگ شمردن، نور حق را خاموش گرداند، و خلاف وعده عمل کردن، خشم خدا و مردم را بر می انگیزاند که خدای بزرگ فرمود:

دشمنی بزرگ نزد خدا آن که بگویند و عمل نکنند. (173)

الرابع - التحذیر من العجلة

«وإِيَّاكَ وَالْعَجَلَةَ بِالْأُمُورِ قَبْلَ أَوَانِهَا، أَوْ التَّسَقُّطَ فِيهَا عِنْدَ امْتِكَانِهَا، أَوْ اللَّجَاجَةَ فِيهَا إِذَا تَنَغَّرَتْ، أَوْ الْوَهْنَ عَنْهَا إِذَا اسْتَوْضَحَتْ. فُضِعَ كُلُّ أَمْرٍ مَوْضِعَهُ، وَأُوقِعَ كُلُّ أَمْرٍ مَوْقِعَهُ.»

چهارم - هشدار از شتابزدگی

مبادا هرگز! در کاری که وقت آن فرا نرسیده شتاب کنی، یا کاری که وقت آن رسیده سستی ورزی، و یا در چیزی که روشن نیست ستیزه جویی نمایی و یا در کارهای روشن کوتاهی کنی، تلاش کن تا هرکاری را در جای خود، و در زمان مخصوص به خود، انجام دهی.

الخامس - التحذير من طلب العناوين

«وإِيَّاكَ وَالْإِسْتِثْنَاءَ بِمَا النَّاسُ فِيهِ أَسْوَأُ، وَالتَّغَالِي عَمَّا تَعْنِي بِهِ مِمَّا قَدْ وَضَحَ لِلْعَيُونِ، فَإِنَّهُ مَأْخُذٌ مِنْكَ لَغَيْرِكَ. وَعَمَّا قَلِيلٍ تَنْكَشِفُ عَنْكَ أَغْطِيَةُ الْأُمُورِ، وَيُنْتَصَفُ مِنْكَ لِلْمُظْلُومِ. اْمْلِكْ حِمِيَّةَ أَنْفِكَ، وَسُورَةَ حَدِّكَ، وَسُطُوَّةَ يَدِكَ، وَغَرَبَ لِسَانِكَ، وَاحْتَرَسْ مِنْ كُلِّ ذَلِكَ بِكَفِّ الْبَادِرَةِ، وَتَأْخِيرِ السَّطُوَّةِ، حَتَّى يَسْكُنَ غَضَبُكَ فَتَمْلِكَ الْإِخْتِيَارَ: وَلَنْ تَحْكُمَ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّى تَكْثُرَ هُمُومُكَ بِذِكْرِ الْمَعَادِ إِلَى رَبِّكَ. وَالْوَاجِبُ عَلَيْكَ أَنْ تَتَذَكَّرَ مَا مَضَى لِمَنْ تَقَدَّمَكَ مِنْ حُكُومَةٍ عَادِلَةٍ، أَوْ سَنَةٍ فَاضِلَةٍ، أَوْ أَثَرٍ عَنْ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْ فَرِيضَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ، فَتَقْتَدِيَ بِمَا شَاهَدْتَ مِمَّا عَمَلْنَا بِهِ فِيهَا، وَتَجْتَهِدَ لِنَفْسِكَ فِي اتِّبَاعِ مَا عَاهَدْتَ إِلَيْكَ فِي عَهْدِي هَذَا، وَاسْتَوْثَقْتَ بِهِ مِنَ الْحِجَّةِ لِنَفْسِي - عَلَيْكَ، لَكَيْلًا تَكُونَ لَكَ عَلَّةٌ عِنْدَ تَسْرُعِ نَفْسِكَ إِلَى هَوَاهَا. وَأَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ بِسَعَةِ رَحْمَتِهِ، وَعَظِيمِ قُدْرَتِهِ عَلَى إِعْطَاءِ كُلِّ رَغْبَةٍ، أَنْ يُوَفِّقَنِي وَإِيَّاكَ لِمَا فِيهِ رِضَاهُ مِنَ الْإِقَامَةِ عَلَى الْعُذْرِ الْوَاضِحِ إِلَيْهِ وَإِلَى خَلْقِهِ، مَعَ حَسَنِ الثَّنَاءِ فِي الْعِبَادِ، وَجَمِيلِ الْأَثَرِ فِي الْبِلَادِ، وَتَمَامِ النِّعْمَةِ، وَتَضْعِيفِ الْكِرَامَةِ، وَأَنْ يَخْتِمَ لِي وَلَكَ بِالسَّعَادَةِ وَالشَّهَادَةِ، إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، وَسَلَامٌ تَسْلِيمًا كَثِيرًا، وَالسَّلَامُ.»

پنجم - هشدار از امتیاز خواهی

مبادا هرگز! در آن چه که با مردم مساوی هستی امتیازی خواهی، و از اموری که بر همه روشن است، غفلت نداشته باش، زیرا به هر حال نسبت به آن در برابر مردم مسئولی، و به زودی پرده از کارها یک سو رود، و انتقام ستمدیده از تو باز می گیرند، باد غرورت، جوشش خشم، تجاوز دستت، تندى زبانت، را در اختیار خودگیر، و با پرهیز از شتابزدگی، و فرو خوردن خشم، خود را آرامش ده تا خشم فرو نشیند و اختیار نفس در دست تو باشد.

و تو بر نفس مسلط نخواهی شد مگر با یاد فراوان قیامت، و بازگشت به سوی خدا. آن چه بر تو لازم است آن که، حکومت های دادگستر پیشین، سنت های با ارزش گذشتگان، روش های

پسندیده رفتگان، و آثار پیامبر ﷺ و واجباتی که در کتاب خداست، را همواره به یاد آوری، و به آن چه ما عمل کرده ایم پیروی کنی، و برای پیروی از فرامین این عهدنامه ای که برای تو نوشته ام، و با آن حجت را بر تو تمام کرده ام، تلاش کن، زیرا اگر نفس سرکشی کرد و بر تو چیره شد عذری نزد من نداشته باشی.

ز خداوند بزرگ با رحمت گسترده، و قدرت برترش در انجام تمام خواسته ها، درخواست می کنیم که به آن چه موجب خشنودی اوست ما و تو را موفق فرماید، که نزد او و خلق او، دارای عذری روشن باشیم، برخوردار از ستایش بندگان، یادگار نیک در شهرها، رسیدن به همه نعمت ها، و کرامت ها بوده، و اینکه پایان عمر من و تو را به شهادت و رستگاری ختم فرماید، که همانا ما به سوی او باز می گردیم، با درود به پیامبر اسلام ﷺ و اهل بیت پاکیزه و پاک او، درودی فراوان و پیوسته، با درود

2 - رنج نامه غصب خلافت

خطبه 3 نهج البلاغه (معروف به خطبه شقشقیه)

وَهِيَ الْمَعْرُوفَةُ بِالشَّقْشَقِيَّةِ

(درد دلها و شکوه های امام علی(ع) از ماجرای سقیفه و غصب خلافت در این خطبه مطرح است)

1 - الشکوی من ابن ابی قحافه

«أما والله لقد تَقَمَّصَهَا فَلَانٌ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مُحِلِّيَ مِنْهَا مُحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَا. يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ، وَلَا يَرِقُّ إِلَيَّ الطَّيْرُ؛ فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا، وَطَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا، وَطَفَقْتُ أُرْتَبِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بَيْدٍ جَذَاءً، أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَةِ عَمِيَاءٍ، يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ، وَيَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ، وَيَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ! فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحَبُّ، فَصَبَرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَذَى، وَفِي الْحَلْقِ شَجَأٌ، أَرَى تَرَاثِي نَهْبًا.»

1 - غصب خلافت و علل شکیبایی امام علی(ع)

آگاه باشید! به خدا سوگند! ابابکر، جامه خلافت را بر تن کرد، در حالی که می دانست، جایگاه من در حکومت اسلامی، چون محور سنگ های آسیاب است که بدون آن آسیاب حرکت نمی کند او می دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است، و مرغان دور پرواز اندیشه ها به بلندای ارزش من نتوانند پرواز کرد، پس من ردای خلافت، رها کرده، و دامن جمع نموده از آن کنارگیری کردم، و در این اندیشه بودم، که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود بیا خیزم؟ یا در این محیط خفقان زا و تاریکی که به وجود آوردند، صبر پیشه سازم؟ که پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تا قیامت و ملاقات پروردگار اندوهگین نگه می دارد.

پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم، پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود، و با دیدگان خود می نگریستم که میراث مرا به غارت می برند!

2 - ابوبکر و التلاعب بالخلافة

«حَتَّى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ، فَأَدْلَى بِهَا إِلَى فَلَانٍ بَعْدَهُ. ثُمَّ تَمَثَّلَ بِقَوْلِ الْأَعَشَى:

شَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلَى كُورِهَا وَيَوْمَ حَيَّانَ أَخِي جَابِرٍ
فِيَا عَجَبًا!! بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِآخِرٍ بَعْدَ وَفَاتِهِ - لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعِيهَا!»

2 - بازی ابابکر با خلافت

تااینکه خلیفه اول، به راه خود رفت و خلافت را به پسر خطاب سپرد. (سپس امام مثلی را با شعری از أعشى عنوان کرد)

مرا با برادر جابرحیان چه شباهتی است؟ من همه روز را در گرمای سوزان کار کردم و او راحت و آسوده در خانه بود!!

شگفتا! ابابکر که در حیات خود از مردم می خواست عذرش را بپذیرند، چگونه در هنگام مرگ، خلافت را به عقد دیگری در آورد؟ هر دو از شتر خلافت سخت دوشیدند و از حاصل آن بهرمند گردیدند.

3 - الشكوى من عمر

«فصيرها في حوزة خشناء يغلظ كلمها، ويخشن مسها، ويكثر العثار فيها، والأعتذار منها، فصاحبها كراكب الصعبة إن أشنق لها خرم، وإن أسلس لها تقحّم. فمني الناس - لعمر الله - بجبّط وشمايس، وتلؤن واعتراض؛ فصبرت على طول المدة، وشدة المحنة؛ حتّى إذا مضى لسبيله.»

3 - عمر و ماجرای خلافت

سرانجام اولی حکومت را به راهی در آورد، و به دست کسی عمر سپرد، که مجموعه ای از خشونت، سختگیری، اشتباه و پوزش طلبی بود، زمامدار مانند کسی که بر شتری سرکش سوار است، اگر عنان محکم کشد، پرده های بینی حیوان پاره می شود، و اگر آزادش گذارد، در پرتگاه سقوط می کند. سوگند به خدا مردم در حکومت دومی، در ناراحتی و رنج مهمی گرفتار آمده بودند، و دچار دوروییها و اعتراض ها شدند، و من در این مدت طولانی محنت زاء و عذاب آور، چاره ای جز شکیبایی نداشتم، تا آن که روزگار عمر هم سپری شد.

4 - الشكوى من شوری عمر

«جعلها في جماعةٍ زعم أني أحدهم، فيا لله وللشورى! متى اعترض الرّيب فيّ مع الأَوّل منهم، حتّى صرّت أقرن إلى هذه التّظائر! لكنّي أسففت إذ أسفّوا، وطرت إذ طاروا؛ فصغا رجلٌ منهم لضغنه، ومال الآخر لصهره، مع هين وهين.»

4 - شورا عمر و خلافت عثمان

سپس عمر خلافت را در گروهی قرار داد که پنداشت من همسنگ آنان می باشم!! پناه به خدا از این شورا! در کدام زمان من با اعضاء شورا برابر بودم؟ که هم اکنون مرا همانند آنها پندارند؟ و در صف آنها قرارم دهند؟ ناچار باز هم کوتاه آمدم، و با آنان هماهنگ گردیدم. یکی از آنها با کینه ای که از من داشت روی برتافت، و دیگری دامادش ⁽¹⁷⁴⁾ را بر حقیقت برتری دادوآن دونفر دیگرکه زشت است آوردن نامشان

5 - الشكوى من عثمان

«إلى أن قام ثالث القوم نافجاً حُضنيه، بين نثيله ومعتلفه، وقام معه بنو أبيه يخضمون مال الله خُضمة الإبل نُبْته الرِّبيع، إلى أن انتكث عليه قُتله، وأجهز ليه عمله، وكبت به بطنته!»

5 - شکوه از خلافت عثمان

تا آن که سومی به خلافت رسید، دو پهلوی از پرخوری باد کرده، همواره بین آشپزخانه و دستشویی سرگردان بود، و خویشاوندان پدری او از بنی امیه بپا خاستند، و همراه او بیت المال را خوردند و بر باد دادند، چون شتر گرسنه ای که بجان گیاه بهاری بیافتد، عثمان آنقدر اسراف کرد که ریسمان بافته او باز شد، و اعمال او مردم را برانگیخت، و شکم بارگی او نابودش ساخت.

6 - وصف يوم البيعة

«فما راعني إلا والناس كعرف الضبع إليّ، ينثالون عليّ من كل جانب، حتّى لقد وطئ عيال حسنان، وشقّ عطفاي، مجتمعين حولي كربيضة الغنم. فلما نهضت بالأمر نكثت طائفة، ومرقت أخرى، وقسط آخرون: كأنّهم لم يسمعوا الله سبحانه يقول: تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض ولا فساداً، والعاقبة للمتقين؛ بلى! والله لقد سمعوها ووعوها، ولكنهم حليت الدنيا في أعينهم، وراقهم زبرجها!»

6 - بيعت عمومی مردم با امیرالمؤمنین عليه السلام

روز بیعت، فراوانی مردم چون یالهای پر پشت کفتار بود، از هر طرف مرا احاطه کردند، تا آن که نزدیک بود حسن و حسین علیه السلام لگد مال گردند، و ردای من از دو طرف پاره شد، مردم چون گله های انبوه گوسفند مرا در میان گرفتند

اما آنگاه که بپاخاستم و حکومت را به دست گرفتم، جمعی پیمان شکستند، و گروهی از اطاعت من سرباز زده از دین خارج شدند، و برخی از اطاعت حق سر بر تافتند، گویا نشنیده بودند سخن خدای سبحان را که می فرماید: (سرای آخرت را برای کسانی برگزیدیم که خواهان سرکشی و فساد در زمین نباشند و آینده از آن پرهیزکاران است).

آری! به خدا آن را خوب شنیده و حفظ کرده بودند، اما دنیا در دیده آنها زیبا نمود، و زیور آن چشم هایشان را خیره کرد.

7 - المسؤوليات الاجتماعية

«أما والذي فلق الحبة، وبرأ النسمة، لولا حضور الحاضر، وقيام الحجة بوجود الناصر، وما أخذ الله على العلماء ألا يقاتروا على كظة ظالم، ولا سغب مظلوم، لألقيت حبلها على غاربها، ولسقيت آخرها بكأس أولها، ولألقيتم دنياكم هذه أزهدي عندي من عطفة عنز! قالوا: وقام إليه رجل من أهل السواد عند بلوغه إلى هذا الموضع من خطبته، فناوله كتاباً (قيل: إن فيه مسائل كان يريد الإجابة عنها)، فأقبل ينظر فيه (فلما فرغ من قراءته). قال له ابن عباس: يا أمير المؤمنين، لو أطردت خطبتك من حياث أفضيت! فقال: هيهات يابن عباس! تلك شقشقة هدرت ثم قرأت! قال ابن عباس: فوالله ما أسفت على كلام قط كأسفى على هذا الكلام ألا يكون أمير المؤمنين عليه السلام بلغ منه حيث أراد.

قوله (ع) كراكب الصعبة إن أشنق لها خرم، وإن أسلس لها تقحم يريد أنه إذا شدد عليها جذب الزمام وهي تنازعه رأسها خرم أنفها، وإن أرخى لها شيئاً مع صعوبتها تقحمت به فلم يملكها؛ يقال: أشنق الناقة، إذا جذب رأسها بالزمام فرفعه، وشنقها»

7 - مسئولیت های اجتماعی

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود، و یاران، حجت را بر من تمام نمی کردند، و اگر خداوند از علماء عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم بارگی ستمگران، و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رها می نمودم، و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می کردم، آنگاه می دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی گوسفندی بی ارزش تراست.

(گفتند: در اینجا مردی از اهالی عراق بلند شد و نامه ای به دست امام علیه السلام داد و امام علیه السلام آن را مطالعه می فرمود، گفته شد مسائلی در آن بود که می بایست جواب می داد. وقتی خواندن نامه

به پایان رسید، ابن عباس گفت یا امیرالمؤمنین! چه خوب بود سخن را از همانجا که قطع شد آغاز می کردید؟ امام علیه السلام فرمود:

هرگز! ای پسر عباس، شعله ای از آتش دل بود، زبانه کشید و فرو نشست، ⁽¹⁷⁵⁾ (ابن عباس می گوید، به خدا سوگند! بر هیچ گفتاری مانند قطع شدن سخن امام علیه السلام اینگونه اندوهناک نشدم، که امام نتوانست تا آنجا که دوست دارد به سخن ادامه دهد).

می گویم: (معنای سخن امام علیه السلام که فرمود، کراکب الصعبة، این است که اگر سوار کار مهار شتر سرکش را سخت بکشد، و مرکب چموش نافرمانی کند، بینی او پاره می شود، و اگر مهارش را رها کند، چموشی کرده در پرتگاه سقوط قرار می گیرد و صاحبش قدرت کنترل او را ندارد. می گویند اشق الناقة یعنی به وسیله مهار، سرشتر را بالا بکشد و شنقها نیز می گویند که ابن سکیت در کتاب اصلاح المنطق گفته است. اینکه فرمود اشق لها و نفرمود اشنقها برای آنکه این کلمه را مقابل اسلس لها قرار داد، گویی فرموده باشد که اگر سر او را بالا کشد. یعنی آن را واگذارد تا سر خود را بالا نگاه دارد).

3 - ویژگی های سیاست امام علی (علیه السلام)

خطبه 126 نهج البلاغه

«لَمَّا عُوتِبَ عَلَى التَّسْوِيَةِ فِي الْعَطَاءِ»

العدالة الاقتصادية

«أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وَلِيْتُ عَلَيْهِ! وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ، وَمَا أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا!»

لو كان المال لي لسَوَّيت بينهم، فكيف وإنَّما المال مال الله! أَلَا وَإِنَّ إِعْطَاءَ الْمَالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْذِيرٌ وَإِسْرَافٌ، وَهُوَ يَرْفَعُ صَاحِبَهُ فِي الدُّنْيَا وَيُضَعُّهُ فِي الْآخِرَةِ، وَيَكْرُمُهُ فِي النَّاسِ وَيُهِينُهُ عِنْدَ اللَّهِ. وَلَمْ يَضَعْ أَمْرُؤُ مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَلَا عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ إِلَّا حَرَمَهُ اللَّهُ شُكْرَهُمْ، وَكَانَ لَغَيْرِهِ وَدُّهُمْ. فَإِنْ زَلَّتْ بِهِ التَّلْعَلُ يَوْمًا فَاحْتَاجَ إِلَى مَعُونَتِهِمْ فَشَرُّ خَلِيلٍ وَالْأَمُّ خَدِينٍ!»

ترجمه خطبه 126 نهج البلاغه

(وقتی گروهی برای تقسیم مساوی بیت المال اعتراض کردند و زیاده طلب بودند، فرمود:)

عدالت اقتصادی امام علی (علیه السلام)

آیا به من دستور می دهید برای پیروزی خود، از جور و ستم درباره امت اسلامی که بر آنها ولایت دارم، استفاده کنم؟

به خدا سوگند! تا عمر دارم، و شب و روز برقرار است، و ستارگان از پی هم طلوع و غروب می کنند، هرگز چنین کاری نخواهم کرد!

اگر این اموال از خودم بود بگونه ای مساوی در میان مردم تقسیم می کردم تا چه رسد که جزو اموال خداست، آگاه باشید! بخشیدن مال به آنها که استحقاق ندارند، زیاده روی و اسراف است، ممکن است در دنیا ارزش دهنده آن را بالا برد اما در آخرت پست خواهد کرد، در میان مردم ممکن است گرامیش بدارند اما در پیشگاه خدا خوار و ذلیل است.

هیچ کس مالش را در راهی که خدا اجازه نفرمود مصرف نکرد و به غیر اهل آن نپرداخت جز آن که خدا او را از سپاس آنان محروم فرمود، و دوستی آنها را متوجه دیگری ساخت، پس اگر روزی بلغزد و محتاج کمک آنان گردد، بدترین رفیق و سرزنش کننده ترین دوست خواهند بود.

خطبه 200 نهج البلاغه

سیاسة معاوية الماكرة

«والله ما معاوية بأدهى مني، ولكنه يغدر ويفجر. ولولا كراهية الغدر لكنت من أدهى الناس، ولكن كلُّ غدرٍ فجرةٌ، وكلُّ فجرةٍ كفرٌ.

ولكل غادرٍ لواءٌ يعرف به يوم القيامة.

والله ما أستغفل بالمكيدة، ولا أستغمر بالشديدة.»

ترجمه خطبه 200 نهج البلاغه

سیاست دروغین معاویه

سوگند به خدا! معاویه از من سیاستمدارتر نیست، اما معاویه حيله گر و جنایتکار است، اگر نیرنگ ناپسند نبود من زیرکترین افراد بودم، ولی هر نیرنگی گناه، و هر گناهی نوعی کفر و انکار است، روز رستاخیز در دست هر حيله گری پرچمی است که با آن شناخته می شود به خدا سوگند! من با فریبکاری غافلگیر نمی شوم، و با سخت گیری ناتوان نخواهم شد.

پی نوشت ها

- 1 - تاکنون هزاران فیش تحقیقاتی از حدود 700 عنوان در یک هزار جلد، کتاب پیرامون حضرت امام علی علیه السلام فراهم آمده است.
- 2 - خطبه 175/ (علیه السلام)، نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 3 - ینابیع المودة ص 40 قالت فاطمه(س): نظر رسول الله صلی الله علیه و آله الى علی علیه السلام و قال: «هذا و شيعته في الجنة»
- 4 - نامه 45/5 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 5 - خطبه 209/3 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 6 - سکولاریسم Secularism سکولر (Seculaire, Secular) در زبان های انگلیسی و فرانسوی بمعنی دنیوی (آنچه که مربوط به این جهان خاکی است) و مشتق از کلمه لاتین سکولوم (Saeculum) است به معنی امور این دنیا. و سکولاریسم یعنی دنیاپرستی یا اعتقاد به اصالت امور دنیوی ورد آنچه که غیر از آن است. بنابراین شامل رد مذهب نیز می شود و غالباً مرادف با سب تبسم استعمال می گردد. این اصطلاح در انگلستان زیاد بکار می رود زیرا ابتدا در قرن 19 جمعی شکاک و آتئیست (منکرین خدا) در حدود یکهزار نفر جمع آمده تشکیلاتی تحت نظر هولی اوک (Jacob HolyoakeGeorge) مؤسس این فرقه که شاگرد رابرت اوون (Robert Owen) بود به وجود آوردند. فکر ایشان آن بود که از خصومت شدید که هدف آن بحد افراد حمله به کلیساها باشد اجتناب نموده و در آن نوع جمعیت ها شرکت نمایند بلکه هدف خود را هدفی مثبت معرفی کردند و آن توجه به امور این جهان خاکی بود. این فرقه در تحت رهبری برادلا (Brallau) پیشرفت قابل توجهی نمود ولی در حال حاضر چندان پیشرفتی ندارد. اکنون عبارت از مجمعی است از خداناپرستان (آتئیست ها) و بیشتر اشخاصی مجذوب آن می شوند که میل دارند انتقادی شدیدتر و متجاوزانه تر به مذهب و کلیساها بعمل آید. (برگرفته از کتاب مکتب های سیاسی نوشته پاسارگاد)
- 7 - مثنوی معنوی، نسخه رمضانی
- 8 - اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:
کتاب النهاية ج 1 ص 215 (ماده الثقله): ابن اثیر شافعی (متوفای 606 هـ).
منهاج البراعة ج 2 ص 15: راوندی (متوفای 573 هـ).
شرح نهج البلاغه ج 7 ص 285: ابن ابی الحدید (متوفای 656 هـ).
الغارات ج 2 ص 625 و 626: ابن هلال ثقفی (متوفای 283 هـ).
انساب الاشراف ج 1 ص 423: بلاذری (متوفای 279 هـ).
بحارالانوار ج 34 ص 96: مجلسی (متوفای 1110 هـ).

- ارشاد ص 145: شیخ مفید (متوفای 413 هـ).
- تاریخ یعقوبی (ابن واضح) ج 2 ص 173: یعقوبی (متوفای 292 هـ).
- 9 - اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است: غررالحکم ج 5 ص 10 و 11: آمدی (متوفای 588 هـ).
- بحارالانوار ج 34 ص 240 و 239 ح 999: مجلسی (متوفای 1110 هـ).
- اصول کافی ج 1 ص 135 و 138 و 141: کلینی (متوفای 328 هـ).
- فروع کافی ج 5 ص 373: کلینی (متوفای 328 هـ).
- بحارالانوار ج 16 ص 381 ح 94: مجلسی (متوفای 1110 هـ).
- ربیع الابرار ج 1 ص 445 ح 2 ب 15: زمخشری معتزلی (متوفای 538 هـ).
- توحید ص 31 ح 1 ب 2: شیخ صدوق (متوفای 381 هـ).
- 10 - انبیاء 101
- 11 - یوسف آیه 53
- 12 - چون انسان از نظر روان و فطرت خداجوست، و در روانشناسی امروز نیز بُعد مذهبی را یکی از ابعاد وجودی روح آدمی پذیرفته اند، اگر مواعی نباشد، انسان از نظر روان و فطرت به سوی خدا گرایش دارد و خدا را در همه جا می جوید.
- 13 - خطبه 1 / 34 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 14 - اسناد و مدارک حکمت 73 به شرح زیر است:
- کتاب مستطرف ج 1 ص 20: ابشهی (متوفای 850 هـ).
- منهاج البراعة ج 3 ص 281: ابن راوندی (متوفای 573 هـ).
- اصول کافی ج 1 ص 335: کلینی (متوفای 328 هـ).
- اعلام الدین ص 92: دیلمی (متوفای قرن 8 هـ).
- بحارالانوار ج 2 ص 56 ب 11 ح 33: مجلسی (متوفای 1110 هـ).
- ربیع الابرار ج 4 ص 21 ح 38: زمخشری معتزلی (متوفای 538 هـ).
- 15 - اسناد و مدارک خطبه 4 به شرح زیر است:
- ارشاد ص 135 ج 1 ص 248: شیخ مفید (متوفای 413 هـ).
- المسترشد فی الامامة ص 408 ط جدید: طبری شافعی (متوفای 310 هـ).
- منهاج البراعة ج 1 ص 135: قطب راوندی (متوفای 573 هـ).
- کتاب صناعیتین ص 257: ابو هلال عسکری (متوفای 395 هـ).
- بحارالانوار ج 32 ص 237 ح 189 ب 4: مجلسی (متوفای 1110 هـ).

- غرالحکم ج 6 ص 55 و 234: آمدی (متوفای 588 هـ).
- احتجاج ج 1 ص 95: طبرسی (متوفای 588 هـ).
- ینایع المودة ص 27 ط قدیم وج 1 ص 83 ب 3: قندوزی حنفی (متوفای 1294 هـ).
- بحار الانوار ج 29 ص 561 و 562 و 563: مجلسی (متوفای 1110 هـ).
- الخصائص ص 107: سید رضی (متوفای 406 هـ).
- 16 - عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، جلد دوم، انتشارات امیرکبیر تهران، چاپ سوم، 74، ص 953.
- 17 - طلوعی، محمود، فرهنگ جامع میامی، چاپ اول، انتشارات سخن، بی جا.
- 18 - موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، فلسفه سیاست، چاپ سوم، چاپ اعتماد، قم، ص 85.
- 19 - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ذیل خطبه 40، ج 2، ص 308.
- 20 - اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:
- کتاب الام: امام شافعی (متوفای 204 هجری)
- تاریخ طبری ج 6 ص 41: طبری (متوفای 310 هجری)
- وت القلوب ج 1 ص 530: ابوطالب مکی (متوفای 382 هجری)
- تاریخ دمشق: ابن عساکر (متوفای 573 هجری)
- مجمع الزوائد ج 6 ص 242: حافظ هیثمی (متوفای 807 هجری)
- تاریخ ج 2 ص 136: ابن واضح (متوفای 292 هجری)
- أنساب الاشراف ج 2 ص 352 و 114: بلاذری (متوفای 279 هجری)
- الکامل ج 2 ص 153: مبرد (متوفای 285 هجری)
- تاریخ ج 1 ص 167: یعقوبی (متوفای 284 هجری)
- کتاب صفین ص 266: نصرین مزاحم (متوفای 202 هجری)
- عقدالفرید ج 1 ص 211: ابن عبدربه (متوفای 328 هجری)
- تذکره الخواص ص 99: ابن الجوزی (متوفای 567 هجری)
- ذخائر العقبی ص 110: محب الدین طبری (متوفای 694 هجری)
- دعائم الاسلام ج 1 ص 458: قاضی نعمان (متوفای 363 هجری)
- بحارالانوار ج 8 ص 604 کمپانی: مرحوم مجلسی (متوفای 1110 هجری)
- 21 - موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره، فلسفه سیاست، چاپ اعتماد، قم، ص 86.
- 22 - دکتر بهشتی، حکومت در اسلام، قم انتشارات قدس، ص 18 - 15
- 23 - اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:

- اخبار الطوال ص 134: دینوری (متوفای 282 هجری)
- کتاب الفتوح ج 2 ص 37: ابن اعثم کوفی (متوفای 314 هجری)
- تاریخ طبری ج 4 ص 237: طبری (متوفای 310 هجری)
- ارشاد ص 120 / ج 1 ص 200: شیخ مفید (متوفای 413 هجری)
- منهاج البراعة ج 2 ص 67: ابن راوندی (متوفای 573 هجری)
- نسخه خطی سال 499 هجری ص 119: نوشته ابن مؤدب
- نسخه خطی سال 421 هجری ص 116
- تجارب الامم ج 1 ص 419: ابن مسکویه (متوفای 421 هجری)
- کتاب الفتوح: مدائنی (متوفای 225 هجری)
- بحارالانوار ج 40 ص 193: مرحوم مجلسی (متوفای 1110 هجری)
- بحارالانوار ج 8 ص 317 کمپانی: مرحوم مجلسی (متوفای 1110 هجری)
- 24 - اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:
- روضه کافی ج 8 ص 352: مرحوم کلینی (متوفای 328 هجری)
- منهاج البراعة ج 2 ص 348: ابن راوندی (متوفای 573 هجری)
- نسخه خطی نهج البلاغه ص 184: نوشته سال 421 هجری
- دعائم الاسلام ج 2 ص 539: قاضی نعمان (متوفای 363 هجری)
- بحارالانوار ج 8 ص 707 و ج 27 ص 251: مرحوم مجلسی (متوفای 1110 هجری)
- بحارالانوار ج 17 ص 93: مرحوم مجلسی (متوفای 1110 هجری)
- بحارالانوار ج 41 ص 360: مرحوم مجلسی (متوفای 1110 هجری)
- 25 - امام خمینی، ولایت فقیه، حکومت اسلامی تهران، انتشارات امیرکبیر، 1360، ص 28.
- 26 - ابابکر در جمادی الاخر سال 13 هجری و عمر در ذی الحجه سال 23 هجری از دنیا رفت.
- 27 - سعد بن ابی وقاص که یکی از شورای شش نفره بود.
- 28 - عبدالرحمن بن عوف، شوهر خواهر عثمان، که حق وتو در شورا داشت. زیرا عمر دستور داد اگر اختلاف در شورا پدید آمد، ملاک، رأی داماد عثمان است.
- 29 - طلحه و زبیر، که از رذالت و پستی، بر امام شوراندند و جنگ جمل را به وجود آوردند.
- 30 - اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:
- کتاب الجمل ص 62 و 92: شیخ مفید (متوفای 413 هجری)
- الفهرست ص 92: نجاشی (متوفای 450 هجری)

- الفهرست ص 224: ابن ندیم (متوفای 438 هجری)
- الانصاف فی الامامة: ابی جعفر ابن قبه رازی (متوفای 319 هجری)
- معانی الاخبار ص 343: شیخ صدوق (متوفای 380 هجری)
- علل الشرايع ص 144: شیخ صدوق (متوفای 380 هجری)
- عقد الفريد ج 4: ابن عبدربه (متوفی 328 هجری)
- بحارالانوار ج 8 ص 120 (کمپانی): مرحوم مجلسی (متوفای 1037 - 1110 ه.)
- شرح نهج البلاغه: قطب راوندی (متوفای 573 هجری)
- المناقب: ابن جوزی (متوفای 654 هجری)
- 31 - همان ماخذ.
- 32 - يوسف / 55.
- 33 - ص / 26.
- 34 - بقره، 247.
- 35 - بقره، 251.
- 36 - حج، 41.
- 37 - پیام قرآن، آیه الله مکارم شیرازی: ج 1، ص 27.
- 38 - اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:
- تاریخ طبری ج 6 ص 136 و 3091 و 3093: طبری (متوفای 310 هجری)
- منهاج البراعة ج 2 ص 144: ابن راوندی (متوفای 573 هجری)
- شرح ابی الحديد ج 9 ص 295: ابی الحديد (متوفای 656 هجری)
- نسخه خطی نهج البلاغه ص 145: نوشته سال 421 هجری
- نسخه خطی نهج البلاغه ص 149: نوشته ابن مؤدب سال 499 هجری
- کتاب صفین ص 119: نصر بن مزاحم (متوفای 202 هجری)
- بحارالانوار ج 32 ص 81: مرحوم مجلسی (متوفای 1110 هجری)
- بحارالانوار ج 8 ص 408 کمپانی: مرحوم مجلسی (متوفای 1110 هجری)
- 39 - پیام قرآن، آیه الله مکارم شیرازی، ج 1، ص 29.
- 40 - مدارک گذشته
- 41 - الحاقه، 44-46.
- 42 - اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:

- محاسن ج 1 ص 208: علامه برقی (متوفای 280 هجری)
- اصول کافی ج 1 ص 54: مرحوم کلینی (متوفای 329 هجری)
- روضه کافی ص 58 ج 3: مرحوم کلینی (متوفای 329 هجری)
- تاریخ ج 2 ص 136: ابن واضح (متوفای 22 هجری)
- بحارالانوار ج 1 ص 159 و ج 2 ص 290: مرحوم مجلسی (متوفای 1110 هجری)
- بحارالانوار ج 8 ص 705 و 665: مرحوم مجلسی (متوفای 1110 هجری)
- دستور معالم الحكم ص 132: قاضی قضاعی (متوفای 454 هجری)
- البصائر و الذخائر ص 32: توحیدی (متوفای 380 هجری)
- مشكاة الانوار ص 223: طبرسی (متوفای 548 هجری)
- تاریخ ج 2 ص 197: یعقوبی (متوفای 284 هجری)
- تیسیر المطالب ص 191: یحیی بن الحسین (متوفای 424 هجری)
- 43 - بهشتی، احمد، حکومت در قرآن بی جا، بی تا، انتشارات طریق القدس.
- 44 - کتاب الیقین ص 196: سید بن طاووس (متوفای 664 هجری) فروع کافی ج 4 ص 198 و 168 / ج 1 ص 219: مرحوم کلینی (متوفای 328 هجری)
- من لایحضره الفقیه ج 1 ص 152: شیخ صدوق (متوفای 380 هجری)
- ربیع الابرار ص 113 ج 1: زمخشری (متوفای 538 هجری)
- اعلام النبوة ص 97: ماوردی (متوفای 450 هجری)
- بحار الانوار ج 13 ص 141 و ج 60 ص 214: مرحوم مجلسی (متوفای 1110 هجری)
- منهاج البراعة ج 2 ص 206: ابن راوندی (متوفای 573 هجری)
- نسخه خطی نهج البلاغه ص 180: نوشته سال 421
- نسخه خطی نهج البلاغه ص 216: نوشته ابن مؤدب سال 499 هجری
- دلائل النبوة: بیهقی (متوفای 569 هجری)
- کتاب السیرة والمغازی: ابن یسار
- کتاب خصال ج 1 ص 163 حدیث
- 45 - حکمت 160 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 46 - سوره حشر آیه 59
- 47 - سوره بقره آیه 29
- 48 - اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:

- أنساب الاشراف ج 5 ص 60: بلاذری (متوفای 279 هجری)
 تاریخ طبری ج 5 ص 96: طبری (متوفای 310 هجری)
 تاریخ طبری ج 6 ص 2938: طبری (متوفای 310 هجری)
 عقدالفريد ج 4 ص 308: ابن عبدربه (متوفای 328 هجری)
 عقدالفريد ج 2 ص 273: ابن عبدربه (متوفای 328 هجری)
 كتاب الجمل ص 100: شيخ مفيد (متوفای 413 هجری)
 49 - خطبه 33 / 2
 50 - قصص، 4.
 51 - زخرف، 54.
 52 - همان مأخذ.
 53 - مدرک گذشته
 54 - اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:
 تذكرة الخواص ص 120: ابن الجوزی (متوفای 567 هجری)
 دعائم الاسلام ص 531 ج 2: قاضی نعمان (متوفای 363 هجری)
 كتاب النهاية ج 3 ص 154: ابن أثير (متوفای 606 هجری)
 كتاب النهاية ج 5 ص 270: ابن أثير (متوفای 606 هجری)
 كتاب مناقب: ابن الجوزی (متوفای 567 هجری)
 بحارالانوار ج 17 ص 111: مرحوم مجلسی (متوفای 1110 هجری)
 بحارالانوار ج 25 ص 167 و ج 8 ص 692 کمپانی: مرحوم مجلسی (متوفای 1110 هجری)
 55 - اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:
 كتاب ارشاد ص 142: شيخ مفيد (متوفای 413 هجری)
 كتاب النهاية ج 3 ص 467: ابن أثير (متوفای 606 هجری)
 منهاج البراعة ج 2 ص 55: ابن راوندی (متوفای 573 هجری)
 شرح ابی الحديد ج 8 ص 31: ابی الحديد (متوفای 656 هجری)
 شرح ابن میثم بحرانی ج 3 ص 164: بحرانی (متوفای 679 هجری)
 نسخه خطی نهج البلاغه مربوط به سال 421 هجری ص 110
 نسخه خطی نهج البلاغه مربوط به سال 499 هجری ص 113 نوشته ابن مؤدب
 مجمع البحرين (ماده نوی): طریحی (متوفای 1085 هجری)

- مروج الذهب ج 3 ص 15: مسعودی (متوفای 346 هجری)
- اخبار الطوال ص 141: دینوری (متوفای 282 هجری)
- بحار الانوار ج 32 ص 49: مرحوم مجلسی (متوفای 1110 هجری)
- غرر الحکم ج 5 ص 410: مرحوم آمدی (متوفای 588 هجری)
- 56 - اسناد و مدارک این نامه به شرح زیر است:
- الامامة والسياسة ج 1 ص 154: ابن قتيبة (متوفای 276 هجری)
- الغارات ج 1 ص 302: ابن هلال ثقفی (متوفای 283 هجری)
- المسترشد ص 95: طبری (متوفای 310 هجری)
- كشف المحجة ص 173: سید بن طاووس (متوفای 664 هجری)
- رسائل: مرحوم کلینی (متوفای 328 هجری) طبق نقل سید ابن طاووس
- جمهرة رسائل العرب: احمد زکی صفوت
- عقد الفريد ج 2 ص 135: ابن عبدربه (متوفای 328 هجری)
- مروج الذهب ج 2 ص 35: مسعودی (متوفای 346 هجری)
- تاریخ طبری ج 6 ص 48: طبری (متوفای 310 هجری)
- کتاب النهاية (باب الباء): ابن اثیر (متوفای 630 هجری)
- کتاب محاسن ص 41: بیهقی (متوفای 569 هجری)
- کتاب أمالی: شیخ صدوق (متوفای 380 هجری)
- غرر الحکم ص 329 / ج 3 ص 84 و 393: مرحوم آمدی (متوفای 588 هجری)
- معدن الجواهر ص 226: کراجکی (متوفای 449 هجری)
- منهاج البراعة ج 2 ص 152: ابن راوندی (متوفای 573 هجری)
- کتاب رسائل (طبق نقل سید بن طاووس): مرحوم کلینی (متوفای 328 هجری)
- بحار الانوار ج 28 ص 310: مرحوم مجلسی (متوفای 1110 هجری)
- 57 - اسناد و مدارک این نامه به شرح زیر است:
- کتاب صفین جزء دوم ص 80: نصر بن مزاحم (متوفای 202 هجری)
- تاریخ دمشق ج 56 ص 63 و 976: ابن عساکر (متوفای 573 هجری)
- أنساب الاشراف ص 279: بلاذری (متوفای 279 هجری)
- عقد الفريد ج 2 ص 33: ابن عبدربه (متوفای 328 هجری)
- اختصاص ص 138/132: شیخ مفید (متوفای 413 هجری)

- بحارالانوار ج 8 ص 587: مرحوم مجلسی (متوفای 1110 هجری)
- 58 - اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:
- کتاب الجمل ص 62 و 92: شیخ مفید (متوفای 413 هجری)
- الفهرست ص 92: نجاشی (متوفای 450 هجری)
- الفهرست ص 224: ابن ندیم (متوفای 438 هجری)
- لانصاف فی الامامة: ابی جعفر ابن قبه رازی (متوفای 319 ه.)
- معانی الاخبار ص 343: شیخ صدوق (متوفای 380 هجری)
- علل الشرايع ص 144: شیخ صدوق (متوفای 380 هجری)
- عقد الفريد ج 4: ابن عبدربه (متوفی 328 هجری)
- بحارالانوار ج 8 ص 120 (کمپانی): مرحوم مجلسی (متوفای 1037 - 1110 ه.)
- شرح نهج البلاغه: قطب راوندی (متوفای 573 هجری)
- المناقب: ابن جوزی (متوفای 654 هجری)
- الغارات: ابن هلال ثقفی (متوفای 283 هجری)
- الفرقة الناجية: قطیفی (متوفای 945 هجری)
- ارشاد ص 135 ج 1 ص 284 و 286: شیخ مفید (متوفای 413 هجری)
- المغنی: قاضی عبدالجبار (متوفای 415 هجری)
- نثر الدرر: وزیر ابوسعید آبی (متوفای 422 هجری)
- نزهة الاديب: وزیر ابوسعید آبی (متوفای 422 هجری)
- الشافی ص 203: سید مرتضی (متوفای 436 هجری)
- الامالی: هلال بن محمد بن الحفار (متوفی 417 ه.)
- الامالی: شیخ الطائفة طوسی (متوفای 385-460 ه.)
- تذكرة الخواص ص 133: سبط ابن الجوزی (متوفای 654 هجری)
- تحف العقول ص 313: ابن شعبه حرانی (متوفای 380 هجری)
- شرح الخطبة الشقشقية: سید مرتضی (متوفای 436 هجری)
- الافصاح فی الامامة ص 17: شیخ مفید؛ (متوفای 413 هجری)
- الاحتجاج ص 281 و 191 ج 1: طبرسی (متوفای 588 هجری)
- المحاسن و الادب: علامه برقی (متوفای 280 هجری)
- المستقصى ج 1 ص 393: زمخشری (متوفای 538 هجری)

- مجمع الامثال ج 1 ص 197: میدانی (متوفای 518 هجری)
 المجلی ص 393: ابن ابی جمهور احسائی (متوفای 909 ه.ه.)
 المواعظ والزواجر (نقل از کتاب الغدیر ج 7 ص 82): ابن سعید عسکری (متوفای 291 ه.ه.)
 ابن خشاب می گوید: به خدا قسم من این خطبه را در کتابهایی دیدم که 200 سال قبل از تولد سید رضی نوشته شده اند...: (ماهو نهج البلاغه ص 98 شهرستانی)
 کتاب الانصاف: ابن کعبی بلخی (متوفای 319 هجری)
 الاوائل: ابن هلال عسکری (متوفای 395 هجری)
 غررالحکم ج 3 ص 46: مرحوم آمدی (متوفی 588 هجری)
 غررالحکم ج 6 ص 232 و 256: مرحوم آمدی (متوفی 588 هجری)
 رسائل العشر ص 124: شیخ طوسی (متوفای 460 هجری)
 59 - ابابکر در جمادی الاخر سال 13 هجری و عُمر در ذی الحجة سال 23 هجری از دنیا رفت.
 60 - سعد بن ابی وقاص که یکی از شورای شش نفره بود.
 61 - عبدالرحمن بن عوف، شوهر خواهر عثمان، که حق و تو در شورا داشت. زیرا عمر دستور داد اگر اختلافی در شورا پدید آمد، ملاک، رأی داماد عثمان است.
 62 - طلحه و زبیر، که از رذالت و پستی، بر امام شورادند و جنگ جمل را به وجود آوردند.
 63 - اسناد و مدارک این نامه به شرح زیر است:
 کتاب الغارات ص 235 و 249: ابن هلال ثقفی (متوفای 283 هجری)
 تحف العقول ص 176 و 177: ابن شعبه حرانی (متوفای 380 هجری)
 کتاب المجالس ص 137: شیخ مفید (متوفای 413 هجری)
 کتاب أمالی ص 24: شیخ طوسی (متوفای 460 هجری)
 بشارة المصطفی ص 52: طبری (متوفای 553 هجری)
 مجموعه ورام ص 62 و 489: شیخ ورام (متوفای 605 هجری)
 جمهرة رسائل العرب ج 1 ص 487: احمد زکی صفوت
 تاریخ طبری ج 6 ص 3246: طبری (متوفای 310 هجری)
 کتاب أمالی ص 152 و 153: شیخ مفید (متوفای 413 هجری)
 بحار الانوار ج 2 ص 110: مرحوم مجلسی (متوفای 1110 هجری)
 منية المرید (نقل بحار): شهید ثانی (متوفای 965 هجری)
 بحار الانوار ج 8 ص 286 و 324 کمپانی: مرحوم مجلسی (متوفای 1110 هجری)

- ارشاد القلوب ص 108: مرحوم دیلمی (متوفای 771 هجری)
- بحار الانوار ج 80 ص 23: مرحوم مجلسی (متوفای 1110 هجری)
- غرر الحکم ج 3 ص 47 و 60: مرحوم آمدی (متوفای 588 هجری)
- غرر الحکم ج 2 ص 91 و 282 و 283: مرحوم آمدی (متوفای 588 هجری)
- 64 - اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:
- أنساب الاشراف ج 5 ص 60: بلاذری (متوفای 279 هجری)
- تاریخ طبری ج 5 ص 96: طبری (متوفای 310 هجری)
- تاریخ طبری ج 6 ص 2938: طبری (متوفای 310 هجری)
- عقد الفرید ج 4 ص 308: ابن عبدربه (متوفای 328 هجری)
- عقد الفرید ج 2 ص 273: ابن عبدربه (متوفای 328 هجری)
- کتاب الجمل ص 100: شیخ مفید (متوفای 413 هجری)
- تجارب الامم ج 1 ص 478: ابن مسکویه (متوفای 421 هجری)
- جمل واقدی: واقدی (متوفای 207 هجری)
- عقد الفرید ج 3 ص 92: ابن عبدربه (متوفای 328 هجری)
- بحار الانوار ج 8 ص 374 کمپانی: مرحوم مجلسی (متوفای 1110 هجری)
- 65 - گفتار، حیوانی که فراوانی پشم گردن او ضرب المثل بود، و اگر می خواستند فراوانی چیزی را بگویند با نام موهای یال گفتار مطرح می کردند.
- 66 - ناکثین (اصحاب جمل) مانند: طلحه و زبیر.
- 67 - مارقین (خوارج) به رهبری حرقوص پسر زهیر که به ذو النذیه مشهور بود و جنگ نهروان را پدید آورد.
- 68 - قاسطین، معاویه و یاران او که جنگ صفین را بر امام تحمیل کردند.
- 69 - قصص آیه 83
- 70 - اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:
- استیعاب ج 2 ص 211: ابن عبدالب (متوفای 338 هجری)
- اسد الغابة ج 2 ص 61: ابن اثیر (متوفای 630 هجری)
- کتاب الجمل ص 143: شیخ مفید (متوفای 413 هجری)
- کتاب الجمل (طبق نقل شیخ مفید): واقدی (متوفای 207 هجری)
- کتاب النهایة ج 3 ص 318/ج 1 ص 171: ابن اثیر (متوفای 630 هجری)
- الامامة والسياسة ج 1 ص 154: ابن قتیبة (متوفای 276 هجری)

- الغارات ج 1 ص 302: ابن هلال ثقفی (متوفای 283 هجری)
- کتاب مسترشد ص 95: طبری امامی (متوفای 310 هجری)
- کشف المحجۃ ص 173: سیدبن طاووس (متوفای 664 هجری)
- جمهرة رسائل العرب: احمدزکی صفوت
- تاریخ طبری ج 6 ص 3143: طبری (متوفای 310 هجری)
- کتاب ارشاد ص 118/ج 1 ص 238 و 245 و 255: شیخ مفید (متوفای 413 ه.)
- عقد الفرید ج 2 ص 135: ابن عبد ربّه (متوفای 328 هجری)
- مروج الذهب ج 2 ص 358: مسعودی (متوفای 346 هجری)
- الاصابة ج 2 ص 213 و ج 1 ص 177: عسقلانی (متوفای 852 هجری)
- بحارالانوار ج 8 ص 416 و ج 32 ص 83 و 462 و 51: مرحوم مجلسی (متوفای 1110 هجری)
- کتاب أمالی ج 1 ص 172: شیخ طوسی (متوفای 460 هجری)
- کتاب مناقب ص 117: خوارزمی (متوفای 993 هجری)
- کتاب وافی 27 (کتاب الجهاد): علامه فیض کاشانی
- فروع کافی ج 5 ص 53: مرحوم کلینی (متوفای 328 هجری)
- کتاب الجمل ص 129: شیخ طوسی (متوفای 460 هجری)
- ربیع الابرار باب 17: زمخشری (متوفای 538 هجری)
- احتجاج ج 1 ص 437/161: مرحوم طبرسی (متوفای 588 هجری)
- رسائل (طبق نقل ابن طاووس): مرحوم کلینی (متوفای 328 هجری)
- کتاب أمالی: شیخ صدوق (متوفای 380 هجری)
- معدن الجواهر 266: کراجکی (متوفای 449 هجری)
- 71 - ضُبُع، یعنی «کفتار» که در اغفال شدن ضرب المثل بود، با سر و صداهایی که شکارچیان به وجود می آوردند سر در لانه فرو برده، از خطرات پیرامون خود غافل می شد و شکار می گردید و آنگاه ضرب المثل برای انسان بی اطلاع گردید.
- 72 - اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:
- النهاية ج 3 ص 244 (ماده عصب): ابن اثیر (متوفای 630 هجری)
- شرح قطب راوندی ج 1 ص 191: ابن راوندی (متوفای 573 هجری)
- نسخه خطی ابن مؤدب: سال 499 هجری ص 20
- نسخه خطی نهج البلاغه: نوشته شده در سال 421 هجری ص 22
- بحارالانوار ج 8 ص 154 (قدیم): مرحوم مجلسی (متوفای 1110 هجری)

- 73 - اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:
- کتاب أمالی ص 134: شیخ صدوق (متوفای 380 هجری)
- المحاسن والمساوی ج 1 ص 85: بیهقی (متوفای 458 هجری)
- اعجاز القرآن ص 189: باقلانی (متوفای 372 هجری)
- عقد الفرید ج 1 ص 207: ابن عبدربه (متوفای 328 هجری)
- شرح قطب راوندی ج 1 ص 244: ابن راوندی (متوفای 573 هجری)
- نسخه خطی نهج البلاغه: نوشته ابن مؤدب سال 499 هجری ص 31
- نسخه خطی نهج البلاغه: نوشته شده سال 421 هجری ص 34
- بحار الانوار ج 39 ص 351: مرحوم مجلسی (متوفای 1110 هجری)
- 74 - ناسخ التواریخ امیرالمؤمنین علیه السلام ج 1 ص 191، و تاریخ طبری ج 3 ص 524، و وسائل الشیعه ج 11 ص 25، و شرح ابن ابی الحدید ج 1 ص 250.
- 75 - مروج الذهب ج 2 ص 371
- 76 - کامل ابن اثیر ج 3 ص 256
- 77 - ارشاد شیخ صدوق ص 13
- 78 - شب های پیشاور ص 782 - و - دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام ص 170 - و منتهی الآمال ص 207
- 79 - تاریخ طبری ج 3 ص 543، و مستدرک الوسائل ج 2 ص 251
- 80 - تاریخ طبری ج 4 ص 53
- 81 - عبقریه الامام ص 156
- 82 - شرح ابن ابی الحدید ج 7 ص 38
- 83 - ارشاد شیخ مفید ص 72
- 84 - منهاج البراعة ج 16 ص 363
- 85 - شرح ابن ابی الحدید ج 4 ص 489
- 86 - اثبات الهداة ج 4 ص 481
- 87 - اثبات الهداة ج 4 ص 500 و 507، (در نقل دیگری دارد که در مسجد قبا با قدرت اعجاز، رسول خدا را به او نمایند و از زبان پیامبر حقائق را شنید.)
- 88 - نهج البلاغه المعجم المفهرس حکمت 190
- 89 - حکمت 190 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 90 - تاریخ یعقوبی ج 2 ص 171، و بحار الانوار ج 18، و کامل ابن اثیر ج 3

- 91 - ناسخ التواريخ امير المؤمنين عليه السلام ج 1 ص 249
- 92 - كامل بهائي ص 251، و ناسخ امير المؤمنين عليه السلام ج 3
- 93 - اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
 كتاب صفين ص 201 و 208: نصربن مزاحم (متوفى 212 هـ).
 شرح نهج البلاغه ج 3 ص 325: ابن ابى الحديد (متوفى 656 هـ).
 منهاج البراعة ج 1 ص 264: ابن راوندی (متوفى 573 هـ).
 مروج الذهب ج 2 ص 377: مسعودی (متوفى 346 هـ).
 بحار الانوار ج 32 ص 442 ح 387-394: مجلسی (متوفى 1110 هـ).
- 94 - خطبه 51 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 95 - كتاب صفين، ابن مزاحم، و شرح ابن ابى الحديد ج 1 ص 329
- 96 - ناسخ التواريخ امير المؤمنين عليه السلام ج 1 ص 213
- 97 - ناسخ التواريخ امير المؤمنين عليه السلام ج 1 ص 188 و 189، و مروج الذهب ج 2 ص 379، و الجمل شيخ مفيد ص 221، و تاريخ طبرى ج 3 ص 547، و تذكرة الخواص ص 81
- 98 - ناسخ التواريخ امير المؤمنين عليه السلام ج 1 ص 221
- 99 - كوكب درى ج 1 ص 139
- 100 - خطبه 229 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
 استيعاب ج 2 ص 78 ش 777 و ص 318 ش 1289: ابن عبد البر مالكي (متوفى 338 هـ).
 اسد الغابة ج 2 ص 61 (ترجمه طلحه): ابن أثير شافعي (متوفى 606 هـ).
 كتاب الجمل ص 267 خطبه على عليه السلام بذي قار: شيخ مفيد (متوفى 413 هـ).
 كتاب الجمل (طبق نقل شيخ مفيد): واقدی (متوفى 207 هـ).
 كتاب النهاية ج 3 ص 318/ج 1 ص 171: ابن أثير شافعي (متوفى 606 هـ).
 الامامة والسياسة ج 1 ص 154: ابن قتيبة (متوفى 276 هـ).
 كشف المحجة: سيد بن طاووس (متوفى 664 هـ).
 تاريخ طبرى ج 6 ص 3143: طبرى شافعي (متوفى 310 هـ).
 كتاب ارشاد ص 134 ج 1 ص 238 و 245 و 255: شيخ مفيد (متوفى 413 هـ).
 عقد الفريد ج 2 ص 135: ابن عبد ربه مالكي (متوفى 328 هـ).
 مروج الذهب ج 2 ص 358: مسعودی (متوفى 346 هـ).
 الاصابة ج 2 ص 213 و ج 1 ص 177: عسقلاني شافعي (متوفى 852 هـ).

- بحارالانوار ج 8 ص 416 وج 32 ص 52 و ص 116: مجلسی (متوفای 1110 هـ.)
- کتاب أمالی ج 1 ص 172: شیخ طوسی (متوفای 460 هـ.)
- کتاب مناقب ص 117: خوارزمی حنفی (متوفای 568 هـ.)
- کتاب وافی (کتاب الجهاد): علامه فیض کاشانی
- فروع کافی ج 5 ص 53: کلینی (متوفای 328 هـ.)
- کتاب الجمل ص 129: شیخ طوسی (متوفای 460 هـ.)
- ربیع الابرار باب 17: زمخشری معتزلی (متوفای 538 هـ.)
- احتجاج ج 1 ص 437/161: طبرسی (متوفای 588 هـ.)
- رسائل (طبق نقل ابن طاووس): کلینی (متوفای 328 هـ.)
- کتاب أمالی: شیخ صدوق (متوفای 381 هـ.)
- معدن الجواهر: کراجکی (متوفای 449 هـ.)
- 101 - همین عبدالله بن عمر که با علی علیه السلام بیعت نکرد، پس از حاکمیت حجاج به کوفه رفت، و گفت: از پیامبر شنیدم که هرکس بمیرد و امام خود را نشناسد، مسلمان نمرده است. حجاج گفت: ای احمق! پس چرا با علی بیعت نکردی؟ تو را چوبه دار به اینجا آورده است. سفینه البحار ج 2 ص 136.
- 102 - ناسخ التواریخ امیر المؤمنین علیه السلام ج 1 ص 15 - 16
- 103 - بحارالانوار ج 41 ص 90 و 73
- 104 - مناقب آل ابیطالب ج 3 ص 138
- 105 - بحارالانوار ج 41 ص 90 و 73
- 106 - نامه 54 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 107 - الغدير ج 19 ص 244
- 108 - اسناد و مدارک حکمت 311 به شرح زیر است:
- کتاب مسترشد ص 674 ح 346: طبری امامی (متوفای 310 هـ.)
- کتاب المعارف ص 580: ابن قتیبة (متوفای 276 هـ.)
- کتاب خصال ج 1 ص 219 ح 44 باب الاربعه: شیخ صدوق (متوفای 381 هـ.)
- کتاب ارشاد ص 165 ص 185 قدیم: شیخ مفید (متوفای 413 هـ.)
- حلیه الاولیاء ج 5 ص 26 ذیل روایت 293: ابونعیم اصفهانی (متوفای 402 هـ.)
- بحارالانوار ج 32 ص 96 ح 66: مجلسی (متوفای 1110 هـ.)
- أمالی ص 106 ح 1 م 26: شیخ صدوق (متوفای 381 هـ.)

- ربیع الابرار ج 2 ص 372 ح 144 ب 29: زمخشری معتزلی (متوفای 538هـ.)
- 109 - ارشاد شیخ مفید ص 352 ج 1
- 110 - نگاهی به زندگانی دوازده امام علی علیه السلام ص 111: علامه حلی ترجمه محمدی اشتیاردی
- 111 - سوره زمر، آیه 65
- 112 - سوره اعراف آیه 204
- 113 - سوره روم، آیه 60
- 114 - شرح ابن ابی الحدید ج 2، ص 311
- 115 - حکمت 420 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، اسناد و مدارک این حکمت به شرح زیر است:
- کتاب خصال ص 627: شیخ صدوق (متوفای 381 هـ.)
- تحف العقول ص 125: ابن شعبه حرانی (متوفای 380 هـ.)
- منهاج البراعة ج 3 ص 423: ابن راوندی (متوفای 573 هـ.)
- غرر الحکم ج 4 ص 585 و ج 2 ص 604: آمدی (متوفای 588 هـ.)
- بحار الانوار ج 101 ص 39 ح 42 ب 91 ب 26: مجلسی (متوفای 1110 هـ.)
- بحار الانوار ج 33 ص 434 ح 643: مجلسی (متوفای 1110 هـ.)
- نثرالدرج 1 ص 326: وزیر ابی سعد آبی (متوفای 421 هـ.)
- 116 - عقاب الاعمال ص 320 - و - خطبه 200 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:
- اصول کافی ج 2 ص 338 ح 8: کلینی (متوفای 328 هـ.)
- منهاج البراعة ج 2 ص 306: ابن راوندی (متوفای 573 هـ.)
- کتاب ارشاد ص 141: شیخ مفید (متوفای 413 هـ.)
- کتاب صفین ص 204: نصر بن مزاحم (متوفای 212 هـ.)
- أنساب الاشراف ص 186 / 174: بلاذری (متوفای 279 هـ.)
- بحار الانوار ج 40 ص 193 و ج 41 ص 129: مجلسی (متوفای 1110 هـ.)
- بحار الانوار ج 72 ص 290 ح 14: مجلسی (متوفای 1110 هـ.)
- روضة کافی ج 8 ص 24 ح 4: کلینی (متوفای 328 هـ.)
- سنن ج 4 ص 122 ب 28 ح 1581: ترمذی (متوفای 297 هـ.)
- کتاب الوافی ج 5 ص 923: فیض کاشانی (متوفای 1091 هـ.)
- بحار الانوار ج 33 ص 197 و 483 ب 17: مجلسی (متوفای 1110 هـ.)

- ینایع المودة ص 177 ب 51 و ج 1 ص 454: قندوزی حنفی (متوفای 1294هـ).
- 117 - مناقب ابن شهر آشوب ج 1 ص 322
- 118 - نامه 62 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 119 - روضه کافی ص 58 و 63. و تاریخ الخلفاء سیوطی 136
- 120 - خطبه 3 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، و الانصاف، نوشته ابن قبة (که قبل از سید رضی فوت کرده بود).
- 121 - تاریخ کامل ابن اثیر، و نهج البلاغه خطبه 130
- 122 - نهج البلاغه خطبه 130، و روضه کافی ص 206، و شرح ابن ابی الحديد ج 2 ص 375، و تاریخ یعقوبی ج 2 ص 120
- 123 - مناقب خوارزمی ص 52، و حکومت در اسلام ص 324
- 124 - الغدير ج 8 ص 300، من لایحضره الفقيه ج 2 ص 256
- 125 - اسناد این وصیت نورانی به شرح زیر است:
- ارشاد القلوب دیلمی (بنقل کوکب الدری ص 263): دیلمی (متوفای 771 هجری)
- مجمع النورین ص 147: ابولحسن مرندی
- بیت الاحزان ص 113 (قسمتی از خطبه): شیخ عباس قمی (متوفای 1359 هجری)
- بحارالانوار ج 43 ص 204 و 207 (قسمتی از حدیث را آورد): علامه مجلسی (متوفای 1110 هجری)
- کشف الغمة ج 1 ص 494: مرحوم اربلی (متوفای 692 هجری)
- علل الشرائع ج 1 ص 176: شیخ صدوق (متوفای 381 هجری)
- 126 - عن علی بن احمد عن ابی العباس احمد بن بن یحیی عن عمرو ابن ابی المقدام و زیاد بن عبیدالله قالا عن اباعبدالله (ع)
- 127 - اسناد این کلام نورانی به شرح زیر است:
- بحارالانوار ج 43 ص 209 و ج 78 ص 253 و 256 و ج 28 ص 304: علامه مجلسی (متوفای 1110 هجری)
- علل الشرائع ج 1 ص 188: شیخ صدوق (متوفای 381 هجری)
- اعیان الشیعه ص 321 جلد 1: سید امین عاملی (متوفای 1371 هجری)
- احتجاج ص 59: طبرسی (متوفای 588 هجری)
- اعلام الوری ص 149: طبرسی (متوفای 588 هجری)
- طبقات ابن سعد ج 7 ص 79: ابن سعد واقدی (متوفای 230 هجری)
- مجمع الزوائد ج 9 ص 210: حافظ هیشمی (متوفای 807 هجری)
- الاصابة ج 4 ص 367: ابن حجر عسقلانی شافعی (متوفای 852 هجری)

- عوالم ج 11 ص 607: علامه بحرانی اصفهانی
- 128 - شرح نهج البلاغه خوئی ج 13 ص 21
- 129 - اصول کافی ج 2 ص 336
- 130 - خطبه 3 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 131 - بحارالانوار ج 32 ص 61
- 132 - نامه 62 نهج البلاغه
- 133 - كنز العمال ج 5 ص 724 حدیث 14243
- 134 - شرح ابن ابی الحديد ج 20 ص 326
- 135 - شرح ابن ابی الحديد ج 9 ص 16
- 136 - تاریخ طبری ج 1/ 2138
- 137 - انساب الاشراف ج 5 ص 19
- 138 - نامه 1 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 139 - مبای حکومت اسلامی ص 219، آیه الله سبحانی
- 140 - خطبه 229/1 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 141 - تاریخ طبری ج 4 ص 565، - و کامل ابن اثیر ج 3 ص 582، - و شرح ابن ابی الحديد ج 1 ص 291
- 142 - نهج البلاغه المعجم المفهرس، خطبه 229/2
- 143 - نورالتقلین ج 3 ص 329
- 144 - خطبه 84 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 145 - نابغه: زن معروفه، آلوده دامن، که اسم مادر عمر و عاص بود، زن اسیری بود که عبدالله بن جدعان او را خرید چون فاسد و بی پروا بود او را رها کرد، وقتی عمر و عاص متولد شد، ابولهب، امیه بن خلف، هشام بن مغیره، ابوسفیان، عاص بن وائل، هر کدام ادعا داشتند که عمرو، فرزند اوست: ربیع الابرار، زمخشری.
- 146 - عمرو عاص در این فکر بود که در میدان صفین روزی خودی نشان دهد، تا آن که سوار نقاب داری از سپاه امام علی علیه السلام به میدان آمد، عمرو فکر کرد حریف اوست، با سرعت در مقابل سرباز نقاب دار ایستاد و گرد و خاک کرد، وقتی حمله آغاز شد دانست که آن نقاب دار، علی علیه السلام است، درمانده شد چه کند؟ مقاومت کند کشته می شود، فرار کند آبرویش می رود، هنوز انتخاب نکرده بود که حمله سریع و ناگهانی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به او مهلت نداد، از روی اسب سرنگون شد، مرگ را با چشم خود دید، ناگاه زشت ترین حيله را به کار گرفت، که عورت خود را آشکار کرد، و امام علی علیه السلام او را در پستی و رسوایش واگذارد، عمرو عاص با سرعت فرار کرد و خود را نجات داد، و در میان دو لشکر آن روز، و در تاریخ بشریت آبروی خود را بُرد.

- 147 - نامه 17/3 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 148 - خطبه 135 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 149 - أخنس پدر مغیره از مشرکین بود که در روز فتح مکه بظاهر مسلمان شد، برادر او ابوالحکم در جنگ أُحُد به دست حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کشته شد، که همواره کینه امام علی علیه السلام را در دل داشت، حال در حکومت عثمان نفوذ کرده و به پول و مقام رسیده و تا آنجا دل گرم شد که در برابر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام ایستاد و جسارت کرد.
- 150 - خطبه 19 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 151 - حائک: یعنی پارچه باف، چون دور از مردم درانزوای کامل به پارچه بافی مشغول بودند تبدیل به انسان های متکبر و مغرور می شدند که پیام ضرب المثل در ترجمه آمد.
- 152 - خباب: پدرش از بهترین صحابه پیامبر بود، در بدر حضور یافت و از کسانی است که در اول اسلام در مکه به خاطر خدا شکنجه و عذاب دید، او از بنی سعد بن مناة بن تمیم است، اسارت نصیب او گردید، او را در مکه به اُمّ اُثمّار خُزاعی فروختند.
- و اُمّ اُثمّار مادر ابی نیار سباع بن عبد عزای خُزاعی غُسانی هم پیمان بنی زُهره است. اُمّ اُثمّار او را آزاد ساخت.
- مادر سباع در مکه، ختنه می کرد و حمزه در روز اُحُد به فرزندش سباع گفت:
- ای فرزند ختنه کننده، بیا جلو، چون با یکدیگر مصاف نمودند، حمزه او را ضربه زد و کشت.
- 153 - کامل ابن اُثیر جلد 3 ص 316
- 154 - کامل ابن اُثیر جلد 3 ص 317
- 155 - خطبه 121 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 156 - خطبه 122 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 157 - مروج الذهب ج 2 ص 372
- 158 - انساب الاشراف ج 2 ص 271، و، الامام علی ج 4
- 159 - مروج الذهب ج 3 ص 372، و ناسخ کتاب صفین ص 92، و وقعه صفین ص 3
- 160 - رجب (به فتح راء یا بضم آن و سکون حاء و فتح باء) یکی از محله های کوفه است. (معجم البلدان ج 2 ص 763).
- 161 - ناسخ کتاب صفین ص 93
- 162 - ارشاد شیخ مفید ج 1 ص 249، و، ناسخ کتاب صفین ص 93، و وقعه صفین ص 4
- 163 - خطبه 41 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 164 - خطبه 200 نهج البلاغه، معجم المفهرس

- 165 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 10 ص 213
- 166 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 10 ص 228 9.
- 167 - فلسفه سیاست ص 46.
- 168 - رضا داوری، مقاله عقل سیاسی، مجله مشکوة شماره 11 پائیز 1361 ص 63.
- 169 - سوره احزاب آیه 6
- 170 - علی و بنوه ص 40
- 171 - یوسف آیه 53.
- 172 - نساء آیه 59
- 173 - صف آیه 3
- 174 - عبدالرحمن بن عوف، شوهر خواهر عثمان، که حق و تو در شورا داشت. زیرا عمر دستور داد اگر اختلاف در شورا پدید آمد، ملاک، رأی داماد عثمان است.
- 175 - شقشقه هدرت: ضرب المثل است. (شقشقه، چیزی شبیه بادکنک که به هنگام خشم شتر، از زیر گلوی او بیرون می زند و پس از آرام گرفتن ناپدید می گردد) پیام این ضرب المثل همان است که در ترجمه آوردیم.

فهرست مطالب

3	سر آغاز.....
7	اول - الگوهای رفتاری و عنصر زمان و مکان.....
9	دوم - اقسام الگوهای رفتاری.....
10	1. سیاست از دیدگاه امام علی علیه السلام
10	اول - تعریف سیاست.....
13	دوم - نغمه های جدائی.....
17	سوم - ویژگی های سیاست توحیدی.....
17	1 - توحیدی بودن.....
23	2- زیربنائی بودن ارزش ها.....
26	3 - تحقق انواع آزادی.....
27	4- ضمانت اجرائی.....
30	2 - حکومت از دیدگاه نهج البلاغه.....
33	1 - دلیل عقلی.....
35	2 - ماهیت قوانین اسلام.....
38	3- سیره عملی پیشوایان اسلام ⁽²⁵⁾
42	4 - آیات قرآن.....
44	5 - روایات.....
47	انواع حکومت ها.....
47	1 - حکومت الهی.....
51	2 - حکومت طاغوتی (غیر الهی).....
57	3 - ویژگی های حاکم اسلامی.....
57	اول - ویژگی های حاکم اسلامی.....
61	دوم - طرد حاکمان دروغین.....

67	سوم - آفات رهبری
70	چهارم - ویژگی های امام علی علیه السلام
70	1 - ویژگی مردمی بودن
73	2 - ویژگی های اخلاقی امام علیه السلام
78	فصل اول: اصولگرایی با دشمن
78	1 - روش برخورد با دشمن شکست خورده
80	2 - رد پیشنهاد کمک عایشه
81	3 - روش برخورد با ابن ملجم مرادی
82	4 - عفو اهانت کننده
83	5 - تحمل اهانت های خوارج
85	6 - راستگوئی و انزوا
86	7 - برخورد مسالمت آمیز با دشمن
87	8 - حمله به خانه خواهر
88	9 - برخورد مسالمت آمیز با طلحه و زبیر
89	10 - نگران از کشته شدن دشمن
90	فصل دوم: تلاش در هدایت دشمن
90	1 - تلاش در هدایت خلیفه اول
92	2 - تلاش در هدایت زبیر در میدان جنگ
94	فصل سوم: شیوه های جذب دشمن
94	1 - شیوه جذب نامه رسان معاویه
96	2 - آزاد گذاشتن آب برای دو لشکر ⁽⁹²⁾
98	3 - ترتیب جلسه پرسش و پاسخ
99	4 - عفو عایشه
100	5 - برخورد متناسب با شئون اسیران
101	6 - عفو و بخشش دشمن

102.....	فصل چهارم: روش برخورد با دشمن
102.....	1 - آزادی مردم در بیعت با امام علی علیه السلام
105.....	2 - کشتن برای خدا
106.....	3 - جوانمردی در برهنه نکردن جسد حریف
107.....	4- ضرورت پاسخ دادن به ادعاهای دشمن
107.....	5 - برخورد متناسب با شئون اسیران
108.....	6 - نفرین کردن به دشمن متجاوز
110.....	7 - حکم قتل برای فاسدان و زنان آوازه خوان
111.....	8 - آزادی مخالفان
113.....	فصل پنجم: بردباری در امور سیاسی
113.....	1 - ترک سیاست های شیطانی
114.....	2 - صبر و بردباری در امور سیاسی
115.....	3 - علل نظارت و همکاری امام علی علیه السلام با خلفاء
117.....	4 - علل بردباری امام علی علیه السلام در مبارزه با انحرافات
120.....	فصل ششم: سیاست توحیدی
120.....	1 - سکوت برای حفظ اسلام
122.....	2 - حمایت از اباذر مظلوم و بی اعتنائی به ستمگران
124.....	3 - برخورد قاطع با کجروی ها
129.....	4 - سیاستمدار کیست؟
130.....	5 - ایثارگری برای حفظ اسلام
133.....	6 - پرهیز از امتیاز خواهی
134.....	7 - هوشیاری و دور اندیشی در مسائل سیاسی
136.....	فصل هفتم: مردم و امور سیاسی
136.....	1 - تلاش در بیداری مردم
137.....	2- احترام به آراء عمومی

139.....	فصل هشتم: آزادی مردم.....
139.....	اول - آزاد گذاشتن مردم در پل سازی
140.....	دوم - ماجرای بیعت و آزادی مردم
145.....	4- روش برخورد با مخالفان
149.....	فصل نهم: افشاگری ها
149.....	1- افشای ماهیت حسن بصری
150.....	2 - افشای ماهیت عمروعاص
151.....	3 - افشای ماهیت معاویه
152.....	4- افشای ماهیت مغیره
153.....	5 - افشای ماهیت اشعث بن قیس
154.....	فصل دهم: آگاهی سیاسی
154.....	1 - دور اندیشی امام علی علیه السلام در حکمیت
156.....	2 - آگاهی سیاسی در نبرد صفین
158.....	اول - سخنرانی افشاگرانه امام علی علیه السلام با یاران
160.....	دوم - سخنرانی امام علی علیه السلام برای هدایت خوارج
163.....	3 - علل انتخاب شهر کوفه
165.....	4 - سیاستمداری امام علی علیه السلام
169.....	5 - توجه به آگاهی سیاسی مردم
171.....	در چشمه سار نهج البلاغه
171.....	1 - اصول سیاست و آئین کشورداری
172.....	1- ضرورت خودسازی
173.....	2- اخلاق رهبری
175.....	3 - پرهیز از غرور و خودپسندی
176.....	4 - مردم گرایی، حق گرایی
177.....	5 - ضرورت راز داری

178.....	6- جایگاه صحیح مشورت
179.....	7- اصول روابط اجتماعی رهبران
181.....	8 - شناخت اقشار گوناگون اجتماعی
194.....	9 - اخلاق اختصاصی رهبری
196.....	10 - اخلاق رهبری با خویشاوندان
197.....	11 - روش برخورد با دشمن
199.....	12 - هشدارها
203.....	2 - رنج نامه غصب خلافت
203.....	1 - غصب خلافت و علل شکیبایی امام علیه السلام
204.....	2 - بازی ابابکر با خلافت
205.....	3 - عمر و ماجرای خلافت
206.....	4 - شورا عمر و خلافت عثمان
207.....	5 - شکوه از خلافت عثمان
208.....	6 - بیعت عمومی مردم با امیرالمؤمنین علیه السلام
209.....	7 - مسؤولیت های اجتماعی
211.....	3 - ویژگی های سیاست امام علی علیه السلام
211.....	عدالت اقتصادی امام علیه السلام
213.....	پی نوشت ها